انجیل به روایت لوقا

The Gospel According to Luke

تفسیر کتاب مقدس برای ایمانداران

نوشته

ویلیام مک دونالد

www.muhammadanism.org
March 15, 2007
Farsi

این کتاب تفسیری به منظور درک مفاهیمِ موجود در کتاب مقدس به رشته تحریر در آمده است. در شیوه‌ی نگارش این کتاب سعی بر آن بوده که از اصولِ صحیح فن تفسیر بهره جسته و ضمنِ وفاداری به اصول تفسیر، همچنان متنی ساده و روان را ارائه نماید. بنابراین، کتابِ حاضر انتخاب شایسته‌ای برای مطالعات انفرادی و گروهیِ کتاب‌مقدس خواهد بود.

Believer's Bible Commentary

by

William MacDonald

This is a Bible commentary that makes the riches of God's Word clear and easy for you to understand. It is written in a warm, reverent, and devout and scholarly style. It is a good choice for your personal devotions and Bible study.

© 1995 by William MacDonald., *Believer's Bible Commentary*,
Thomas Nelson Publishers, Nashville, TN, pp. 2383.
— All Rights Reserved —

مقدمه

"زیباترین کتاب دنیا"

ارنست رنان

الف) جایگاه منحصر به فرد در میان کتب مقدس

"زیباترین کتاب دنیا" توصیفی بسیار تحسین برانگیز است، مخصوصا اگر از جانب انسانی شکاک باشد. با این حال این جمله ارزیابی منتقد فرانسوی از انجیل لوقا است. کدام ایمان‌دار نکته‌بین قادر است شاهکار الهامی انجیل نویس را زیر سئوال ببرد؟ احتمالاً لوقا تنها نویسنده غیریهودی است که خدا وی را برای نگاشتن کلام خود برگزید و این امر می‌تواند جواب این سئوال باشد که چرا این کتاب برای وارثان فرهنگ یونانی رومی جذاب است.

اگر ظرافت‌های منحصر به فرد لوقای طبیب نبود، چه بسا نمی‌توانستیم چنان که شایسته خداوند عیسی است از خدمات وی تقدیر به عمل آوریم. این انجیل محبت خداوندمان و ارمغان نجات او نه تنها برای یهودیان بلکه برای تمام انسان‌ها، توجه خاص او به افراد، حتی به فقیران و قشر مطرود جامعه را مورد تاکید قرار داده است. هم‌چنین لوقا تاکید بسیاری بر پرستش (ذکر الگوهایی از "سرودهای اولیه" مسیحیان در لوقا ۱ و ۲)، دعا و روح‌القدس می‌گذارد.

ب) نویسنده

لوقا که اهل انطاکیه و حرفه‌اش طبابت بود، همراهی و دوستی دراز مدتی با پولس و مصاحبتی دقیق با دیگر رسولان داشت و تمام مطالبی را که گردآوری کرده بود همچون داروی جان در دو کتابی که نگاشت برای ما به جای گذاشته است.

شواهد بیرونی که اوزبیوس (Eusebius) در کتاب مشهور خود "تاریخ کلیسا" (Historia Ecclesiastica) از جمله در عبارات فوق ذکر می‌کند شاهدی بر نگارش انجیل سوم به دست لوقا است که با سنت جهانی مسیحیت اولیه مطابقت دارد. ایرنائوس، از پدران اولیه کلیسا، نویسنده انجیل سوم را لوقا می‌داند. دیگر مدافعان این نظریه (اینکه لوقا نویسنده انجیل سوم است) ژوستین شهید، هگسیپوس (Hegesippus)، کلمنت اسکندریه و ترتولیان هستند. در نسخه فشرده و خلاصه مارسیون که یکی از بدعتگزاران مشهور بود، لوقا به عنوان تنها انجیل پذیرفته شده معرفی شده است. فهرست موراتوری که از قطعات پراکنده تشکیل شده، انجیل سوم را "انجیل لوقا" می‌نامد.

لوقا تنها نویسنده‌ای است که به نگارش ادامه انجیل خود دست زد و در واقع در کتاب دوم یعنی "اعمال رسولان" نام نویسنده کتاب که لوقا است به وضوح ذکر می‌شود. قسمت‌هائی که اصطلاحاً آنها را قسمت‌های

"ما" نامیده‌اند، متونی هستند که نویسنده نیز در بطن ماجرا ظاهر می‌شود (۱۰:۱٦، ۵:۲۰-٦، ۱۵:۲۱، ۱:۲۷، ۱٦:۲۸، ر.ک ۲-تیموتائوس ۱۱:٤). با استفاده از روش حذف و اضافه کاملاً روشن می‌شود که تنها لوقا می‌توانست با تمام زمان‌های مورد اشاره تطبیق نماید. از تقدیم هر دو کتاب به تئوفیلوس و سبک نگارش به وضوح پیدا است که انجیل لوقا و اعمال را یک نویسنده نگاشته است.

پولس، لوقا را "طبیب حبیب" می‌نامد و نام او را جدا از مسیحیان یهودی‌تبار برمی‌شمرد (کول ۱٤:٤)، موضوعی که او را تبدیل به تنها نویسنده غیر یهودی در عهدجدید کرده است. انجیل لوقا و کتاب اعمال به تنهایی از تمام رسالات پولس حجم بیشتری دارند.

شواهد درونی باعث تقویت مستندات بیرونی و سنت کلیسایی می‌گردد. فهرست واژگان (اصطلاحات مربوط به پزشکی در آن نسبت به دیگر نویسندگان عهدجدید دقیق‌تر است)، به اضافه سبک یونانی فرهیخته، نه تنها ثابت می‌کند که نویسنده آن یک طبیب مسیحی فرهیخته است، بلکه شخصی که با مفاهیم یهودی کاملاً غریبه بود. علاقه لوقا به ذکر تاریخ وقایع و تحقیق دفیق (به عنوان مثال ۱:۱-٤؛ ۱:۳)، او را تبدیل به اولین مورخ قرن اول کرده است.

ج) تاریخ نگارش

محتمل‌ترین تاریخ برای نگارش انجیل لوقا دهه شصت قرن اول است، در حالی که برخی نگارش آن را بین سال‌های ۷۵ -۸۵ (یاحتی قرن دوم) فرض می‌کنند، و این تا حدودی به خاطر این است که گروه اخیر منکر توانائی مسیح برای پیشگوئی دقیق ویرانی اورشلیم هستند. شهر اورشلیم در سال ۷۰ میلادی ویران گردید، بنابراین پیشگویی خداوند می‌بایست پیش از آن تاریخ ثبت شده باشد.

از آنجا که تقریباً همه اتفاق نظر دارند که انجیل لوقا پیش از اعمال نگاشته شده، و با توجه به اینکه اعمال در سال ٦۳ میلادی با پولس در روم پایان می‌یابد، باید تاریخی پیش از آن را برای لوقا مدنظر قرار داد. چنانچه تاریخ نگارش لوقا را بعد از این دوران بدانیم، به سختی می‌توان باور نمود که آتش‌سوزی بزرگ روم که نرون گناه آن را به گردن مسیحیان نهاد و جفای متعاقب آن بر مسیحیان (٦٤ م) و شهادت پطرس و پولس از دید اولین تاریخ‌نگار کلیسا پنهان مانده باشد. از این رو به احتمال زیاد تاریخی بین سال‌های ٦۱-٦۲ م صحیح است.

د) پیش زمینه و موضوع

یونانی‌ها به دنبال انسانی کاملاً الهی بودند، شخصی با بهترین خصوصیات مردان و زنان، اما بدون نواقص و کاستی‌های آنان. لوقا عیسی را پسر انسان معرفی می‌کند که در عین قدرتمندی سرشار از ترحم و رأفت است. انسانیت او بر همه چیز سایه انداخته است.

لوقا به دعاهای او بیش از اناجیل دیگر اشاره کرده و همدردی و ترحم او بارها ذکر شده است. شاید به همین دلیل است که زنان و کودکان از چنان جایگاه بلندی برخوردار هستند. انجیل لوقا هم‌چنین به انجیل بشارتی معروف است. در اینجا انجیل به امت‌ها نیز بشارت داده می‌شود و خداوند عیسی به عنوان نجات‌دهنده جهان معرفی می‌گردد. و سرانجام اینکه این انجیل راهنمای طریق شاگردی است. می‌توانیم طریق شاگردی را در زندگی خداوندمان دنبال نماییم و جزئیات آن را در تربیت پیروانش ببینیم. این همان ویژگی است که ما به طور خاص در تفسیر خود مدنظر قرار داده‌ایم. ما در زندگی این انسان کامل، تمام عناصر لازم به جهت زندگی ایده‌ال برای تمام انسان‌ها را خواهیم یافت. هم‌چنین در سخنان بی‌همتای او راهی که ما را بدان فرامی‌خواند، یعنی راه صلیب را می‌یابیم.

هنگامی که به مطالعه انجیل لوقا می‌پردازیم، صدای نجات‌دهنده را می‌شنویم که ما را فرامی‌خواند تا همه چیز را ترک کرده از او پیروی نماییم. اطاعت جزئی اساسی از معرفت روحانی است. هر چه بیشتر به ژرفنای این تجارب دست می‌یابیم، مفهوم کلام خدا بر ما آشکارتر می‌شود.

طرح کلی انجیل لوقا

۱. مقدمه: هدف و روش لوقا (۱:۱–٤)

۲. ظهور پسر انسان و پیشگام او (۱:۵–۲:۵۲)

۳. آمادگی پسر انسان برای خدمت (۳:۱–٤:۳۰)

٤. پسر انسان اقتدار خود را به اثبات می‌رساند (٤:۳۱–۵:۲٦)

۵. پسر انسان خدمت خود را تشریح می‌کند (۵:۲۷–٦:٤۹)

٦. پسر انسان خدمت خود را گسترش می‌دهد (۷:۱–۹:۵۰)

۷. افزایش مخالفت‌ها با پسر انسان (۹:۵۱–۱۱:۵٤)

۸. تعلیم و شفا در راه اورشلیم (باب‌های ۱۲–۱٦)

۹. پسر انسان شاگردان خود را تعلیم می‌دهد (۱۷:۱–۱۹:۲۷)

۱۰. پسر انسان در اورشلیم (۱۹:۲۸–۲۱:۳۸)

۱۱. رنج و مرگ پسر انسان (باب‌های ۲۲–۳۳)

۱۲. پیروزی پسر انسان (باب ۲٤)

تفسیر

۱. مقدمه: هدف و روش لوقا (۱:۱–٤)

لوقا در مقدمه انجیل خود را تاریخ‌نگار معرفی می‌کند. او ابتدا اطلاعات و منابعی که در نگاشتن انجیل به

کار برده و روش نگارش خود را توصیف می‌نماید. او از دیدگاه انسانی دو منبع دارد: وقایع ثبت شده و گزارش‌های شفاهی از شاهدان عینی وقایع زندگی مسیح.

۱:۱ آیه ۱ به وقایع ثبت شده اشاره می‌کند: **از آن جهت که بسیاری دست خود را دراز کردند به سوی تألیف آن اموری که نزد ما به اتمام رسید...** ما نمی‌دانیم که این نویسندگان چه کسانی بودند. ممکن است متی و مرقس هم در زمره این نویسندگان باشند، اما به روشنی می‌دانیم که غیر از این دو، دیگر نوشته‌ها الهامی نبوده‌اند (تاریخ نگارش یوحنا موخرتر بوده است.)

۲:۱ از سوی دیگر لوقا از گزارش‌های شفاهی **آنانی که در ابتدا نظارگان و خادمان کلام بودند و آن را به ما رسانیدند** استفاده کرده است. لوقا خود ادعا نمی‌کند که شاهد زندگی عیسی بوده اما با آن کسانی که شاهد عینی زندگی مسیح بودند مصاحبت داشته است. او همراهان خداوند را **نظارگان و خادمان کلام** می‌نامد. او در اینجا از **کلام** به عنوان یکی از نام‌های مسیح یاد می‌کند، همان گونه که یوحنا نیز در انجیل خود از او چنین یاد کرده است. ابتدا در اینجا یعنی ابتدای دوران مسیحی که یحیی تعمیددهنده منادی آن بود. این حقیقت که لوقا از حکایات ثبت شده و شفاهی برای نگارش انجیل خود سود جسته، نمی‌تواند دلیلی بر انکار الهام شفاهی نوشته او شمرده شود. بلکه تنها بدین معناست که روح‌القدس او را در انتخاب و ترتیب منابع خود هدایت نموده است.

جیمز اس. استوارت اظهار می‌دارد:

> لوقا کاملاً ثابت می‌کند که نویسندگان الهامی از لزوم تحقیق تاریخ دقیق معاف نیستند... الهام نزول جادویی تفکر و استعداد از سوی خدا نیست، بلکه خدا اراده خود را با به کارگیری تفکر و استعدادهای انسانی بیان می‌کند. الهام این نیست که شخصیت محترم نویسنده نادیده انگاشته شده و او به ماشین تحریر خدا تبدیل شود، بلکه شخصیت او را تقویت کرده او را تبدیل به شاهد زنده خدا می‌سازد.

۳:۱ لوقا توضیح مختصری در مورد هدف و روش کار خود به دست می‌دهد: **من نیز مصلحت چنان دیدم که همه را از ابتدا به دقت در پی رفته به ترتیب به تو بنویسم ای تیئوفیلوس عزیز.** او برطبق هدفی که داشت تنها می‌گوید، من نیز مصلحت چنان دیدم. از نظر انسانی عزم او در نگارش انجیل بسیار راسخ بود. البته ما نیز می‌دانیم که الزام الهی نیز به طرز عجیبی با رای انسانی درآمیخته بود.

لوقا بر طبق روش خود، پیش از هر چیز از ابتدای وقایع **همه چیز** را به دقت دنبال کرده و سپس آنها را به ترتیب نگاشته است. نتیجه تلاش او تحقیق علمی و دقیق از مجموعه وقایع زندگی نجات‌دهنده ما است. لوقا صحت منابع خود را آزموده، تمام وقایعی را که از نظر تاریخی اعتبار نداشته و از نظر روحانی نامربوط بوده حذف و سپس منابع خود را جمع‌آوری نموده است، به شکلی که امروز در دسترس ما قرار دارد. هنگامی که لوقا می‌گوید **به ترتیب** بنویسم، این امر صرفاً به منزله رعایت ترتیب زمانی در آن نیست. وقایع این انجیل همه کاملاً بر اساس ترتیب زمانی که رخ داده‌اند، نگاشته نشده‌اند، بلکه ترتیب روحانی و تعلیمی نیز در آن

دخالت داشته است، به عبارتی دیگر آنها بر اساس موضوع و تعالیم اخلاقی تنظیم شده‌اند تا ترتیب زمانی. اگر چه مخاطب این انجیل و کتاب اعمال، **تئوفیلوس** است، اما در کمال تعجب اشاره اندکی به او شده است. لقب عزیز بدین معناست که او یکی از مقامات حکومتی بوده است. معنای اسم او **دوست خدا** است. احتمالاً او مسیحی بوده که مقام و مسئولیتی رسمی در دولت‌های تابعه روم داشته است.

۴:۱ هدف لوقا این بود که روایت مکتوب وقایع را به تئوفیلوس ارائه نماید تا صحت تمام اموری که در مورد زندگی و خدمت خداوند عیسی آموخته بود برایش مسلم شود. این پیام مکتوب او را از اشتباهات ناشی از بیان شفاهی وقایع در امان نگاه می‌داشت.

آیات ۱–۴ پیش‌زمینه‌ای هر چند کوتاه اما آموزنده از شرایط انسانی نگارش کتاب به دست می‌دهد. می‌دانیم که لوقا با الهام انجیل خود را نوشته است. او این موضوع را در اینجا مستقیماً ذکر نمی‌کند اما در عبارت من‌البدایه آن را در لفافه بیان می‌کند (آیه ۳)، که آن را نیز می‌توان **از بالا** ترجمه کرد.

۲– ظهور پسر انسان و منادی او (۱:۵–۲:۵۲)

الف) اعلام تولد منادی

۱:۵–۶ لوقا روایت خود را با معرفی والدین یحیی تعمیددهنده آغاز می‌کند. آنها به هنگامی که **هیرودیس** کبیر ظالم، **پادشاه یهودیه** بود، می‌زیستند. او ادومی و به عبارتی از نسل عیسو بود.

زکریا (به معنای خداوند به یاد می‌آورد) کاهن و از **فرقه ابیا** بود، یکی از همان کسانی که خوانده شده بود تا سالی دو بار یعنی از سبت تا سبت بعدی در هیکل اورشلیم خدمت نماید. در آن زمان کاهنان بسیاری بودند که این افتخار نصیبشان می‌شد تا تنها یک بار در طول زندگیشان در قدس‌الاقداس بخور بسوزانند.

الیصابات (به معنای قسم خدا) نیز از نسل خانواده کهانتی **هارون** بود. او و شوهرش از یهودیان سرسپرده بودند، که صادقانه به نوشته‌های عهدعتیق عمل می‌کردند، چه از نظر اخلاقی و چه در بجا آوردن مراسم. البته، آنها بی‌گناه نبودند، اما هنگامی که گناه می‌کردند، مطمئناً قربانی گذرانیده و یا اینکه آئینی که در کلام گفته شده بود را بجا می‌آوردند.

۷:۱ این زوج "فرزندی" نداشتند، که این امر در نزد یهودیان ننگ به شمار می‌آمد. لوقای طبیب علت بی‌فرزندی آنها را نازا بودن الیصابات ذکر می‌کند. و این حقیقت که آنها هر دو دیرینه سال بودند، مشکل را دو چندان می‌کرد.

۸:۱–۱۰ روزی زکریا در هیکل مشغول انجام فرایض خود بود که برای سوزاندن بخور در قدس خداوند انتخاب شد. قوم بیرون هیکل جمع شده و عبادت می‌کردند. به نظر نمی‌آید که کسی دقیقاً از زمان دقیق سوزاندن بخور اطلاع داشته باشد.

بسیار جالب است که بدانیم این انجیل با عبادت قوم در هیکل آغاز می‌شود و با پرستش خدا توسط قوم در هیکل پایان می‌یابد. باب‌های بین این دو آیه به ما می‌گوید که چگونه دعاهایشان در شخص و کار خداوند عیسی پاسخ داده شد.

۱:۱۱–۱٤ هنگامی که کاهن و قوم در دعا بسر می‌برند، زمان و شرایط برای مکاشفه الهی مناسب است. فرشته خداوند به طرف راست مذبح بخور ایستاده بر وی ظاهر گشت. جایگاه لطف و عنایت الهی–زکریا ابتدا ترسان گشت: هیچ یک از همقطاران وی تاکنون فرشته‌ای ندیده بود. اما فرشته با اخبار شگفت انگیزی به او اطمینان بخشید. الیصابات پسری خواهد زایید، به نام یحیی (لطف یا فیض یهوه). او علاوه بر اینکه برای والدین خود خوشی و شادی به ارمغان می‌آورد، برای بسیاری نیز مایه سرور خواهد بود.

۱:۱۵ این کودک در حضور خداوند بزرگ خواهد بود (تنها بزرگی‌ای که اهمیت دارد). او پیش از هر چیز به خاطر وقف شخصی خود به خدا بزرگ است، او شراب (ساخته شده از انگور) و مسکری (ساخته شده از گندم) نخواهد نوشید.

دوم اینکه او در پری روحانی بزرگ خواهدبود، او پر از روح‌القدس خواهد بود، حتی از شکم مادر خود(این بدان معنا نیست یحیی از همان بدو تولد نجات یافته بود، بلکه روح خدا از همان ابتدا در وی بود تا او را برای خدمت خاص خود یعنی ندا دهنده مسیح آماده سازد).

۱:۱٦–۱۷ سوم اینکه او در مقام منادی مسیح، بزرگ خواهد بود. او بسیار از بنی‌اسرائیل را به سوی خداوند خدای ایشان خواهد برگردانید. خدمت او همانند خدمت ایلیا خواهد بود، همان نبی که خواست تا قوم را با توبه از گناهان به رابطه صحیح با خدا بازگرداند. همان گونه که جی. کلمن لاک (G. Coleman Luck) خاطر نشان می‌سازد:

> موعظه او والدین بی‌احتیاط را وادار خواهد نمود تا به امور روحانی فرزندان خودتوجه نمایند. او هم‌چنین دل‌های نافرمان و نامطیع فرزندان را به "حکمت عادلان" برمی‌گرداند.

به بیان دیگر او در پی آن بود تا گروهی از ایمان‌داران را از میان جهان برای ظهور خداوند آماده سازد. و این می‌تواند خدمتی بسیار ارزشمند برای ما باشد.

توجه نمائید که چگونه به طور غیرمستقیم الوهیت مسیح در آیات ۱٦–۱۷ بیان شده است. آیه ۱٦ به ما می‌گوید که یحیی بسیاری از بنی‌اسرائیل را به سوی خداوند خدای ایشان خواهد برگردانید. سپس آیه ۱۷ به ما می‌گوید که یحیی پیش روی وی خواهد خرامید. ضمیر "وی" به چه کسی اشاره می‌کند؟ واضح است که بر "خداوند خدایشان" در آیه قبلی. و به همین سبب است که ما یحیی را ندا دهنده "عیسی" می‌شناسیم. پس نتیجه بسیار روشن است عیسی خدا است.

۱:۱۸ در نظر زکریای پا به سن گذاشته این وعده محال آمد. چه او و چه همسرش برای به دنیاآوردن فرزند، پیربودند. سئوال حزن انگیز او بیانگر شک محبوس در دل او بود.

۱:۱۹ فرشته با معرفی خود به عنوان جبرائیل (قوی در خدا) به سئوال او پاسخ گفت. گر چه غالباً او را

صدرالملائک می‌دانند، اما در کتاب‌مقدس تنها از او به عنوان فرشته‌ای که در حضور خدا می‌ایستد و فرشته‌ای که از سوی خدا برای انسان پیغام می‌آورد معرفی شده است (دانیال ۸:۱۶، ۹:۲۱).

۱:۲۰ از آنجائی که زکریا شک نموده بود، تا به هنگام ولادت نوزاد یارای سخن گفتن نداشت. هرگاه ایمان‌داران در دام شک به کلام خدا گرفتار می‌شوند، نه می‌توانند شهادت دهند و نه سرود بخوانند. بی‌اعتقادی لب‌ها را به هم می‌دوزد، و تا هنگامی که چشمه ایمان در پرستش و شهادت جاری نشود همان گونه بسته می‌ماند.

۱:۲۱–۲۲ خارج از هیکل، قوم بی‌صبرانه انتظار می‌کشیدند، چرا که غالباً کاهنی که بخور می‌سوزانید خیلی زودتر باز می‌گشت. زکریا پس از اینکه بیرون آمد، با اشارات دست با آنها سخن گفت. سپس قوم پی بردند که در قدس رویایی دیده است.

۱:۲۳ کاهن پس از اینکه مجموعه وظایف خود را در هیکل به انجام رسانید، به خانه بازگشت، و همان گونه که فرشته پیشگویی کرده بود نتوانست سخن بگوید.

۱:۲٤–۲۵ هنگامی که الیصابات حامله شد، به مدت پنج ماه در خانه پنهان ماند، و با خود شاد بود که خداوند او را شایسته یافته تا ننگ نازایی را از او بردارد.

ب) اعلام تولد پسر انسان (۱:۲٦–۳۸)

۱:۲٦–۲۷ در ماه ششم، جبرائیل پس از اینکه بر زکریا ظاهر شد (یا پس از اینکه الیصابات حامله شد)، اینبار بر باکره‌ای به نام مریم که در شهر ناصره زندگی می‌کرد در نواحی جلیل ظاهر گشت. مریم نامزد مردی به نام یوسف از تبار داود بود، کسی که حتی اگر چه نجاری بیش نبود اما حقوق قانونی تاج و تخت داود را به ارث می‌برد. در آن دوران نامزدی حتی از عقد امروزی بسیار معتبرتر بود. در حقیقت تنها با حکمی مشابه طلاق می‌شد آن را شکست.

۱:۲۸ فرشته مریم را ای نعمت رسیده می‌خواند، کسی که خداوند نظر خاصی به او داشت. دو نکته را باید در اینجا مورد توجه قرار دهیم: ۱) فرشته مریم را نپرستید و نه او را دعا نمود تنها او را تحیت گفت ۲) او نگفت که مریم "پر از فیض" است، بلکه "مبارک هستی."

۱:۲۹–۳۰ پیداست که مریم از تحیت فرشته مضطرب گشت و در شگفت بود که مقصود او چیست. فرشته ترس او را آرام کرد، سپس به او گفت که خدا او را برگزیده تا مادر مسیح موعود باشد.

۱:۳۱–۳۳ به این حقایق پر اهمیت که در این اعلان جای گرفته توجه نمایید:

انسانیت واقعی مسیح: حامله شده، پسری خواهی زائید.

الوهیت و خدمت او در مقام نجات‌دهنده: او را عیسی خواهی نامید.

بزرگی او: او بزرگ خواهد بود، چه در شخصیت و چه در کار.

هویت او به عنوان پسر خد: به پسر حضرت اعلی مسمی شود.

نسبت دادن تخت داود به او: خداوند خدا تخت پدرش را به او عطا خواهد فرمود. این امر مسیح بودن وی را ثابت می‌کند.

پادشاهی ابدی و جهانی او: او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود.

مبرهن است که آیات ۳۱ و ۳۲الف به ظهور اولیه مسیح اشاره دارند، در حالی که آیات ۳۲ب و ۳۳ توصیفی است از بازگشت ثانوی او در مقام شاه شاهان و رب الارباب.

۱:۳٤-۳۵ سئوال مریم "این چگونه می‌شود؟" از روی شگفتی بود و نه از روی شک. چگونه او می‌توانست فرزندی به دنیا آورد در حالی که با هیچ فردی رابطه‌ای نداشت؟ گرچه فرشته توضیح فراوانی راجع به این موضوع نمی‌دهد اما پاسخ "تولد از باکره" بود. این معجزه روح‌القدس بود. روح‌القدس بر او خواهد آمد و قوت حضرت اعلی بر او سایه خواهد افکند. در پاسخ سئوال مریم "چگونه می‌شود" که در نزد انسان محال بود-جواب خدا "روح‌القدس" است.

"از آن جهت آن مولود مقدس، پسر خدا خوانده خواهد شد." پس در اینجا عبارت بی‌نظیری درباره تجسم داریم. پسر مریم، خدایی خواهد بود که در جسم آشکار می‌شود. زبان از بیان رازی که در اینجا نهفته قاصر است.

۱:۳٦-۳۷ سپس فرشته اخبار الیصابات، خویش او را بر او فاش می‌سازد، اینکه الیصابات در ماه ششم است، همان کسی که نازا بود. این معجزه به مریم اطمینان می‌بخشید که "نزد خدا هیچ امری محال نیست."

۱:۳۸ مریم با فروتنی، خود را تسلیم اجرای هدف فوق‌العاده خدا نمود. سپس فرشته از نزد او رفت.

پ) دیدار مریم از الیصابات (۱:۳۹-٤۵)

۱:۳۹-٤۰ کلام نمی‌گوید که چرا مریم به دیدار الیصابات می‌رود. شاید به خاطر جلوگیری از رسوائی که ناخواسته به خاطر آشکار شدن وضعیت او در ناصره شایع شده بود. اگر چنین فرضی درست باشد پس تحیت الیصابات و مهربانی او برای ما ارزشی دو چندان خواهد داشت.

۱:٤۱ به محض اینکه الیصابات صدای مریم را شنید، طفل در رحم او به حرکت درآمد، واکنش اسرارآمیز و خودجوش ندا دهنده نسبت به مسیحا پیش از اینکه به دنیا بیایند. الیصابات از روح‌القدس پر شد، به عبارتی روح‌القدس بر او تسلط یافت و سخنان و اعمال او را در کنترل خود گرفت.

در باب اول سه شخصیت از روح‌القدس پر شدند: یحیی تعمیددهنده (آیه ۱۵)، الیصابات (آیه ٤۱) و زکریا (آیه ٦۷).

یکی از نشانه‌های زندگی پر از روح سخن گفتن به مزامیر، تسبیحات و سرودهای روحانی است

(افسسیان ۵:۱۸–۱۹). از این رو یافتن سه سرود در این باب و نیز دو سرود در باب بعدی نباید موجب شگفتی ما شود. به طور کلی چهار سرود از این سرودها با نام لاتین شناخته شده‌اند که در واقع از سطر اول آنها گرفته شده است: (۱) *تحیت الیصابات* [۱:۴۲–۴۵]، (۲) ستایش مریم (تمجید) Magnificat [۱:۴۶–۵۵]، (۳)متبارک باد Benedictus [۱:۶۸–۷۹]، (٤) خدا را در اعلی علیین جلال باد Gloria in Excelcis Deo [۲:۱٤]، و (۵) الحال مرا رخصت ده Nunc Dimittis [۲:۲۹–۳۲].

۴۲–۴۵ الیصابات که با الهام خاص روح خدا سخن می‌گفت مریم را "مادر خداوند من" نامید و بدین وسیله به او تحیت گفت. هیچ آثاری از حسادت در دل او یافت نمی‌شود، تنها می‌توان شادی و خوشی در دل او یافت، شادی از اینکه آن طفل خداوند او خواهد بود. مریم در میان زنان مبارک بود چرا که افتخار زاییدن مسیح نصیب او گردیده بود. ثمره رحم او مبارک خواهد بود زیرا او خداوند و نجات‌دهنده بود. کتاب‌مقدس هیچگاه مریم را "مادر خدا" نمی‌نامد.

گرچه او مادر عیسی بود، و از سویی عیسی نیز خدا است. اما با این حال نمی‌توان از این امر این آموزه پوچ را استخراج کرد که خدا مادر دارد. عیسی از ابتدا بود در حالی که مریم مخلوقی محدود بود که در تاریخ مشخصی پا به صحنه هستی نهاد. او تنها مادر جسمی عیسی بود. الیصابات شادی درونی خود که ظاهراً از جنبش طفل در رحم خود در او به وجود آمده بود را به زبان آورد. آرزوی او به تحقق خواهد پیوست. ایمان او بیهوده نبود. فرزند او باید طبق وعده خدا مولود می‌گشت.

ت) مریم خداوند را ستایش می‌کند (۱:٤٦–٥٦)

۱:٤٦–٤٩ سرود ستایش مریم بسیار شبیه به سرود "حنا" است (۱ سمو ۲:۱–۱۰) مریم، ابتدا خداوند را به خاطر کاری که برای او انجام داده شکر می‌کند (آیات ٤٦–٤٩). توجه نمایید که او گفت (ایه ٤٨). "تمامی طبقات مرا خوشحال خواهند خواند." او شخصی نیست که برکات از او جاری شود، بلکه کسی که مبارک (خوشحال) خواهد بود. او خدا را به عنوان نجات‌دهنده خود معرفی می‌کند، که این امر ثابت می‌کند او نیز گناهکار بوده است.

۱:۵۰–۵۳ ثانیاً، او خداوند را بخاطر رحمت نسلاً بعد نسل بر آنانی که از او می‌ترسند شکر می‌کند. او جباران را به زیر افکنده، و فروتنان و گرسنگان را سرافراز خواهد کرد.

۱:٥٤–٥٥ سرانجام اینکه او خداوند را شکر می‌کند چرا که وعده‌هایی را که به ابراهیم و به ذریت او داده بود را به تحقق رسانید.

۱:٥٦ مریم پس از اینکه حدود سه ماه با الیصابات ماند، به خانه خود در ناصره بازگشت. او هنوز ازدواج نکرده بود. تردیدی نبود که او مورد سوظن و افترای همسایگان قرار می‌گرفت. اما خدا از او جانبداری میکرد، پس او می‌توانست صبر نماید.

ث) تولد منادی (۱:۵۷-٦٦)

۱:۵۷-٦۱ هنگامی که زمان وضع حمل الیصابات رسید، پسری بزاد. خویشان و دوستان او شادی کردند. در روز هشتم هنگامی که طفل را ختنه کردند، گمان بردند که یقین است که او را زکریا نام بنهند. اما هنگامی که مادرش به آنها گفت که نام او را یحیی بنهند، همگی متعجب گردیدند، چرا که هیچ کس در قبیله آنها چنین نامی نداشت.

۱:٦۲-٦۳ آنها خواستند رای نهایی را اتخاذ نمایند پس به زکریا اشاره کردند (این امر نشان می‌دهد که او نه تنها لال بلکه کر هم بود). او با خواستن تخته‌ای به بحث پایان داد نام طفل یحیی بود. همه متعجب شدند.

۱:٦٤-٦٦ اما شگفتی آنان دو چندان گردید چرا که دیدند زکریا به محض نوشتن نام "یحیی" دوباره قوت سخن گفتن به وی بازگشت. به سرعت تمام این وقایع در همه کوهستان یهویه شهرت یافت، و مردم در عجب بودند که این طفل در آینده چه خواهد نمود. آنها می‌دانستند که رحمت خاص خداوند با وی خواهد بود.

ج) نبوت زکریا درباره یحیی (۱:٦۷-۸۰)

۱:٦۷ حال که زکریا از بندهای سست بی‌ایمانی آزاد شده بود، از روح‌القدس پر گشته سرود شکرگزاری بسیار فصیحی را که به سبب ذکر عباراتی از عهدعتیق بسیار پرمایه نیز بود به الهام روح بیان نمود.

۱:٦۸-٦۹ خدا را برای کاری که انجام داده شکر می‌کنم. زکریا دریافت که ولادت پسرش، یحیی، حاکی از نزدیک بودن ظهور مسیحا است. او ظهور مسیح را پیش از آنکه رخ دهد، عملی انجام شده برشمرد. ایمان بدو قوت بخشیده بود تا بگوید خدا با فرستادن نجات‌دهنده از قوم خود تفقد نموده، برای ایشان فدایی قرار داد. یهوه شاخ نجات را در خانه داود برافراشته بود (معمولاً روغنی که سر پادشاه را بدان تدهین می‌کردند را در شاخ نگاه می‌داشتند). بنابراین شاخ در اینجا احتمالاً به معنای "شاه" نجات از نسل پادشاه داود است. یا اینکه شادی نمادی از قدرت باشد که در این صورت به منزله "نجات‌دهنده قدرتمند" است.

۱:۷۰-۷۱ خدا را برای تحقق نبوت شکر می‌کنم. انبیا، ظهور مسیح را از بدو عالم پیشگویی کرده بودند. در واقع این پیشگویی رهایی از دشمنان و حفاظت در برابر دشمنان است.

۱:۷۲-۷۵ خدا را برای وفای به عهدش شکر می‌کنم. خدا عهد بلاشرطی با ابراهیم بسته بود. این وعده با ظهور ذریت ابراهیم که نامش خداوند عیسی مسیح است تحقق یافت. نجاتی که او به ارمغان آورد هم درونی بود و هم بیرونی. بیرونی یعنی اینکه از دست دشمنانش رهایی می‌یافتند و درونی به معنای اینکه او را بی‌خوف عبادت می‌کردند، در حضور قدوسیت و عدالت.

جی. کمپل مورگان (G. Campbell Morgan) دو عقیده بارز را از این عبارات دریافته است. اول اینکه او به ارتباط چشمگیر بین یحیی و مفهوم سرود تاکید می‌ورزد. هر دو فیض خدا هستند. سپس اشاراتی به نام

یحیی، زکریا و الیصابات در آیات ۷۲ و ۷۳ یافته است.

یحیی – رحمت موعود (آیه ۷۲)

زکریا – به یاد داشتن (آیه ۷۲)

الیصابات – سوگند (آیه ۷۳)

رحمت خدا، همان گونه که یحیی آن را اعلان می‌کند، از به یاد آوردن سوگند عهد مقدس او سرچشمه می‌گیرد.

۱:۷۶–۷۷ خدمت یحیی، منادی نجات‌دهنده. یحیی، نبی حضرت اعلی خوانده خواهد شد که دل‌ها را برای ورود خداوند آماده ساخته، نجات را از طریق آمرزش گناهان به قوم اعلان می‌نمود. در اینجا باز شاهد این موضوع هستیم که اشارت به یهوه در عهدعتیق، در عهدجدید به عیسی نسبت داده شده است. ملاکی نبی پیشگویی نموده بود که پیام آوری راه را برای یهوه مهیا می‌سازد. ما می‌دانیم که یحیی آمد تا راه را برای مسیح مهیا سازد. استنتاج واضح و مبرهن این است که عیسی یهوه است.

۱:۷۸–۷۹ ظهور عیسی به طلوع روز شبیه شده است. قرن‌ها بود که دنیا در ظلمت بسر می‌برد. اکنون به احشای رحمت خدای ما، مرز شب و روز شکسته می‌شد. این روز در شخص مسیح تجلی می‌یافت، کسی که بر یهودیانی که در ظلمت و ظل موت ساکن بودند، تابیده، پای‌های اسرائیل را به طریق سلامتی هدایت می‌نمود (ر.ک ملاکی ۴:۲).

۱:۸۰ این باب تنها با یک عبارت ساده پایان می‌یابد که طفل نمو کرده در جسم و روح قوی می‌گشت و تا روز ظهور خود به عامه قوم اسرائیل در بیابان بسر می‌برد.

چ) تولد پسر انسان (۲:۱–۷)

۲:۱–۳ **اوغسطس قیصر فرمانی صادر نمود که تمام ربع مسکون را اسم‌نویسی کنند**، به عبارتی در کل امپراتوری او باید سرشماری صورت می‌پذیرفت. این اسم‌نویسی ابتدا هنگامی که کیرینیوس والی سوریه بود صورت پذیرفت. سال‌های بسیاری بود که صحت انجیل لوقا به خاطر اشاره به کیرینیوس زیر سئوال بود.

اما با این حال کشفیات اخیر باستاشناسی بر روایت لوقا صحه گذاشته است. اوغسطس قیصر از دیدگاه خود می‌خواست برتری خود را بر جهان رومی–یونانی ثابت نماید. اما از دیدگاه خدا امپراتوری غیر یهودی روم تنها وسیله‌ای برای انجام نقشه الهی بود (ر.ک امثال ۲۱:۱).

۲:۴–۷ فرمان اوغسطس باعث شد که یوسف و مریم درست در زمان تولد مسیح در اورشلیم حضور یابند، تا بدین‌وسیله پیشگویی کلام خدا تحقق یابد (میکا ۵:۲). هنگامی که از جلیل به بیت‌لحم رسیدند، شهر بسیار شلوغ بود. تنها مکانی که می‌توانستند در آنجا اقامت یابند، یک اصطبل بود. این امر چگونگی استقبال انسان‌ها از نجات‌دهنده را نشان می‌دهد. هنگامی که این زوج اهل ناصره در آنجا حاضر شدند، مریم پسر

نخستین خود را زایید. پس او را در قنداقه پیچیده در آخور خوابانید.

از این رو خدا در جسم کودکی تنها و در فقر و در اصطبلی پست وارد سیاره ما گردید. چقدر شگفت‌انگیز است. داربی به زیبایی این صحنه را چنین بیان می‌کند:

آغاز راهش آخور بود و پایانش صلیب، و در طی تمامی مسیر جای سرنهادن نداشت.

ح) فرشتگان و شبانان (۲:۸-۲۰)

۲:۸ این تولد منحصر به فرد ابتدا به رهبران مذهبی در اورشلیم داده نشد، بلکه به شبانان متفکر در تپه‌های یهودا، انسان‌های فروتنی که به کار روزانه خود وفادار بودند. جیمز استوارت (James S.Stewart) چنین می‌گوید:

آیا این حقیقت برای ما دنیایی از مفاهیم نیست، اینکه ابتدا چشم چنین انسان‌های عامی که غرق در کار روزانه خود به جلال خداوند موعود آشنا گردید؟ پیش از هر چیز این موضوع حاکی از آن است که جایگاه انجام وظایف هر چقدر هم که پست باشد، اما جایی است که در آن رویا دیده می‌شود. و در وهله بعد بدین معنا است که چنین انسان‌هایی هستند که دینداری ساده و عمیق را در زندگی پیشه خود ساخته‌اند و دل کودکانه خود را فراموش نکرده‌اند ولیکن به زودی دروازه‌های ملکوت بر آن گشوده خواهد شد.

۲:۹-۱۱ فرشته خداوند بر شبانان ظاهر شد، و نوری درخشان و پرجلال بر گرد ایشان تابید. به محض اینکه شبانان از ترس عقب رفتند، فرشته بدانها اطمینان بخشید و ماجرا را بر ایشان شرح داد. این خبر راجع به بشارت خوشی عظیم برای جمیع قوم‌ها بود. اینکه امروز در بیت‌لحم کودکی متولد شد، این کودک نجات‌دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد، بود! در اینجا و در جزئیات ماجرا درس خداشناسی نهفته است. ابتدا او یک نجات‌دهنده است، که نام او این مفهوم را بیان می‌کند. پس او مسیح است. مسح شده خدا و مسیحای اسرائیل. سرانجام اینکه، او خداوند خدایی است که در جسم خود را ظاهر کرده است.

۲:۱۲ شبانان چگونه او را می‌شناختند؟ فرشتگان دو علامت به آنها دادند. ابتدا اینکه طفل در قنداقه پیچیده است. یقیناً آنها قبلاً هم طفلی که در قنداقه پیچیده است را دیده بودند. اما فرشتگان اعلام کرده بودند که این طفل خداوند است. تا بدان لحظه کسی خداوند را همچون طفل کوچکی که در قنداقه پیچیده شده است ندیده بود. دومین علامت این بود که او در آخور خوابانیده خواهد بود. بعید بود که شبانان کودکی را در چنین مکان عجیبی دیده باشند. خداوند حیات و جلال به هنگام ورود به این دنیا چنین بی‌حرمتی را متحمل شد. هنگامی که تصور می‌کنیم خالق و حافظ جهان نه در جامه قهرمان پیروزمند، بلکه در جسم نوزادی کوچک پا به تاریخ بشریت نهاد، مبهوت می‌مانیم. آری این حقیقت تجسم است.

۲:۱۳-۱٤ در همان حال بغض شادی و شعف آسمان پاره شد. فوجی از لشکر آسمانی حاضر شده خدا را تسبیح می‌خواندند. غالباً امروزه سرود آنها را به نام (جلال بر خدا در اعلی علیین) می‌شناسیم که مفهوم کامل تولد نوزاد را در بر می‌گیرد. زندگی و خدمت او برای خدا در اعلی علیین جلال و بر زمین سلامتی و در میان

مردم رضامندی خواهد بود، یا شاید برای انسان‌هائی که او را با خوش بپذیرند.

۱۵:۲-۱۹ به محض اینکه فرشتگان به آسمان رفتند شبانان شتابان به سوی بیت‌لحم رفتند و مریم و یوسف و عیسی را در آخور خوابانیده یافتند. آنان شرح واقعه دیدار فرشتگان را به طور کامل بیان نمودند، و این امر موجب شگفتی بی‌حد حاضرین در اصطبل گردید. اما مریم در کی عمیقتر از آنچه می‌گذشت داشت، او همه این سخنان را نگاه می‌داشت و در دل خود بر آنها متفکر می‌شد.

۲۰:۲ شبانان سرمست از همه آن اموری که دیده و شنیده بودند و در حالی که تمجید خدا می‌نمودند نزد گله‌های خود بازگشتند.

خ) ختنه و وقف عیسی (۲:۲۱-۲٤)

در این عبارت حداقل سه رسم مذهبی تشریح شده است:

۱- ابتدا اینکه وقت ختنه طفل بود. و این امر در هشتمین روز تولد طفل رخ داد. این عمل برگرفته از عهدی بود که خدا با ابراهیم بسته بود. بر طبق رسم یهود در همین روز نیز طفل را نام گذاری می‌نمودند. کمی پیشتر فرشته به مریم و یوسف گفته بود که او را عیسی بنامند.

۲- رسم دوم به عمل تطهیر مریم مربوط است. این واقعه چهل روز پس از تولد عیسی انجام پذیرفت. (ر.ک لاو ۱۲:۱-٤). معمولاً والدین بره‌ای را به جهت قربانی سوختنی و یک فاخته یا کبوتر نیز برای قربانی تقدیم می‌کردند. اما فقیران مجاز بودند "یک جفت فاخته یا دو جوجه کبوتر" تقدیم کنند (لاویان ۱۲:٦-۸). این حقیقت که مریم بره‌ای نیاورد، بلکه تنها دو جوجه کبوتر حاکی از فقری است که مسیح در آن مولود شد.

۳- رسم سوم، معرفی عیسی در هیکل اورشلیم بود. در اصل، خدا مقرر فرموده بود که نخست زادگان پسر به او تعلق یابند، آنها باید طبقه کاهنان را شکل می‌دادند (خروج ۲:۱۳). چندی بعد، او سبط لاوی را برای خدمت کهانت جدا نمود (خروج ۱:۲۸-۲). سپس به والدین فرزند اجازه داده شد تا با پرداخت پنج سکه نقره فرزند خود را "فدیه" یا "بازخرید" کنند. این همان کاری بود که آنها به هنگام وقف عیسی خداوند انجام دادند.

د) شمعون برای دیدن مسیح زنده است (۲:۲۵-۳۵)

۲۵:۲، ۲٦ شمعون یکی از بقیت خدا ترس یهود بود که انتظار ظهور میسحا را می‌کشید. از روح‌القدس بدو وحی رسیده بود که تا مسیح خداوند یا مسح شده را نبیند از دنیا نخواهد رفت. "سر خداوند با ترسندگان اوست" (مزمور ۱٤:۲۵). کسانی که در مشارکت آرام و متفکرانه با خدا سلوک می‌کنند ارتباط اسرارآمیزی با معرفت الهی دارند.

۲:۲۷–۲۸ درست در همان روزی که والدین عیسی او را به خدا تقدیم می‌کردند، شمعون نیز وارد هیکل شد. او به راهنمایی روح دریافت که این همان مسیح موعود است. او عیسی را در آغوش خود کشید، و سرود به یاد ماندنی "الحال ای خداوند رخصت ده" (Nunc Dimitts) را بر زبان خود جاری ساخت.

۲:۲۹–۳۲ بار معنایی سرود بدین شرح است: ای خداوند، الحال بنده خود را رخصت می‌دهی به سلامتی. چشمان من نجات تو را در این نوزاد دیده است. همان گونه که خود وعده دادی، در نجات‌دهنده موعود. تو او را فرستادی تا نجات را برای تمامی طبقات انسان‌ها فراهم آورد. او نوری خواهد بود که کشف حجاب برای امت‌ها خواهد کرد (ظهور اولیه او)، و در جلال برای قوم تو اسرائیل می‌درخشد (ظهور ثانوی وی). شمعون پس از دیدن عیسی دیگر آماده مردن بود. عذاب مرگ رخت بر بسته بود.

۲:۳۳ لوقا با بیان صحیح یوسف و مادرش به دقت تمام از آموزه تولد از باکره محافظت می‌کند، همان گونه که در ترجمه کینگ جیمز با پیروی از اکثریت نسخ چنین آمده است.

۲:۳٤–۳۵ شمعون پس از جاری ساختن شکرگزاری خدا والدین کودک را برکت داده، سپس با کلام نبوت با مریم سخن گفت.

نبوت او شامل چهار قسمت است:

۱. این طفل قرار داده شده، برای افتادن و برخاستن بسیاری از فرزندان اسرائیل. کسانی که مبتکر، ناتوبه کار و بی‌ایمان بودند افتاده مجازات خواهند شد. کسانی که خود را فروتن سازند، از گناهانشان توبه کرد و خداوند عیسی را بپذیرند برخواهند خواست و برکت خواهند یافت.

۲. این طفل قرار داده شده برای آیتی که به خلاف آن خواهند گفت. در شخص مسیح مفهومی خاص نهفته بود. حضور او بر روی زمین گناه و ناپاکی را طرد می‌کرد، و به همین سبب عداوت تلخ دل بشر را به همراه خواهد داشت.

۳. در قلب تو نیز شمشیری فرو خواهد رفت. شمعون در اینجا اندوهی را که به هنگام مصلوب کردن پسرش دل مریم را فرامی‌گرفت، پیشگویی کرد (یوحنا ۱۹:۲۵).

٤. ...تا افکار قلوب بسیاری مکشوف شود. شخص به هر شکلی که نسبت به نجات‌دهنده خود واکنش نشان دهد، همان منعکس کننده نیات و عواطف درونی او است.

بنابراین سرود شمعون مفاهیمی همچون سنگ محک، سنگ لغزش، سنگ پلکان و شمشیر را در بر می‌گیرد.

ذ) حنای نبیه (۲:۳٦–۳۹)

۲:۳٦–۳۷ حنای نبیه نیز همچون شمعون از بقیت وفادار اسرائیل بود که به انتظار ظهور مسیحا بود. او از سبط اشیر بود (به معنای شادمان، مبارک) یکی از ده سبطی که در سال ۷۲۱ ق. م توسط حکومت آشور به اسارت برده شدند. حنا باید بیش از صد سال می‌داشت، و هفت سال از زندگی خود را با شوهر بسر برده بود،

و به مدت هشتاد و چهار سال بیوه مانده بود. او که مقام یک نبیه را داشت، بدون تردید مکاشفات الهی را از خدا می‌یافت و همچون سخنگوی خدا او را خدمت می‌کرد. او در خدمت خود در عبادات جمعی در هیکل وفادار بود و شبانه روز به روزه و مناجات در عبادت مشغول بود. کهولت سن مانع از خدمت به خدا نشده بود.

۳۸:۲ درست همان لحظه‌ای که عیسی به خداوند تقدیم می‌شد، و شمعون با مریم سخن می‌گفت حنا نیز به این جمع ملحق شد. او خدا را به خاطر نجات‌دهنده‌ای که وعده داده شده بود شکر نمود سپس درباره عیسی به تمام وفادارانی که در اورشلیم به انتظار نجات بودند تکلم نمود.

۳۹:۲ پس از اینکه یوسف و مریم رسوم طهارت و تقدیم را پایان بردند، به شهر خود ناصره جلیل مراجعت کردند. لوقا هیچگونه اشاره‌ای به ملاقات حکیمان یا فرار به مصر نمی‌کند.

ر) نوجوانی عیسی (۲:۴۰-۵۲)

۴۰:۲ رشد طبیعی این طفل (عیسی) چنین تشریح شده است: از نظر جسمی او نمو کرده و به روح قوی می‌گشت. او تمام مراحل طبیعی همچون رشد فیزیکی، راه رفتن، صحبت کردن، بازی کردن و کارکردن را طی نمود. به همین سبب هم او می‌تواند هر مرحله از زندگی ما را درک نماید. از نظر ذهنی او از حکمت پر شد. او نه تنها الفبای زبان، اعداد و تمام دانش در مسایل زندگی را نیز آموخت. از نظر روحانی، فیض خدا بر وی بود. او در مشارکت با خدا و اتکا بر روح‌القدس سلوک نمود. او کلام را مطالعه نمود، برای دعا وقت گذاشت و از انجام اراده پدرش خشنود بود.

۴۱:۲-۴۴ یک پسر یهودی در سن دوازده سالگی شریعت بر وی واجب می‌شود. هنگامی که خداوندمان دوازده ساله بود، خانواده او زیارت سالانه خود را برای انجام رسم عید فصح از اورشلیم بجا آوردند. اما هنگامی که به سوی جلیل باز می‌گشتند، متوجه نشدند که عیسی همراه قافله نیست. تا هنگامی که ندانیم خانواده عیسی به همراه یک کاروان بسیار بزرگ سفر کرده‌اند، این موضوع برایمان عجیب به نظر می‌رسد. تردیدی نیست که آنها گمان بردند که عیسی به همراه هم سن و سال‌های خود می‌آید.

پیش از اینکه یوسف و مریم را سرزنش نماییم، باید به خاطر داشته باشیم که چقدر برایمان سهل است که به سفر یک‌روزه برویم، با این گمان که عیسی را به همراه داریم، درحالی که در زندگی گناهانی داریم که هنوز به آنها اعتراف نکرده‌ایم و این گناهان مانع ارتباط ما با او می‌شود. برای برقراری ارتباطی دوباره با او، باید به همانجایی بازگردیم که مشارکت ما با او گسسته شده است، و سپس اعتراف نموده از گناهان خود توبه نماییم.

۴۵:۲-۴۷ والدین پریشان به اورشلیم بازگشتند و عیسی را در هیکل یافتند که در میان معلمان نشسته، سخنان ایشان را می‌شنود و از ایشان سئوال می‌کرد. در اینجا هیچ نشانی دال بر اینکه او فرزندی نخبه باشد یا با بزرگان خود بحث و مجادله نماید نمی‌بینیم، بلکه او همچون کودکی طبیعی در آرامش و فروتنی از معلمان خود می‌آموخت. حتی از محتوای کلام چنین برمی‌آید که از او سئوالاتی شده بود، چرا که مردم از فهم و

جواب‌های او متحیر شده بودند.

۴۸:۲ حتی والدین او از اینکه می‌دیدند عیسی با هوش و ذکاوت در مباحث آنانی که بسیار از او بزرگتر بودند شرکت می‌جوید شگفت‌زده شدند. با این حال مادرش با سرزنش او، اضطراب و خشم خود را بروز داد. آیا عیسی نمی‌دانست که والدینش نگران او هستند؟

۴۹:۲ پاسخ عیسی که اولین ثبت سخنان او در این انجیل است، بیانگر این موضوع است که او چقدر از هویت خود به عنوان پسر خدا و هم‌چنین رسالت الهی خود، آگاهی کامل دارد، "از بهر چه مرا طلب می‌کردید، مگر ندانسته‌اید که باید من در امور پدر خود باشم؟" مریم گفت: "پدرت و من" اما عیسی گفت "امور پدر خود" (من).

۵۰:۲ در آن هنگام والدین او سخن اسرارآمیز وی را نفهمیدند. ادعا کردن چنین مقامی برای یک پسر دوازده ساله بسیار غیر عادی می‌نمود!

۵۱:۲ به هر حال، آنها یکدیگر را یافتند، پس می‌توانستند به ناصره بازگردند. در این عبارت حسن اخلاقی عیسی را ببینیم، "او مطیع ایشان می‌بود." گرچه او خالق دنیا بود، اما با این حال جایگاه خود به عنوان یک فرزند مطیع را در این خانواده فروتن یهودی به خود گرفته بود. اما مادر او، در تمامی اوقات تمامی این امور را در خاطر خود نگاه می‌داشت.

۵۲:۲ باری دیگر انسانیت حقیقی و رشد طبیعی خداوندمان به تصویر کشیده شده است:

۱- رشد ذهنی او - در حکمت

۲- رشد جسمی او - قامت

۳- رشد روحانی او - در رضامندی نزد خدا

۴- رشد اجتماعی او - ترقی نزد مردم.

مسلماً او در هر جنبه از رشد خود کامل بود. در اینجا روایت لوقا بدون اینکه از هجده سال زندگی خداوند عیسی در ناصره، هنگامی که پسر یک نجار بود، سخن گوید به یکباره به واقعه بعدی می‌پردازد. این سال‌ها به ما می‌آموزد که چقدر آموزش و آمادگی، نیاز به صبر و ارزش کار در میان مردم حائز اهمیت است. این موضوع ما را از وسوسه به اینکه مستقیماً پس از تولد روحانی وارد خدمت شویم برحذر می‌دارد. کسانی که رشد روحانی آنها، از کودکی تا بزرگسالی به طور طبیعی سپری نشده باشد در زندگی و شهادت آینده خود با مشکل مواجه خواهند شد.

۳-آمادگی پسر انسان برای خدمت (۳:۱-۴:۳۰)

الف) ندا دهنده راه را برای عیسی آماده می‌کند (۳:۱-۲۰)

۳:۱-۲ لوقا که خود تاریخ‌نگار بود، با نام بردن رهبران مذهبی و سیاسی که بر مسند قدرت بودند -یک

امپراتور (قیصر)، یک والی و سه تیترارک و دو رئیس کهنه- سال آغاز خدمت یحیی را برای ما روشن می‌سازد. ذکر حاکمان سیاسی در اینجا از استیلای چنگال آهنین دیگر ملت‌ها بر اسرائیل سخن می‌گوید. این حقیقت که تنها دو رئیس کهنه در اسرائیل وجود داشت، حاکی از آن است که ملت اسرائیل از نظر مذهبی نیز به مانند وضعیت سیاسی خود در ناتوانی بسر می‌بردند. گر چه این مردان از نظر دنیای خود مردانی بزرگ بودند، اما در نظر خدا آنان مردانی ظالم و شرور قلمداد می‌شدند. از این رو هنگامی که او خواست با انسان‌ها سخن گوید، کاخ و کنیسه را نادیده انگاشت و پیغام خود را به یحیی پسر زکریا در بیابان نازل کرد.

۳:۳ یحیی نیز بلافاصله به تمامی حوالی رود اردن و احتمالاً تا نزدیکی اریحا سفر کرد. در این نقاط بود که او اسرائیل را به توبه از گناهان خود فراخواند، تا مورد عفو قرار گرفته برای ورود مسیح آماده شوند. هم‌چنین او مردم را فراخواند تا تعمید یابند، تا آن نشانی ظاهری باشد بر توبه حقیقی آنها. یحیی یک نبی راستین بود، ضمیری مجسم که بر علیه گناه ندا می‌داد، و مردمان را بر احیای روحانی فرامی‌خواند.

٤:۳ بنابراین خدمت او تحقق نبوتی است که در اشعیا ۳:٤۰-۵ به ثبت رسیده است. او صدای ندا کننده‌ای در بیابان است. اسرائیل در این زمان از نظر روحانی بیابان بود. اسرائیل همچون ملتی بی‌حاصل و اندوهبار بود که برای خدا ثمره‌ای نداشت. باید در آنها تحول اخلاقی شکل می‌گرفت تا برای ورود خداوند آماده شوند. در آن روزها هرگاه که پادشاهی می‌خواست به بازدید مکانی رود، مقدمات مفصلی برای ورود او ترتیب می‌دادند، به طوری که شاهراه‌ها را هموار ساخته و مسیر ورود او را تا آنجائی که ممکن بود مستقیم می‌ساختند. این همان کاری است که یحیی از مردم می‌خواست، البته مقصود او باز سازی راه‌ها به معنای تحت الفظی نبود، بلکه آماده ساختن دل‌های مردم برای پذیرش عیسی.

۵:۳ تاثیر ورود مسیح چنین توصیف شده است:

هر وادی انباشته خواهد شد -کسانی که توبه حقیقی نموده و خود را فروتن سازند، نجات یافته و شادمان خواهندگردید.

هر کوه و تلی پست خواهد گردید -انسان‌هایی همچون کاتبان و فریسیان که متکبر و خودخواه بودند، پست خواهند گردید.

هر کجی راست خواهد گردید -شخصیت فریبکارانی همچون باجگیران، اصلاح خواهد شد.

راه ناهموار صاف خواهد شد -سربازان و دیگران که خشن و تند خو هستند، رام و اصلاح خواهند شد.

٦:۳ و نتیجه نهائی این خواهد بود که تمامی بشر-چه یهودیان و چه امت‌ها- نجات خدا را خواهند دید. با ظهور اولیه او نجات برای تمام انسان‌ها به ارمغان آورده شد، گر چه همه آن را نپذیرفتند. اما هنگامی که باری دیگر برای برقراری سلطنت خود باز می‌گردد این آیه به تحقق نهایی خود خواهد رسید. سپس تمام اسرائیل نجات خواهد یافت، و هم‌چنین غیر یهودیان در برکات پادشاه پرجلال او شرکت خواهند نمود.

۷:۳ هنگامی که جماعتی برای تعمید نزد یحیی آمدند، او پی برد که همه از سر اخلاص نیامده‌اند. برخی

فقط تظاهر می‌کردند. بدون اینکه تشنه عدالت باشند. اینان همان کسانی هستند که یحیی آنها را افعی‌زادگان خطاب می‌کند.. مقصود از این سئوال "که شما را نشان داد که از غضب آینده بگریزید؟" این نبود که یحیی خود نیز چنین کرده است، بلکه مخاطب او کسانی بود که می‌خواستند به گناهان خود اعتراف نمایند.

۸:۳ اگر آنها واقعاً با خدا زندگی می‌کردند، باید ثمرات توبه حقیقی در زندگی آنها دیده می‌شد. توبه واقعی ثمرات شایسته به همراه دارد. آنها نباید چنین می‌پنداشتند که چون ابراهیم پدرشان است، پس همین کافی است، ارتباط با انسان‌های خداشناس دلیل بر خدا پرست بودن شخص نیست. خدا برای انجام اهداف خود فقط به فرزندان ابراهیم محدود نبود او می‌توانست از سنگ‌های رود اردن، فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند. احتمالاً سنگ‌ها در اینجا تصویری از غیریهودیانی باشد که خدا می‌توانست با معجزه‌ای از فیض الهی آنها را تبدیل به ایمان‌دارانی وفادار همچون ابراهیم سازد. و این دقیقاً همان چیزی است که رخ داد. ذریت ابراهیم به عنوان یک ملت مسیح خدا را نپذیرفت. اما غیر یهودیان بسیاری او را خداوند نجات‌دهنده خود شناختند و از این رو تبدیل به ذریت روحانی ابراهیم شدند.

۹:۳ تیشه بر ریشه درختان عبارتی نمادین از این حقیقت است که ورود مسیح واقعیت توبه انسان‌ها را محک خواهد زد. افرادی که ثمرات توبه را در خود ندارند به مرگ محکوم خواهند شد.

عبارات و سخنانی که از دهان یحیی صادر می‌شد همچون شمشیری بران بودند: "افعی زادگان"، "غضب آینده"، "تیشه"، "بریده می‌شود"، "در آتش افکنده می‌شود." انبیای خداوند هیچگاه نرم زبان نبودند: آنها معلمان بزرگ اخلاق بودند و سخنان آنها همچون تبر زینی که بر خودهای دشمنان فرود می‌آید، مردم را خرد می‌کرد (یادداشت‌های روزانه اتحادیه کتب مقدسه).

۱۰:۳ مردم که خود را محکوم می‌دیدند از یحیی راه کارهایی عملی می‌خواستند تا واقعیت توبه خود را اثبات نمایند.

۱۱:۳–۱٤ یحیی در این آیات روش‌های مشخص به آنها نشان می‌دهد تا بتوانند خلوص نیت خود را ثابت نمایند. به طور کلی آنها باید با شریک شدن لباس‌ها و غذایشان با فقیران ثابت کنند که همسایگان خودرا همچون نفس خود دوست دارند.

باجگیران باید در معاملات خود کاملاً صادق باشند. از آنجائی که آنها در میان مردم بدنام بودند، این عمل آنها می‌توانست بر صداقت آنها گواهی دهد.

سرانجام، یحیی به سربازان سفارش می‌کند از سه گناه که در میان نظامیان شایع است اجتناب ورزند: زورگویی، افترا و زیاده‌خواهی. مهم است که بدانیم انسان‌ها با انجام ندادن چنین اعمالی نجات نمی‌یافتند، بلکه اینها همه نشانه‌هایی ظاهری صداقت دل آنها با خدا است.

۱۵:۳–۱٦ الف: فروتنی یحیی در اینجا بسیار قابل توجه است. چرا که او می‌توانست حداقل برای مدتی هم که شده خود را مسیح موعود معرفی نماید و پیروان بسیاری گرد خود جمع کند. اما او به جای اینکار خود در مقابل مسیح فروتن می‌سازد. او شرح می‌دهد که تعمید او بیرونی و فیزیکی است، در حالی که تعمید عیسی باطنی و روحانی است. او اعتراف نمود که حتی لیاقت ندارد بند نعلین مسیح را باز نماید.

۱۶:۳ب–۱۷ تعمید مسیح به روح‌القدس و آتش خواهد بود. این خود یک خدمت دو جانبه محسوب می‌شد. او پیش از هر چیز ایمان‌داران را با روح‌القدس تعمید می‌داد و این وعده‌ای است از آنچه در روز پنطیکاست به تحقق می‌رسد، هنگامی که ایمان‌داران در بدن مسیح تعمید می‌یابند. اما در مرحله دوم او به آتش تعمید می‌دهد.

از آیه ۱۷ چنین برمی‌آید که تعمید آتش همان تعمید داوری است. خداوند همچون شخصی که غربال می‌کند به تصویر کشیده شده است. هنگامی که او گندم را در هوا غربال می‌کند، کاه بر جانب زمین خرمنکوب پراکنده می‌شود. سپس جمع آوری و سوزانده می‌شود.

هنگامی که یحیی با جماعت در هم آمیخته ایمان‌داران و بی‌ایمانان سخن می‌گفت، او هم به تعمید روح و هم به تعمید آتش اشاره کرد (متی ۱۱:۳ و نیز در اینجا). با این حال هرگاه که فقط با ایمان‌داران درباره تعمید سخن می‌گفت (مرقس ۵:۱) دیگر از تعمید آتش سخن نمی‌گفت (مرقس ۸:۱). هیچ ایمان‌دار حقیقی طعم تعمید آتش را نخواهد چشید.

۱۸:۳–۲۰ اکنون لوقا آماده می‌شود تا توجه را از یحیی به عیسی معطوف نماید. بنابراین او، در این آیات باقیمانده خدمت یحیی را خلاصه نموده و تا به زندانی شدن او توسط هیرودیس اشاره‌ای به او نمی‌کند. در واقع زندانی شدن یحیی حدود هیجده ماه بعد روی داد. او هیرودیس را به خاطر رابطه نامشروع با زن برادر خود توبیخ نمود. سپس هیرودیس با حبس کردن یحیی در زندان اعمال شریرانه خود را به اوج رساند.

ب) تعمید عیسی و آمادگی برای خدمت (۲۱:۳–۲۲)

همچنان که یحیی از صحنه محو می‌شود، خداوند عیسی جایگاهی پراهمیت به خود می‌گیرد. او با تعمید یافتن در رود اردن خدمت عمومی خود را در سن سی سالگی آغاز می‌کند.

نکات بسیار جالبی در واقعه تعمید عیسی به چشم می‌خورد.

۱. هر سه شخص تثلیث در اینجا یافت می‌شوند: عیسی (آیه ۲۱)، روح‌القدس (آیه ۲۲)، پدر (آیه ۲۲ب).

۲. تنها لوقا این حقیقت را ثبت می‌کند که عیسی به هنگام تعمید دعا نمود (آیه ۲۱). این موضوع در راستای هدف لوقا در معرفی عیسی به عنوان پسر انسان که حتی به خدای پدر وابسته است ثبت گردیده است. دعا در زندگی خداوندمان یکی از مفاهیم غالب در این انجیل است. او در اینجا و در بدو خدمت عمومی خود دعا نمود. او به هنگامی که شهرت می‌گرفت و مردم به دنبال او می‌آمدند دعا کرد (۱۶:۵). او پیش از انتخاب شاگردان خود، شب کاملی را در دعا سپری کرد (۱۲:۶). او پیش از واقعه قیصریه فیلیپی و در اوج خدمت تعلیم دعا نمود (۱۸:۹). او برکوه تبدیل هیئت دعا کرد (۲۸:۹). او در حضور شاگردان خود دعا نمود، و این امر موجب شد تا در باب دعا به صحبت بنشیند (۱:۱۱–۹). او برای پطرس که عقب نشسته بود دعا کرد (۳۲:۲۲). او در باغ جتسیمانی دعا کرد (۴۱:۲۲–۴۴).

۳. تعمید عیسی یکی از آن سه مرتبه‌ای است که خدا از آسمان در مورد خدمت پسر محبوب خود سخن گفت. سی سال بود که خدا این زندگی بی‌عیب در ناصره را تحت نظر داشت و نظر او این بود "خشنودم." دو مرتبه دیگری که خدا از آسمان به طور علنی سخن گفت، یکی به هنگام پیشنهاد پطرس مبنی بر بنای خیمه بر کوه تبدیل هیئت (لوقا ۹:۳۵) و دیگری هنگامی که یونانیان نزد فیلپس آمده خواستند تا یحیی را ببینند (یوحنا ۱۲:۲۰-۲۸).

پ) آمادگی عیسی با انسان شدن (۳:۲۳-۳۸).

لوقا پیش از اینکه به خدمت خداوند بپردازد، نسب‌نامه او را شرح می‌دهد. اگر عیسی واقعاً انسان است، پس او باید از نسل آدم باشد. این نسب‌نامه ثابت می‌کند که او از نسل آدم بود. عموماً بر این باورند که این نسب‌نامه اجداد مسیح را از طریق مریم دنبال می‌کند. توجه داشته باشید که آیه ۲۳ نمی‌گوید عیسی پسر یوسف، بلکه "(حسب گمان خلق) پسر یوسف بن هالی." اگر چنین نظری درست باشد، پس هالی (آیه ۲۳) پدر زن یوسف، پدر مریم است.

غالب محققان بنا به دلایل ذیل اعتقاد دارند که این نسب‌نامه خداوند از نسل مریم است:

۱- کاملاً مبرهن است که نسل یوسف در انجیل متی نگاشته شده است (۱:۲-۱٦)

۲- در بابهای اولیه انجیل لوقا، مریم چهره بارزتری نسبت به یوسف دارد، در حالی که در متی عکس این قضیه صادق است.

۳- در میان یهودیان مرسوم نبود که نام زنان را در مورد پیوندهای نسبی ذکر کنند و این موضوع علت عدم ذکر نام مریم است.

٤- در متی ۱:۱٦ به طرز مشخصی بیان شده که یعقوب، یوسف را آورد، اینجا و در انجیل لوقا، بیان نشده که هالی یوسف را آورد، بلکه می‌گوید یوسف پسر هالی بود، احتمالاً پسر در اینجا به معنای داماد است.

۵- در زبان اصلی، حرف تعریف (tou) (به شکل کسره مالکیت) پیش از تمام اسامی در نسب‌نامه آمده است غیر از یکی و آن نام یوسف است. این استثنا کاملاً گویای این امر است که نام یوسف تنها به خاطر ازدواجش با مریم بود که در این نسب‌نامه جای گرفته است.

گرچه نیازی نیست که به جزئیات نسب‌نامه بپردازیم، لیکن توجه به برخی نکات آن خالی از لطف نیست:

۱- این فهرست نشان می‌دهد که مریم از نسل داود و از پسر او ناتان است (آیه ۳۱). در انجیل متی، عیسی از طریق سلیمان وارث حقوق قانونی تاج و تخت داود محسوب می‌شد. خداوند به عنوان فرزند قانونی یوسف آن قسمت از عهد خدا با داود مبنی بر تداوم همیشگی پادشاهی او را محقق می‌سازد. اما اگر عیسی فرزند واقعی یوسف می‌شد، باید زیر لعنتی که بر یکنیا بود قرار می‌گرفت، چرا که فرمان خدا این بود تا هیچ‌یک از ذریت آن پادشاه شرور کامیاب نشوند (ارمیا ۲۲:۳۰). عیسی به عنوان پسر واقعی مریم، آن

قسمت از عهد با داود مبنی بر اینکه ذریت او تا به ابد بر تخت او سلطنت خواهند نمود، را محقق می‌سازد. نسل او از طریق ناتان، او را زیر لعنتی که بر یکنیا بود قرار نمی‌داد.

۲- آدم به عنوان پسر خدا توصیف شده است (آیه ۳۸). بنابراین این آیه به ما می‌گوید که خدا او را خلق نموده است.

۳. پر واضح است که خط سیر ظهور مسیحا به عیسی خداوند ختم شد. دیگر شخص دیگری نبود که مدعی مشروع و قانونی تاج و تخت داود باشد.

ت) تجربه در بیابان و آمادگی عیسی (۱۳:٤)

۱:٤ هیچ لحظه‌ای از زندگی خداوندمان نیست که او از روح‌القدس پر نباشد، اما در این آیه و در مورد وسوسه او این مساله به طور خاص ذکر شده است. عبارت "پر از روح‌القدس"بدین معنا است که او کاملاً تسلیم روح‌القدس و کاملاً مطیع کلام خدا بود. شخصی که از روح‌القدس پر است در واقع از گناهان آشکار و گناهان نفس خالی است و کلام خدا در وی ساکن است. هنگامی که عیسی از اردن مراجعت می‌کرد، جائی که تعمید یافته بود، روح او را به بیابان برد، احتمالاً به صحرای یهودا، در امتداد کرانه باختری دریای مرده.

۲:٤-۳ در آنجا بود که مدت چهل روز ابلیس او را تجربه می‌نمود، ایامی که خداوندمان چیزی نخورد. همان گونه که می‌دانیم در پایان این چهل روز ابلیس او را از سه ناحیه وسوسه نمود. در واقع این وسوسه‌ها در سه مکان گوناگون رخ دادند-بیابان، کوه و هیکل در اورشلیم. انسانیت حقیقی عیسی با عبارت گرسنه گردید منعکس شده است. این موضوع هدف وسوسه اول بود. شیطان چنین گفت که خداوندمان باید با استفاده از قدرت الهی خود گرسنگی جسم خود را ارضا نماید. ظرافت این وسوسه در آن بود که این عمل در خود عملی مشروع بود. اما انجام آن در اطاعت از شیطان برای عیسی عملی نادرست بود، او باید بر طبق اراده پدر عمل می‌کرد.

٤:٤ عیسی با نقل کردن از کتب مقدس در برابر وسوسه ایستاد (تثنیه ۳:۸). اطاعت از کلام خدا مهمتر از ارضای میل جسمانی بود. او تردیدی به دل راه نداد. داربی (Darby) گفته است، "حتی اگر واژه‌ای به قوت روح به زبان جاری شود، وسوسه را سرکوب خواهد نمود، تمام راز قوت به هنگام نبرد، استفاده صحیح از کلام خدا است."

۵:٤-۷ در وسوسه دوم، ابلیس تمامی ممالک جهان را در لحظه‌ای به عیسی نشان داد. دیری نپائید که شیطان هر آنچه داشت را پیشنهاد کرد. او تنها جهان را پیشنهاد نکرد بلکه ممالک این جهان را. این موضوع که شیطان بر پادشاهی این جهان قدرت دارد، درست است. شیطان به خاطر گناه انسان "رئیس این جهان" شد (یوحنا ۳۱:۱۲، ۳۰:۱٤، ۱۱:۱٦) "خدای این جهان" (۲ قرن ٤:٤). "رئیس قدرت هوا" (افسسیان ۲:۲). هدف خدا این است که "سلطنت این جهان" روزی "سلطنت خداوند ما و مسیح او" شود (مکاشفه ۱۵:۱۱). پس شیطان چیزی

را به مسیح پیشنهاد کرد که بالاخره روزی از آن او خواهد شد.

اما برای رسیدن به تخت سلطنت هیچ میانبری وجود نداشت. ابتدا باید واقعه صلیب رخ می‌داد. در وعده‌های خدا این آمده بود که خداوند عیسی قبل از رسیدن به جلال باید رنج می‌دید. او نمی‌توانست از طریق نادرست به فرجامی که حق او بود برسد. تحت هیچ شرایطی او ابلیس را پرستش نمی‌کرد و مهم نبود که آن کار چه امتیازی دربرداشت.

۸:٤ از این رو، خداوند تثنیه ۱۳:٦ را نقل نمود تا نشان دهد که او در مقام انسان باید تنها خدا را پرستش و عبادت کند.

۹:٤–۱۱ در وسوسه سوم شیطان عیسی را به اورشلیم و بر کنگره هیکل برد و بدو گفت که خود را به زیر اندازد. آیا خدا در مزمور ۱۱:۹۱–۱۲ وعده نداده که او مسیح را حفظ خواهد کرد؟ شیطان قصد داشت تا با این وسوسه باعث شود او با یک نمایش احساسی خود را مسیح معرفی نماید. ملاکی نیز پیشگویی کرده بود که مسیح ناگهان به هیکل خود خواهد آمد (ملاکی ۱:۳). پس اینجا فرصت مناسبی برای عیسی بود تا به عنوان رهاننده موعود نام و آوازه‌ای کسب نماید، بدون اینکه مسیر جلجلتا را طی نماید.

۱۲:٤ عیسی با بازگو نمودن کتاب‌مقدس برای سومین بار در مقابل وسوسه ایستاد. تثنیه ۱٦:٦ آزمودن خدا را منع کرده است.

۱۳:٤ ابلیس که با شمشیر روح طرد شده بود، تا مدتی از عیسی جدا شد. معمولاً وسوسه در گرفتاریها به سراغ آدم می‌آیند تا به هنگامی که همه چیز را بر وفق مراد است.

نکات گوناگون دیگری نیز در مورد وسوسه وجود دارند که باید بدانها پرداخت:

۱. ترتیب وسوسه‌ها در لوقا با متی فرق دارد. وسوسه‌های دوم و سوم برعکس نوشته شده‌اند، دلیل این امر مشخص نیست.

۲. در مورد هر سه وسوسه ۷ نتیجه آن نیکو بود، اما روش دستیابی به آن اشتباه بود. اطاعت از شیطان، پرستش او و یا هر مخلوق دیگر همیشه عملی اشتباه است. آزمودن خدا نیز درست نیست.

۳. وسوسه اول در مورد بدن (جسم) است، وسوسه دوم درباره جان و وسوسه سوم درباره روح. آنها به ترتیب به شهوت جسم، شهوت چشم و غرور زندگانی پرداخته‌اند.

٤. محور اساسی این سه وسوسه، سه تا از تمایلات شدید انسان است، تمایلات جسمانی، علاقه به قدرت و دارایی، علاقه به کسب شهرت. در طول تاریخ بارها شاگردان مسیح وسوسه شدند تا راه سهل و آسان را برای خود برگزینند، تا به دنبال مقام شاخصی در دنیا باشند و در کلیسا جایگاه رفیعی کسب نمایند.

۵. در هر سه وسوسه، شیطان از زبان مذهبی سود جست و به همین سبب وسوسه‌ها را در زیر جامه‌ای از حرمت و اعتبار پنهان کرد. او حتی از کلام خدا نقل کرد (آیات ۱۰–۱۱).

جیمز استوارت به درستی درباره این موضوع خاطر نشان می‌سازد:

مطالعه روایت وسوسه دو نکته بسیار مهم را بر ما روشن می‌سازد. از یک سو، ثابت می‌شود که وسوسه به خودی خود گناه نیست. از سویی دیگر، این روایت سخن شاگرد آینده عیسی را بر ما آشکار می‌سازد: "چون خود عذاب کشید و تجربه دید، استطاعت دارد که تجربه شدگان را اعانت فرماید" (عبرانیان ۱۸:۲).

هر از چند گاهی می‌شنویم که می‌گویند اگر عیسی قابلیت گناه کردن را نداشت پس وسوسه او نیز بی‌معنی بود. حقیقت این است که عیسی خدا است، و خدا نمی‌تواند گناه کند. خداوند عیسی مسیح هرگز صفات الوهیت را رها نکرد. الوهیت او در طول زندگیش بر روی زمین مستور بود، اما الوهیت او از او جدا نشده بود و اصولاً نمی‌توانست چنین شود. برخی چنین می‌گویند که خدا فعلیت گناه کردن را نداشت اما به عنوان انسان این قابلیت در او بود. با این حال او هم خدا و هم انسان بود، و نمی‌توان تصور کرد که او می‌توانست در آن لحظه گناه کند. هدف از وسوسه این نبود که مشخص شود که آیا قابلیت گناه کردن را دارد یا خیر، بلکه تا ثابت شود که فعلیت گناه کردن در او نبود. تنها یک انسان قدوس و بی‌گناه میتوانست نجات‌دهنده ما شود.

ث) تعلیم دادن عیسی و آمادگی او (۱٤:٤-۳۰)

۱٤:٤-۱۵ بین آیات ۱۳ و ۱٤ حدود یک سال فاصله وجود دارد. در طول این مدت خداوند در یهودیه خدمت می‌کرد. تنها در یوحنا ۲-۵ خدمت او در این برهه از زمان ثبت شده است.

هنگامی که عیسی به قوت روح به جلیل برگشت تا دومین سال خدمت عمومی خود را آغاز نماید، آوازه او در تمامی آن نواحی منتشر شده بود. همان گونه که او در کنایس یهودیان تعلیم می‌داد، به طرز وسیعی مورد استقبال مردم قرار می‌گرفت.

۱٦:٤-۲۱ عیسی در ناصره، شهر دوران کودکی اش، به طور مرتب در روز سبت به کنیسه می‌رفت، به عبارتی هر شنبه همان گونه که در متن کلام نیز می‌خوانیم دو موضوع دیگر است که او به طور مرتب آنها را انجام می‌داد. او به طور مرتب دعا می‌کرد (لوقا ۳۹:۲۲). و تعلیم دادن به دیگران برای او عادت شده بود (مرقس ۱:۱۰). او در یکی از همین روزهائی که به کنیسه رفته بود برای تلاوت از عهدعتیق برخاست. خادم کنیسه طوماری به وی داد که بر آن نبوت اشعیا نوشته شده بود. خداوند طومار را که اکنون آن قسمت را به اشعیا ٦۱ می‌شناسیم، باز کرد و آیه یک و نیمی از آیه ۲ را قرائت نمود. همیشه این عبارت توصیفی از خدمت مسیح قلمداد می‌شود. هنگامی که عیسی گفت: "امروز این نوشته در گوشهای شما تمام شد،" در واقع به واضح‌ترین شکل ممکن می‌گفت که او مسیحای اسرائیل است.

به مفهوم انقلابی خدمت مسیح که به طور تلویحی در متن است توجه نمایید. او آمد تا بامشکلات بسیاری که در طول تاریخ گریبانگیر بشر شده بود دست و پنجه نرم کند:

فقر-فقیران را بشارت دهم.

اندوه- شکسته دلان را شفا بخشم.

اسارت– اسیران را به رستگاری موعظه کنم.

رنج– کوران را به بینایی موعظه کنم.

طردشدگی– کوبیدگان را آزاد سازم.

کوتاه سخن آنکه، او آمد تا از سال پسندیده خداوند موعظه کند–طلوع دورانی جدید برای انبوهی از دردمندان و مصیبت دیدگان جهان. او خود را فدا کرد تا مرهمی باشد بر تمام مرضهائی که ما را عذاب می‌دهند. چه مرضهای ما جسمی باشند و چه روحانی، مسیح برای آنها جواب است.

بسیار مهم است که بدانیم او با این عبارت قرائت خود را پایان داد "...از سال پسندیده خداوند موعظه کنم." او دیگر از کلام اشعیا چیزی بدان نیافزود. "...و روز انتقام خدای ما." هدف ظهور اولیه مسیح این بود که سال پسندیده خداوند را موعظه نماید. این عصر، که عصر فیض است، زمان پسندیده‌ای برای روز نجات است. اما هنگامی که او برای دومین بار به این جهان آید، روز انتقام خدا را اعلام خواهد کرد. توجه نمایید که از زمان پسندیده به نام سال یاد شده است، و زمان انتقام روز معرفی شده است.

۲۲:٤ مشخص است که مردم تحت تاثیر او قرار گرفته بودند. آنها از او به خوبی یاد می‌کردند و همه محو سخنان فیض آمیز او شده بودند. برای آنها جای بسی شگفتی بود که پسر یوسف نجار، چنین بالغ و حکیم شده است.

۲۳:٤ خداوند می‌دانست که محبوبیت او چندان عمیق نیست. هیچ کس قدر هویت و ارزش حقیقی او را نمی‌دانست. در نظر آنها، او یکی از کودکان شهر و دیار خودشان بود که در کفرناحوم اعمال خوبی از خود بجا گذاشته بود. او حتی از پیش می‌دانست که آنها به او خواهند گفت "ای طبیب خود را شفا بده!" این مثل در میان عامه مردم بدین معنا بود، "هر آنچه برای دیگران می‌کنی برای خود کن. حال که دیگران را معالجه می‌کنی، پس خود را نیز شفا ده." اما در اینجا معنی آن اندکی فرق می‌کند. این موضوع در عبارتی که در پی آمده شرح داده شده است: "آنچه شنیده‌ایم که در کفرناحوم از تو صادر شد، اینجا نیز در وطن خویش بنما"، به عبارتی دیگر، در ناصره. برای عیسی این سخن تحقیرآمیز بود که آنچه در جای دیگر می‌کند در ناصره نیز انجام دهد، تا از استهزای آنان در امان بماند.

۲٤:٤–۲۷ خداوند با بیان یک اصل بسیار عمیق در روابط انسانی، به آنها پاسخ گفت: افراد بزرگ در وطن خویش محبوبیت ندارند. سپس او دو واقعه از عهدعتیق را ذکر می‌کند. در این دو واقعه قوم اسرائیل انبیا خدا را نپذیرفتند و به همین سبب به نزد امتها فرستاده شدند. هنگامی که قحطی عظیمی در اسرائیل واقع شده بود، الیاس نزد هیچ‌یک از بیوه زنان یهودی فرستاده نشد، گرچه بسیار بودند–اما او نزد بیوه زنی در صیون فرستاده شد. وگرچه در زمان خدمت الیشع بسا ابرصان در اسرائیل بودند، لیکن او به نزد هیچ‌یک از آنان فرستاده نشد. اما در عوض نزد شخصی غیریهودی به نام نعمان فرمانده لشکر سوریه فرستاده شد. بیائید تاثیر سخنان عیسی بر اذهان یهودیان را تصور نماییم. آنها زنان، غیر یهودیان (امتها) و ابرصان (جذامیان) را از حقیرترین طبقات

اجتماع برمی‌شمردند. اما خداوند در سخنان خود این سه گروه را بالاتر از یهودیان بی‌ایمان جای داد! او می‌خواست بگوید که تاریخ عهدعتیق بار دیگر تکرار می‌شود. علی‌رغم معجزات او، نه تنها شهر ناصره بلکه ملت اسرائیل او را طرد خواهند کرد. سپس او به مانند ایلیا و الیشع به نزد غیر یهودیان باز می‌گردد.

۲۸:٤ مردم ناصره دقیقاً پی بردند که او چه گفت. هرگاه که به غیریهودیان روی خوش نشان داده می‌شد خشم تمام وجود آنها را فرامی‌گرفت. اسقف رایل (Ryle) این حقیقت را چنین تفسیر می‌نماید:

انسان از آموزه اقتدار خدا که مسیح آن را اعلام نمود متنفر است. خدا مقید نیست که حتماً در میان آنها معجزه کند.

۲۹:٤–۳۰ مردم او را از شهر بیرون کردند–خواستند بر قله کوهی او را به زیر افکنند. تردیدی نیست که شیطان خواست با تحریک آنان تلاشی جهت براندازی وارث ملکوت کرده باشد، اما عیسی به طرز معجزه‌آسایی از میان جماعت گذشت و آن شهر را ترک نمود. دشمنان او قدرت نداشتند که جلوی او را بگیرند. همان گونه که می‌دانیم او دیگر به ناصره بازنگشت.

٤–اثبات قدرت پسر انسان (٤:۳۱–٥:۲٦)

الف) قدرت بر روح خبیث (٤:۳۱–۳۷)

۳۱:٤–۳٤ زیان ناصره به سود کفرناحوم تمام شد. مردم این شهر پی بردند که تعالیم او بسیار پر قدرت است. سخنان او تادیب آمیز و ترغیب آمیز بود. آیات ۳۱–٤۱ یک نمونه از روزهای سبت در زندگی خداوند را توصیف می‌کنند. از سخنان او چنین برمی‌آمد که وی حاکم بر دیوها و امراض باشد. ابتدا او به کنیسه رفت و در آنجا مردی را دید که دیو خبیث دارد. صفت خبیث معمولاً برای توصیف ارواح شریر به کار می‌رود، و این بدان معنا است که آنها ناپاک بوده و زندگی قربانیان خود را ملوث می‌ساختند. واقعیت دیوزدگی در این عبارت مشهود است.ابتدا اینکه آن مرد از وحشت فریاد سرداد–"ما را با تو چه کار است!" سپس آن روح به وضوح نشان داد که می‌داند عیسی قدوس خداست، همان کسی که سرانجام لشکریان شیطان را منهدم خواهد ساخت.

۳٥:٤ عیسی دستوری مشتمل بر دو قسمت به آن دیو داد، "خاموش باش و از وی بیرون آی." دیو نیز پس از افکندن مرد بر روی زمین چنین کرد، اما بدون اینکه به او آسیبی رساند از وجود او بیرون رفت.

۳٦:٤–۳۷ مردم متحیر شدند! چه چیزی در سخنان عیسی بود که باعث شد روح خبیث از او اطاعت کند؟ چه قدرت و قوت ناشناخته‌ای در او وجود داشت که او از آن سخن می‌گفت؟ چندان جای شگفتی نیست که شهرت او در هر موضعی از آن حوالی منتشر گردید!

تمام معجزات فیزیکی عیسی تصویریست از معجزات مشابهی که او درقلمرو روحانی انجام می‌دهد. به عنوان مثال معجزات ذیل در لوقا به ما می‌آموزند:

اخراج ارواح ناپاک (٤:۳۱–۳۷)–رهایی از قباحت و ناپاکی گناه. شفای تب مادر زن پطرس (٤:۳۸–۳۹)–آرامی یافتن از نا آرامی و سستی ناشی از گناه. شفای جذامی (٥:۱۲–۱٦)–بهبود یافتن از طردشدگی و یاس که

ناشی از گناه است. (نیز ر.ک ۱:۱۷-۱۹).

مفلوج (۵:۱۷-۲۶) آزادی از فلجی که ناشی از گناه و ناتوانی در خدمت به خدا است.

زنده شدن پسر بیوه زن (۷:۱۱-۱۷)-گناهکاران با تخطی و گناه مرده محسوب شده و نیاز به حیات دارند (نیز ر.ک ۸:۴۹-۵۶)

آرام ساختن طوفان (۸:۲۲-۲۵)، مسیح قادر است طوفانی که در زندگی شاگردانش سر به طغیان نهاده را مهار نماید.

دیوزده، لجئون (۸:۲۶-۳۲)، گناه موجب خشونت و جنون می‌شود و انسان‌ها را از جامعه متمدن طرد می‌کند. خداوند در خود ضوابط اخلاقی، تقدس و مشارکت را دارد. زنی که دامن ردای او را لمس نمود (۸:۴۳-۴۸)، گناه با خود فقر و ناامیدی می‌آورد.

غذا دادن به ۵۰۰۰ نفر (۹:۱۰-۱۷)، دنیای گناهکار به نان حیات نیاز دارد. عیسی توسط شاگردان خود این احتیاج آنان را رفع نمود.

پسر دیوزده (۹:۳۷-۴۳ الف)، بی‌رحمی و خشونت گناه، و قدرت شفابخش مسیح.

زنی که روح ضعیف داشت (۱۳:۱۰-۱۷)، گناه منحنی و فلج می‌سازد، اما لمس عیسی بهبود کامل می‌بخشد.

شخص مستسقی (ورم مفاصل)، گناه ناراحتی، اندوه و خطر می‌آفریند.

گدای کور (۱۸:۳۵-۴۳)، گناه چشم انسان‌ها را به سوی حقایق ابدی می‌بندد. تولد تازه با چشمان باز صورت می‌پذیرد.

ب) قدرت بر تب (۴:۳۸-۳۹)

سپس عیسی به خانه شمعون رفت، جائی که مادر زن شمعون را تب شدیدی عارض شده بود به محض اینکه عیسی تب را نهیب داد، تب از او زایل شد. معالجه نه تنها سریع بلکه کامل هم بود، چرا که او قادر بود برخیزد و به خدمتگذاری و پذیرایی بپردازد. معمولاً هنگامی که تب شدید از کسی زایل می‌شود او را ضعیف و سست می‌گرداند. (مدافعان تجرد کشیشان این عبارات کمی برایشان ناخوشایند است. پطرس ازدواج کرده بود!)

پ) قدرت بر امراض و دیوها (۴:۴۰-۴۱)

۴:۴۰ همچنان که سبت به انتها می‌رسید، مردم نیز از فشار رخوت و کار نکردن آزاد می‌شدند، آنها شمار بسیاری از معلولین و دیوزده‌ها را نزد وی آوردند. هیچکس بیهوده نیامده بود. او هرکس که مبتلا به مرضی بود را شفا داد و دیوها را نیز بیرون کرد. امروزه بسیاری از اشخاصی که ادعا می‌کنند شفادهندگان ایمان هستند،

معجزات خود را به اشخاص از پیش تعیین شده محدود می‌نمایند. عیسی هر یکی از ایشان را شفا داد.

٤١:٤ دیوهائی که اخراج می‌شدند می‌دانستند که عیسی مسیح پسر خدا است. اما او شهادت دیوها را نمی‌پذیرفت. آنها باید خاموش می‌شدند. آنها می‌دانستند که او مسیح است، اما خدا برای اعلام این حقیقت اشخاص و ابزار بهتری داشت.

ت) قدرت در موعظه سیار (٤٢:٤-٤٤)

روز بعد، عیسی به مکانی ویران در حوالی کفرناحوم رفت. گروهی کثیر در جستجوی او آمدند تا اینکه او را یافتند. آنها وی را از رفتن باز داشتند. اما او ایشان را خاطر نشان ساخت که او باید در شهرهای دیگر... جلیل نیز کار کند. از این رو او از کنیسه‌ای به کنیسه دیگر رفته خبرخوش ملکوت خدا را بشارت می‌داد. عیسی خود پادشاه بود. او می‌خواست که بر آنها سلطنت کند. اما ابتدا آنها باید توبه می‌کردند. او بر کسانی که به گناهان خود پیوند خورده بودند سلطنت نمی‌کرد. مانع کار همین بود. آنها می‌خواستند از شر مشکلات سیاسی آزاد شوند و نه از گناهان خود.

ث) قدرت در آموزش به دیگران: فراخوانی شاگردان (١:٥-١١)

از روایت بسیار ساده دعوت پطرس درسهای بسیار مهمی می‌توان آموخت.

١. خداوند از زورق پطرس همچون منبری برای تعلیم به جماعت استفاده نمود. اگر تمام دارایی و آنچه داریم را به نجات‌دهنده بسپاریم، نحوه استفاده او از آنها بسیار شگفت انگیز بوده و او به ما پاداش خواهد داد.

٢. او به پطرس گفت که دقیقاً در چه جایی ماهی فراوان وجود دارد-البته پس از اینکه پطرس و دیگران تمام شب را رنج برده و چیزی نیافته بودند. خداوند دانای مطلق می‌داند که در کجا ماهی‌ها تجمع کرده‌اند. خدمتی که با حکمت و قوت خودمان انجام شود بیهوده است. راز موفقیت در مسیحیت در این است که همه چیز توسط خود او هدایت شود.

٣. پطرس گرچه خود ماهیگیری مجرب بود، اما اندرز یک نجار را به گوش سپرد، و نتیجه آن که دام آنها از صید پرگشت،... "به حکم تو، دام را خواهیم انداخت." این مساله ارزش فروتنی، تعلیم پذیری، و اطاعت بی‌چون و چرا را بر ما روشن می‌سازد.

٤. تنها در میانه دریاچه (آبهای عمیق بود که دامهای ایشان تا به حد گسستگی از صید پر شد. از این رو باید آغوش ساحل را رها کرده و خود را تسلیم کامل جزر و مد دریا کنیم. ایمان سرشار است از آبهای عمیق، و هم‌چنین رنج، اندوه و شکست. همین‌ها هستند که تورهای صیدها را کثیر می‌سازند.

٥. دام ایشان نزدیک بود که گسسته شود و زورق‌های آنها غرق شوند (آیات ٦-٧). خدمتی که مسیح سکان هدایت آن را در دست دارد به مشکلات فراوانی بر می‌خورد-اما این مشکلات چقدر خوشایند هستند.

مشکلاتی که دل ماهیگیر را به لرزه در می‌آورند.

٦. این تصویر از جلال خداوند عیسی در پطرس احساس شدیدی از بی‌لیاقتی ایجاد کرد. در مورد اشعیا هم چنین بود (٦:٥)، هم‌چنین در مورد تمام کسانی که پادشاه را در کمال زیبایی اش می‌نگرند.

٧. عیسی هنگامی پطرس را فراخواند تا صیاد مردم شود که او به کار روزانه خود مشغول بود. در حالی که به انتظار این هستید که کسی شما را هدایت کند، هرچه از دستتان بر می‌آید بکنید. با تمام قدرتتان. از ته دل برای خداوند کار کنید. همان گونه که سکان، کشتی در حال حرکت را هدایت می‌کند، خدا نیز انسان‌هائی که در حرکتند را هدایت می‌کند.

٨. مسیح پطرس را خواند تا بجای ماهیگیری مردم را صید کند، یا به معنی واقعی کلمه، "انسان‌ها را زنده سازد." تمام ماهیان اقیانوسها با این افتخار بی‌همتا مقایسه شده‌اند که ببینیم جانی برای مسیح برای ابدیت صید شده است!

٩. پطرس، یعقوب و یوحنا زورقهای خود را به کنار ساحل آوردند و در یکی از بهترین روزهای کاری زندگی خود همه را ترک کرده و از عقب مسیح روانه شدند. و چقدر در تصمیم خود راسخ بودند!

ج) قدرت بر جذام (١٢:٥-١٦)

١٢:٥ لوقای طبیب به طور خاص ذکر می‌کند که او مردی پر از برص بود. از دیدگاه انسانی، مورد او بسیار حاد و نا امید کننده بود. ایمان این جذامی بسیار قابل توجه بود. او گفت: "می‌توانی مرا طاهر سازی." بعید است که او این جمله را به شخص دیگریهم گفته باشد. اما با این حال به قدرت خداوند اطمینان کامل داشت. وقتی که او گفت: "اگر خواهی" در واقع او به میل مسیح در انجام این کار شک نداشت. بلکه او همچون حاجت‌مندی نزد مسیح آمد، بدون اینکه حقی برای شفا یافتن داشته باشد، بلکه خود را به آغوش رحمت و فیض خداوند افکند.

١٣:٥ لمس نمودن یک جذامی از نظر پزشکی خطرناک، از نظر مذهبی نجس، و از نظر اجتماعی تحقیرآمیز محسوب می‌شد. اما نجات‌دهنده به هیچ نجاستی آلوده نمی‌شد. اما در عوض سیلانی از شفا و سلامتی را در بدن جذامی جاری ساخت. معالجه او تدریجی نبود: فوراً برص از او زایل شد. تصور نمایید شفای کامل آن جذامی محتاج و ناامید در یک لحظه برایش به چه معنا بوده است!

١٤:٥ عیسی او را قدغن کرد که هیچ کس را خبر ندهد. نجات‌دهنده نمی‌خواست که جماعتی مشتاق را به خود جذب نماید و یا اینکه جنبش مردمی شکل دهد که از او پادشاه بسازند، بلکه خداوند به آن جذامی فرمود رفته خود را به کاهن بنماید و هدیه‌ای که موسی فرموده بود را تقدیم کند (لاویان ٤:١٤) تمام جزئیات هدیه از مسیح سخن می‌گفت. وظیفه کاهن این بود که جذامی را ملاحظه کند تا مشخص شود که آیا او واقعاً شفا یافته است یا نه. کاهن نمی‌توانست شفا دهد، فقط او می‌توانست اعلام کند که شخصی شفا یافته یا نه. این کاهن

تاکنون جذامی طاهر شده‌ای را ندیده بود. این ایده بی‌نظیر بود، این کار باعث می‌شد که او پی ببرد بالاخره مسیح موعود ظهور کرده است. این معجزه باید برای تمام کاهنان شهادتی می‌شد، اما بی‌ایمانی دل آنها را کور ساخته بود.

۱۵:۵–۱۶ برخلاف توصیه‌های عیسی مبنی بر اینکه معجزه علنی نشود، اخبار به سرعت منتشر شد، و گروهی بسیار برای شفایافتن نزد او آمدند، عیسی برای اینکه دعا کند به ویرانه‌ها عزلت جست. نجات‌دهنده ما مرد دعا بود. بسیار شایسته است که این انجیل، که عیسی را پسر انسان معرفی می‌کند، بیش از هر چیز دیگر از دعای اودر زندگیش سخن گفته است.

چ) قدرت بر فلج

۱۷:۵ همچنان که خبر خدمت مسیح منتشر می‌شد، فریسیان و فقها نیز روز به روز متخاصم‌تر می‌شدند. در اینجا شاهد هستیم که آنها با این هدف مشخص که بر علیه او اتهامی بیابند در جلیل گرد هم آمده بودند. قوت خداوند برای شفای ایشان صادر می‌شد. در واقع عیسی همیشه قدرت شفا دادن را داشت، اما شرایط در تمام اوقات مساعد نبود به عنوان مثال، او در ناصره به علت بی‌ایمانی مردمانش نتوانست اعمال عظیمی انجام دهد (متی ۵۸:۱۳).

۱۸:۵–۱۹ چهار نفر شخص مفلوج را بر بستری نزد خانه‌ای که عیسی در آن تعلیم می‌داد آوردند. آنها، به سبب انبوهی مردم نتوانستند او را به خانه بیاورند، از این رو از پله‌های بیرونی بر پشت بام رفتند. سپس برخی از سفالهای سقف را از جا درآورده و سقف را گشودند و مرد مفلوج را پائین گذاردند.

۲۰:۵–۲۱ عیسی به ایمانی که تا بدین حد برای آوردن انسان دردمندی به نزد او تلاش از خود نشان می‌داد، توجه نمود. چون او ایمان ایشان را دید، به عبارتی ایمان آن چهار نفر به اضافه آن مرد علیل، به وی گفت: "ای مرد، گناهان تو آمرزیده شد." این عبارت که تاکنون نظیر آن یافت نمی‌شد کاتبان و فریسیان را برانگیخت. آنها می‌دانستند که کسی جز خدا نمی‌توانست گناهان را بیامرزد. آنها که نمی‌خواستند اذعان نمایند که عیسی خدا است، به کفرگویی او اعتراض کردند.

۲۲:۵–۲۳ خداوند در ادامه خواست بدانها ثابت نماید که او حقیقتاً گناهان آن مرد را بخشیده بود. ابتدا او از آنها سئوال نمود که آیا سهل‌تر است، گفتن اینکه "گناهان تو آمرزیده شد" یا گفتن اینکه برخیز و بخرام؟" به یک معنا گفتن هر دو جمله سهل است، اما انجام هر دو موضوع دیگری است، چرا که از نظر انسان هر دو غیر ممکن است. نکته مهم در این است که گفتن گناهان تو آمرزیده شد سهل‌تر است، زیرا اگر چنین امری واقع شده است، جور دیگری نمی‌توان آن را بیان کرد. اگر بگویید "برخیز و بخرام" پس سهل است که ببینیم آیا بیمار شفا یافته است یا نه.

فریسیان نمی‌توانستند ببینند که گناهان آن مرد بخشیده شده، پس ایمان نمی‌آوردند. بنابراین، عیسی

معجزه‌ای ظاهر کرد تا بتوانند ببینند، تا اینکه بر آنها ثابت شود که او حقیقتاً گناهان آن مرد را بخشیده بود. او به مفلوج قدرت راه رفتن بخشید.

۲٤:۵ "تا بدانید که پسر انسان را استطاعت آمرزیدن گناهان بر روی زمین هست" لقب پسر انسان، بر انسانیت کامل خداوند تاکید دارد. به یک معنا، ما همه پسران انسان هستیم، اما این لقب، "پسر انسان" عیسی را از هر انسان دیگری که تاکنون زندگی کرده است جدا می‌کند. این لقب او را انسانی موافق خدا توصیف می‌کند، کسی که از نظر اخلاقی کامل است. کسی که رنج می‌کشید، خون خود را می‌ریخت، و جان می‌دادکسی که ریاست بر دنیا بدو داده شده بود.

۲۵:۵ مرد مفلوج با اطاعت از سخن عیسی برخاست، بستر کوچک خود را برداشت، و خدا را حمدکنان به سوی خانه روانه شد.

۲٦:۵ حقیقتاً که آن جماعت در حیرت فرو رفته بودند، و آنها نیز خدا را تمجید نمودند، اعتراف نمودند که در آن روز چیزهای عجیب دیدند، یعنی بخشش و معجزه‌ای که آن را ثابت نمود.

۵-پسر انسان خدمت خود را شرح می‌دهد (۵:۲۷-٦:٤۹)

الف) دعوت از لاوی (۵:۲۷-۲۸)

لاوی یک یهودی باجگیر بود که برای دولت روم کار می‌کرد. چنین افرادی از سوی دیگر هموطنان یهودی خود مطرود بودند، نه تنها به خاطر همکاری با روم، بلکه به خاطر بی‌انصافی در کارشان. روزی هنگامی که لاوی مشغول کار خود بود، عیسی از کنار او گذشت و او را خواند تا او را پیروی کند. لاوی نیز با سرعت حیرت انگیزی، همه چیز را ترک کرده، برخاست و در عقب وی روانه شد. به عواقب عظیمی که این تصمیم در پی داشت فکر کنید. لاوی، یا متی، نویسنده اولین انجیل شد. این بهای دعوت و پیروی او بود.

ب) چرا پسر انسان گناهکاران را فرامی‌خواند (۵:۲۹-۳۲)

۵:۲۹-۳۰ چنین گفته شده است که لاوی با ترتیب دادن ضیافتی بزرگ سه هدف داشت. او می‌خواست به خداوند احترام بگذارد، تا در میان مردم گواهی باشد بر حامی جدید خود، و او می‌خواست دوستان خود را به عیسی معرفی می‌نماید. غالب یهودیان هیچگاه در جمع باجگیران غذا نمی‌خوردند. عیسی با باجگیران و گناهکاران غذا خورد. البته عیسی در گناهان آنها معاشرت نداشت، و یا کاری انجام نمی‌داد که باعث بدنام شدن او شود، بلکه از این مناسبات در امر تعلیم، توبیخ و برکت دادن استفاده می‌کرد.

کاتبان ایشان و فریسیان از عیسی به خاطر اینکه با این افراد منفور مایه ننگ جامعه، معاشرت داشت انتقاد کردند.

۳۱:۵ عیسی در جواب ایشان گفت که عمل او با هدف وی از آمدن به این جهان کاملاً هماهنگ بود. تندرستان به پزشک احتیاجی ندارند، بلکه مریضان.

۳۲:۵ فریسیان خود را عادل می‌دانستند. آنها هیچ احساس عمیقی از گناه و نیاز در خود نداشتند. بنابراین، نمی‌توانستند از خدمت طبیب بزرگ سودی ببرند. اما این باجگیران و گناهکاران به گناهکار بودن خود پی بردند و اینکه نیاز دارند تا از گناهان خود نجات یابند. نجات‌دهنده برای چنین اشخاصی آمده بودند. در حقیقت، فریسیان عادل نبودند. آنها نیز به مانند باجگیران نیازمند نجات بودند. اما نمی‌خواستند به گناهان خود اقرار کرده و به جرم خود اعتراف نمایند. پس به طبیب اعتراض کردند که چرا نزد کسانی که به طور جدی بیمار هستند می‌رود.

پ) علت روزه نگرفتن شاگردان (۵:۳۳-۳۵)

۳۳:۵ نقشه بعدی فریسیان این بود که از عیسی راجع به رسم روزه سئوال کنند. شاگردان یحیی تعمیددهنده زندگی زاهدانه آقای خود را پیروی می‌کردند. و پیروان فریسیان روزه‌های مذهبی گوناگونی را بجا می‌آوردند. اما شاگردان عیسی چنین نمی‌کردند. چرا؟

۳۴:۵-۳۵ خداوند در جواب آنها گفت که دلیلی ندارد تا هنگامی که او با آنها است، آنها روزه نگاه دارند. در اینجا عیسی روزه گرفتن را با ماتم و سوگواری عجین می‌سازد. هنگامی که او از ایشان گرفته می‌شود، به عبارتی، در سختی و مرگ، آنها روزه خواهند داشت تا اندوه خود را نشان دهند.

ت) سه مثل از دوران جدید (۵:۳۶-۳۹)

۳۶:۵ در ادامه سه مثل بیان می‌شود که تعلیم دهنده این موضوع است که دوره‌ای جدید آغاز شده است و اینکه جدید را با کهنه نمی‌توان در هم آمیخت.

در مثل اول، جامه کهنه از نظام یا دوره قانونی (شریعتی) سخن می‌گوید، در حالی که جامه نو دوره فیض را به تصویر می‌کشد. هرگونه تلاش در به هم آمیختن شریعت و فیض به تباه شدن هر دو می‌انجامد. وصله‌ای که از جامه نو گرفته شود جامه نو را خراب می‌سازد، و در خور آن کهنه هم نیست، چه در ظاهر و چه استقامت. جی. داربی به خوبی در این مورد چنین بیان می‌کند: "عیسی کاری نمی‌کند که مسیحیت را به یهودیت وصله بزند. جسم و شریعت در خور هم هستند، لیکن فیض و شریعت، عدالت خدا و اراده انسان هیچگاه با هم در نمی‌آمیزند."

۳۷:۵-۳۸ مثل دوم عمل احمقانه ریختن شراب نو در مشک کهنه را تعلیم می‌دهد. عمل تخمیر در شراب نو به پوسته مشک که دیگر آنقدر نرم و انعطاف پذیر نیست که تاب تحمل فشار را داشته باشد، فشار وارد می‌کند. مشک پاره می‌شود و شراب ریخته می‌شود. اشکال، فرامین و سنن و مراسم منسوخ یهود برای نگاه داشتن

شادی، نشاط و قوت دوران جدید بسیار سخت بودند. شراب نو را می‌توان در روش نامتعارف آن چهار مرد درآوردن مرد مفلوج به نزد عیسی مشاهده کرد. آن را می‌توان در طراوت و اشتیاق لاوی دید. شراب کهنه تصویری است از خمودگی و ظاهر پرستی بی‌احساس فریسیان.

۳۹:۵ مثل سوم بیان می‌کند که کسی نیست که چون شراب کهنه را نوشیده، شراب جدید بخواهد. او می‌گوید"کهنه بهتر است" این موضوع بی‌میلی طبیعی انسان در ترک کهنه به عوض نو، یهود به عوض مسیحیت، شریعت به عوض فیض، اندک به عوض بسیار را به تصویر می‌کشد. همان گونه که داربی می‌گوید "انسانی که با رسوم نظام انسانی، ادیان اجدادی و غیره خو گرفت، دیگر هرگز اصل تازه و قدرت ملکوت را نمی‌خواهد."

ث) انسان مالک روز سبت است (۶:۱-۱۱)

۶:۱-۲ اکنون وقایع مربوط به سبت را پیش رو داریم تا ببینیم که مخالفت فزاینده رهبران مذهبی داشت به اوج می‌رسید. اولین واقعه در "سبت دوم اولین" (ترجمه تحت الفظی) رخ داد. این رویداد چنین شرح داده شده است: سبت اول، اولین سبت پس از اولین، خداوند و شاگردان وی از میان کشت زارها می‌گذشتند. شاگردان کمی گندم چیدند، دانه‌های آن را به کف دست خود مالیده، می‌خوردند. فریسیان نمی‌توانستند به خاطر چیدن گندم منازعه کنند، چرا که شریعت این اجازه را داده بود (تثنیه ۲۵:۲۳). انتقاد آنها بر سر این بود که چرا در روز سبت این کار را می‌کنند. آنها گاهی اوقات چیدن گندم را عمل حصاد و مالیدن دانه را عمل خرمن کوبی می‌نامیدند.

۶:۳-۵ پاسخ خداوند که واقعه‌ای از زندگی داود را در آن ذکر می‌کند، این بود که حکم سبت هیچگاه عملی ضروری را منع نکرده است. هنگامی که داود و رفقایش در راه بازگشت بودند و فرار می‌کردند گرسنه شدند. آنها به خانه خدا درآمده نان تقدسه را گرفته بخوردند، که رسم بر آن بود که فقط کاهنان از آن بخورند. خدا برای داود استثنا قایل شد. در میان اسرائیل گناه بود. پادشاه طردشده بود. نمی‌شد کورکورانه از حکم نان تقدمه اطاعت کرد در حالی که پادشاه خدا گرسنگی می‌کشید.

این واقعه نیز مشابه آن بود. مسیح و شاگردانش گرسنه بودند. فریسیان ترجیح می‌دادند گرسنگی آنها را ببینند، اما شاهد چیدن گندم در روز سبت نباشند. اما پسر انسان مالک روز سبت نیز هست. در وهله اول او خود شریعت را عطا کرده بود، و هیچ کس بهتر از خود او نمی‌توانست معنای روحانی درست آن را تفسیر کرده آن را از سوتعبیر (درک غلط) نجات دهد.

۶:۶-۸ واقعه دوم که در سبت دیگری رخ داد از معالجه‌ای معجزه آسا سخن می‌گفت. کاتبان و فریسیان با قصد و غرض و با دقت تمام چشم بر عیسی می‌داشتند تا ببینند شاید در روز سبت مردی که دستش خشک بود را شفا دهد. آنها با توجه به تجربه گذشته خود و آن چیزی که از او می‌دانستند، دلیل خوبی برای ایمان به

شفا دادن او داشتند. خداوند آنها را ناامید نکرد. ابتدا او از آن مرد خواست تا در میان جماعت حاضر در کنیسه بایستد. این عمل مهیج توجه همگان را به سوی آنچه رخ می‌داد معطوف ساخت.

۹:٦ سپس عیسی از منتقدان خود پرسید که در روز سبت کدام رواست، نیکویی کردن یا بدی. آنها اگر می‌خواستند جواب درست بدهند، باید می‌گفتند درست آن است که در روز سبت خوبی کرد، و بدی کردن جایز نیست. اگر درست آن بود که نیکویی کند پس شفای آن مرد عملی نیکو محسوب می‌شد. اگر بدی کردن در روز سبت جایز نبود، پس آنها با توطئه بر قتل خداوند عیسی سبت را می‌شکستند.

۱۰:٦ از سوی دشمنان هیچ پاسخی شنیده نشد. سپس عیسی به مرد گفت که دست راست خشک شده‌اش را دراز کند. (تنها لوقای طبیب ذکر می‌کند که دست راست او خشک بود.) با فرمان عیسی قدرت لازم صادر گردیده به محض اینکه مرد اطاعت نمود، دستش مثل دست دیگر سالم گشت.

۱۱:٦ فریسیان و کاتبان از خشم پرگشتند. آنها می‌خواستند عیسی را به خاطر شکستن سبت محکوم کنند. هر آنچه عیسی کرد فقط چند کلام سخن و شفای مرد بود. هیچ عملی که حاکی از زبونی و خواری باشد در کار نبود. با این حال آنان توطئه می‌چیدند که چگونه او را "دستگیر کنند." خدا سبت را به صلاح انسان مقرر کرده بود. هرگاه به درستی درک گردد، روشن می‌شود که سبت نه عمل خیری و نه کار واجبی را منع نمی‌کند.

ج) انتخاب دوازده حواری (۱۲:٦-۱۹)

۱۲:٦ عیسی پیش از اینکه شاگردان را انتخاب کند شبی را کاملاً در عبادت بسر برد. این موضوع چقدر شتاب‌زدگی ما و مستقل عمل کردن از خدا را نکوهش می‌کند. لوقا تنها نویسنده انجیل است که این شب عبادت را ذکر می‌کند.

۱۳:٦-۱٦ دوازده نفری که از میان حلقه وسیع شاگردان انتخاب کرد بدین شرح بودند:

۱. شمعون که او را پطرس نیز نامیدند، پسر یونا و یکی از مشهورترین رسولان.

۲. برادرش اندریاس. او همان اندریاسی بود که پطرس را با خداوند آشنا کرد.

۳. یعقوب پسر زبدی. او همان کسی است که افتخار این را داشت که با پطرس و یوحنا به کوه تبدیل هیئت رفت. او توسط هیرودیس آغریپاس اول کشته شد.

٤. یوحنا پسر زبدی. عیسی یعقوب و یوحنا را "پسران رعد" نامید. این همان یوحنایی بود که انجیل و رسالاتی که به نام خودش است و کتاب مکاشفه را نگاشت.

۵. فیلیپس، اهل بیت‌صیدا، کسی که نتنائیل را با عیسی آشنا کرد. البته نباید او را با فیلیپ مبشر در کتاب اعمال اشتباه گرفت.

٦. برتولما، عموماً وی را با نام دیگر نتنائیل می‌شناسند. نام او فقط در فهرست دوازده حواری ذکر شده است.

۷. متی، باجگیر، هم‌چنین به نام لاوی نیز معروف است. او انجیل اول را نگاشت.

۸. توما که توأم نیز نامیده شده است. او همان شخصی بود که گفت تا مدرکی مسلم نبیند باور نخواهد خداوند قیام کرده است.

۹. یعقوب بن حلقی. او باید همان کسی باشد که پس از یعقوب، پسر زبدی که توسط هیرودیس کشته شد عهده دار مسئولیتی در کلیسای اورشلیم بوده است.

۱۰. شمعون معروف به غیور. در میان نوشته‌های مقدس، اندکی از او گفته شده است.

۱۱. یهودا پسر یعقوب. احتمالاً همان کسی است که رساله یعقوب را نگاشته است، غالباً بر این باورند که همان لبی، معروف به تدی باشد (متی ۳:۱۰؛ مرقس ۱۸:۳).

۱۲. یهودای اسخریوطی. گمان می‌رود که او اهل قریوت در یهودا باشد، و با این اوصاف تنها رسولی است که اهل جلیل نبود. تسلیم کننده خداوند که عیسی او را "پسر هلاکت" نامید.

همگی شاگردان انسان‌هایی با عقل و خرد و توانایی برجسته نبودند. آنها معرف نمونه‌ای از بشر بودند. چیزی که آنها را بزرگ کرده بود رابطه و تعهد آنها نسبت به عیسی بود. احتمالاً هنگامی که نجات‌دهنده آنها را برگزید جوانانی بیست ساله بودند. جوانی زمانی است که انسان بیشترین شور و اشتیاق را در زندگی در خود حس می‌کند و تعلیم پذیر بوده و تحمل سختی را به خوبی دارد. او تنها دوازده شاگرد انتخاب نمود. او بیشتر به کیفیت توجه داشت تا کمیت. او که بدانها قدرت و توانایی بخشیده بود، می‌توانست آنها را اعزام نموده و توسط فرایند تولد روحانی دنیا را بشارت دهد.

حال که شاگردان انتخاب شده بودند، مهم بود که به طرز عمیق اصول ملکوت خدا بدانها آموزش داده شود. باقیمانده این باب به خلاصه‌ای از نمونه شخصیت و رفتاری که شاگردان خداوند عیسی باید داشته باشند، اختصاص یافته است.

۱۷:٦–۱۹ سخنانی که به دنبال می‌آید همان موعظه بالای کوه نیستند (متی ۷:۵). موعظه بالای کوه بر روی کوه گفته شد، اما این سخنان بر جای هموار. موعظه بالای کوه در خود فقط خوشا به حالها را داشت و نه وای، اما این سخنان هر دوی آن را در خود دارد. اختلافات دیگری نیز در واژه‌ها، طول گفتار و تاکید وجود دارد.

توجه نمایید که پیغام شاگردی پرزحمت هم به گروهی بسیار داده می‌شود و هم به شاگردان. او خلوص نیت آنها را با بی‌پرده سخن گفتن آزمود. همان گونه که شخصی در این باره چنین گفته است: "مسیح ابتدا جمع می‌سازد و سپس غربال می‌کند."

مردم از تمام یهودیه و اورشلیم در جنوب، و از صور و صیدون در شمال غربی، چه یهود و چه غیریهود آمده بودند. مریضان و دیوزدگان (کسانی که از ارواح پلید معذب بودند) برای اینکه او را لمس کنند فشار می‌آوردند، آنها می‌دانستند که قدرت شفا از او صادر می‌گردد.

بسیار مهم است که بدانیم تعالیم نجات‌دهنده چقدر انقلابی است. به یاد داشته باشیم که او در راه صلیب بود. او می‌مرد، دفن می‌شد و در روز سوم بر می‌خواست و به آسمان صعود می‌نمود. خبر خوش نجات باید به

تمام دنیا منتشر می‌شد. نجات انسان‌ها به شنیدن این پیام بستگی داشت. چگونه به دنیا بشارت داده می‌شد؟ رهبران مصلحت اندیش این دنیا ارتشی عظیم سامان می‌دادند، منابع مالی بسیار، منابع غذایی، سرگرمی برای روحیه بشر، و روابط حسنه اجتماعی مهیا می‌کردند.

چ) خوشا به حالها و وای به حالها (۶:۲۰-۲۶)

۶:۲۰ عیسی دوازده شاگرد انتخاب کرد و آنها را فقیر، گرسنه و جفا دیده اعزام کرد. آیا می‌توان با این وضعیت به دنیا بشارت داد؟ آری، و با هیچ راه دیگری نمی‌شود! نجات‌دهنده با چهار "خوشا به حال" و چهار "وای به حال" آغاز کرد. "خوشا به حال شما ای مساکین." او نگفت خوشا به حال فقیران بلکه خوشا به حال شما که فقیر هستید. فقر فی‌النفسه برکت نیست، بلکه بیشتر لعنت محسوب می‌شود. عیسی در اینجا از فقری سخن می‌گوید که به خاطر او بر شخص عارض می‌شود. او از کسانی که به خاطر تنبلی، مصیبت و یا دلایلی که خودشان مسبب آن هستند سخن نمی‌گوید. بلکه او از کسانی سخن می‌گوید که هدفمندانه فقر را برگزیده‌اند تا نجات را به دیگران بشناسانند. و وقتی به این مساله می‌اندیشیم، پی می‌بریم که تنها روش معقول و مناسب همین است. تصور نمائید که شاگردان همچون ثروتمندان اعزام می‌شدند. مردم به امید ثروتمند شدن زیر لوای مسیح می‌آمدند. شاگردان نمی‌توانستند به آنها نقره و طلا وعده دهند. اگر کسی هم می‌آمد، فقط به خاطر برکت روحانی بود. هم‌چنین اگر شاگردان ثروتمند بودند، آنها برکت اعتماد دائمی بر خداوند و اثبات وفاداری او را از دست می‌دادند. ملکوت خدا از آن کسانی است که با مرتفع شدن نیازهای حاضر ارضا می‌شوند به طوری که بیش از آن را به خداوند می‌سپارند.

۶:۲۱ "خوشا به حال شما که اکنون گرسنه‌اید." باری دیگر منظور از این سخن خیل عظیمی که از سوءتغذیه رنج می‌برند نیست. بلکه مقصود شاگردان عیسی مسیح است که آگاهانه انکار نفس را در زندگی برگزیده‌اند تا نیازهای بشر را تسکین دهند، چه نیازهای جسمی و چه نیازهای روحانی. کسانی که با غذایی ساده و ارزان کنار می‌آیند تا اینکه با زیاده رویهای خود دیگران را از انجیل محروم سازند. تمام این انکار نفس‌ها در آینده پاداش خواهد داشت.

"خوشا به حال شما که الحال گریانید." هر اندوهی فی‌النفسه مبارک نیست، اندوه کسانی که نجات نیافته‌اند هیچ فایده‌ای ندارد. در اینجا عیسی از اشکهایی سخن می‌گوید که به خاطر او ریخته می‌شوند. اشک ریختن برای بشر گمراه و تباه شده. اشکهائی که برای وضعیت نابسامان کلیسا و جدائی‌هائی که در آن شکل گرفته ریخته می‌شود. هر اندوهی که برای خدمت به خداوند عیسی مسیح متحمل می‌شود. آنانی که با اشکها می‌کارند با ترنم درو خواهند نمود.

۶:۲۲ "خوشا به حال شما وقتی که مردم... از شما نفرت گیرند.. شما را از خود جدا سازند و دشنام دهند و نام شما را مثل شریر بیرون کنند." این برکت برای کسانی که از گناهان و یا حماقت خود رنج می‌برند نیست.

بلکه از آن کسانی است که به خاطر وفاداری به مسیح تحقیر، طرد و سرزنش شده‌اند و بدانها افترا زده‌اند.

کلید درک مفهوم این خوشا به حالهادر عبارت "به خاطر پسر انسان" یافت می‌شود. چیزهائی که به خودی خود لعنت محسوب می‌شوند، هنگامی که مشتاقانه برای او تحمل شوند تبدیل به برکت می‌شوند. اما انگیزه باید محبت به عیسی باشد، وگرنه از جان گذشته‌ترین قربانی‌ها بی‌ارزش خواهند بود.

۲۳:٦ جفا دیدن به خاطر مسیح موجب شادی عظیم خواهد شد. پیش از هر چیز اجر عظیمی در آسمان به همراه خواهد داشت. و دوم آنکه این کار آنها را با شاهدان وفادار دوران گذشته مسیح پیوند می‌دهد.

این چهار خوشا به حال شخص ایده‌آل را در ملکوت خدا توصیف می‌کند، شخصی که از خودگذشتگی می‌کند، بی‌پیرایه، با جدیت و با تحمل زندگی می‌کند.

۲٤:٦ اما، از سویی دیگر، چهار وای به حالها نمایانگر بی‌ارزش‌ترین افراد در جامعه جدید مسیح هستند. جای تاسف است که این اشخاص در دنیای امروز بزرگترین محسوب می‌شوند! "وای بر شما ای دولتمندان،" در دنیائی که روزانه هزاران انسان از گرسنگی جان می‌دهند، و انسان‌هائی که از خبرخوش نجات توسط ایمان به مسیح محروم هستند، ثروت اندوزی مساله اخلاقی خطیری محسوب می‌شود. مسیحیانی که وسوسه می‌شوند تا گنجها بر زمین بیاندوزند و یا برای روز مبادا احتکار و صرفه جویی می‌کنند، بهتر است به دقت بر این سخنان خداوند عیسی تفکر نمایند. انجام این کار به معنای زیستن برای دنیای ظلم است. ضمناً این وای به حال دولتمندان به طور قطع ثابت می‌کند هنگامی که خداوند در آیه ۲۰ گفت "خوشا به حال شما ای مساکین" مقصودش مسکینان در روح نبوده است. در غیر این صورت آیه ۲٤ نیز باید "وای بر شما از دولتمندان در روح" باشد، و این مفهوم در اینجا مورد بحث نیست. ثروتمندان و کسانی که در به کار گرفتن ثروت خود در راه غنی ساختن ابدی دیگران قصور ورزیده‌اند تنها پاداش خود را همین اکنون دریافت کرده‌اند، یعنی ارضای خودخواهانه خواسته‌های خود در عصر حاضر.

۲۵:٦ "وای بر شما ای سیرشدگان." این قشر همان ایمان‌دارانی هستند که در رستورانهای گران قیمت غذا می‌خورند، هنگامی که نوبت به آنها می‌رسدنم پس نمی‌دهند. شعار آنها این است "هیچ چیز برای قوم خدا خوب نیست!" خداوند می‌گوید آنها در آینده گرسنه خواهند بود، به عبارتی، روزی که به شاگردان وفادار و از جان گذشته پاداش عطا می‌شود.

"وای بر شما که الان خندانید." این وای برای کسانی است که زندگیشان چرخه‌ای متداوم از تفریح، سرگرمی و لذت جویی است. اعمال آنها آنچنان است که گویی زندگی برای بازی و سرگرمی خلق شده و نسبت به وضعیت اندوه بار کسانی که از عیسی مسیح دورند بی‌اعتنا هستند. آنانی که اکنون خندان هستند هنگامی که به فرصتهای از دست رفته، افراط کاری خودخواهانه و فقر روحانی خود می‌نگرند ماتم و گریه خواهند کرد.

۲٦:٦ "وای بر شما وقتی که جمیع مردم شما را تحسین کنند." چرا؟ زیرا که آن نشانه مطمئنی است از اینکه

در حیات زیست نمی‌کنید یا پیغام خدا را وفادارانه اعلام نمی‌کنید. ذات انجیل رنجاندن خدا نشناسان است. آنانی که دنیا آنها را تحسین می‌کند همان همسفران انبیا کذبه در عهدعتیق هستند که برای مردم سخنان خوشایند می‌گویند، همان چیزهائی که باب دل مردم دنیاست. این افراد بیشتر دوست دارند مورد پسند مردم باشند تا اینکه خدا از آنها خشنود باشد.

ح) سلاح پنهان پسر انسان، محبت (٦:٢٧-٣٨)

٦:٢٧-٢٩ الف اکنون خداوند عیسی از راز سلاح اسرارآمیز تسلیحات خدا پرده بر می‌دارد-سلاح محبت. این یکی از موثرترین سلاحها در بشارت دنیا خواهد بود. با این حال، هنگامی که او از محبت سخن می‌گوید، مقصودش احساس انسانی که از نام آن به دست می‌دهد نیست. این یک محبت فوق طبیعی است. تنها کسانی که از سر نو مولود گشته‌اند می‌توانند آن را درک نمایند یا آن را به نمایش بگذارند، اما برای کسانی که از حضور روح‌القدس محرومند کاملاً غیرممکن است. یک قاتل فرزندان خود را دوست دارد، اما این آن محبتی که مسیح می‌گوید نیست. این محبت انسانی است، اما آن محبت الهی است. اولی فقط مستلزم زندگی طبیعی است، دومی فقط به زندگی روحانی نیاز دارد. اولی عمدتاً موضوعی است که به احساس مربوط می‌شود، دومی بیشتر به اراده مربوط می‌شود. هر کسی می‌تواند دوست خود را محبت کند، اما محبت کردن دشمنان قدرت فوق طبیعی می‌طلبد. و آن محبت (agape) عهدجدید است، به معنای نیکویی کردن به کسانی که از شما متنفر هستند، برکت طلبیدن برای لعن کنندگان، دعا کردن برای کسانی که از شما کینه دارند، و همیشه و هر زمان رخسار دیگر را به سوی آنان نگاه داشتن است.

اف. بی. مایر (F. B. Meyer) این موضوع را چنین شرح می‌دهد:

> محبت به عمیق‌ترین شکل آن لازمه مسیحیت است. در حالی که دیگران رفقای خود را دوست دارند، ما دشمنان خود را دوست بداریم، اینکه باران و شعاع آفتاب بر عادلان و ناعادلان به یکسان فرود بیاید، در حالی که دیگران فقط به افراد خوشایند و جذاب خدمت می‌کنند، ما به انسان‌های معمولی و منفور خدمت کنیم، رنج بسیار بکشیم، از شریر تاثیر نپذیریم، با حقیقت شادی کنیم، متقبل شویم، ایمان داشته باشیم، امیدوار باشیم و همه چیز را متحمل شویم، و هیچگاه کوتاهی نورزیم این محبت است، و این محبت ثمره روح‌القدس است. ما خودمان نمی‌توانیم آن را بدست آوریم.

چنین محبتی بی‌نظیر است. دنیا معمولاً بر کسی که رو به عقب می‌جنگد غلبه می‌کند. این اصل در جنگهای جنگلی و اصل مقابله به مثل به کار می‌رود. اما این اصل نمی‌داند با شخصی که هر بدی را با محبت پاسخ می‌دهد چه کند. دیگر رفتارهای دنیوی در برابر آن کاملاً برآشفته و مختل می‌شوند.

٦:٢٩ب-٣١ هرگاه که ردا را بدزدند، محبت قبا را نیز می‌دهد. محبت از هیچ نیاز واقعی رویگردان نیست. هنگامی که اموال را ناعادلانه بدزدند، دیگر محبت نمی‌پرسد که آیا اموال باز می‌گردد. قانون طلایی محبت این است که با دیگران با همان محبت و دقتی رفتار کنیم که به هنگام دریافت چیزی برای خود داریم.

٦:٣٢-٣٤ نجات نیافتگان می‌توانند محبان خود را محبت نمایند. این رفتار طبیعی است، و آن قدر معمول

است که هیچ تاثیری بر دنیای نجات نیافتگان ندارد. بانکها و موسسات اعتباری به امید دریافت سود وام می‌دهند. اما زندگی روحانی به آن احتیاجی ندارد.

۳۵:٦ بنابراین عیسی مکرراً گفته است که ما باید دشمنانمان را محبت نمائیم، احسان نماییم و بدون امید عوض، قرض دهیم. این رفتار خاص مسیحیان است و پسران حضرت اعلی را از دیگران جدا می‌سازد. البته که این راهی نیست که انسان‌ها را پسران حضرت اعلی می‌سازد، چرا که این رفتار فقط با پذیرفتن عیسی مسیح به عنوان خداوند و نجات‌دهنده میسر است (یوحنا ۱۲:۱). اما این راهی است که ایمان‌داران حقیقی خودشان را همچون پسران خدا به دنیا نشان می‌دهند. نحوه رفتار خدا با ما در آیات ۲۷-۳۵ توصیف شده است. او با ناسپاسان و بدکاران مهربان است. هنگامی که ما به مانند او رفتار می‌کنیم، وجه شباهت خود با خانواده مان را ظاهر می‌سازیم. ما نشان می‌دهیم که ما از خدا مولود گشته‌ایم.

۳٦:٦ رحیم بودن به معنای این است که هر گاه که در حدود قدرت ما است یا اینکه هرگاه می‌خواهیم انتقام بگیریم ببخشیم. پدر ما رحمت خود را به ما نشان داد چرا که ما را از مجازاتی که حق ما بود عفو کرد. او از ما می‌خواهد که دیگران را ببخشیم.

۳۷:٦ دو چیز است که محبت انجام نمی‌دهد: محبت حکم نمی‌کند و محبت محکوم نمی‌کند. عیسی گفت: "حکم مکنید تا بر شما حکم نشود." پیش از هر چیز، ما نباید بر انگیزه‌های مردم حکم کنیم. ما درون قلب اشخاص را نمی‌بینیم پس نمی‌توانیم بفهمیم که چرا شخصی آن‌گونه عمل می‌کند. پس نباید بر خدمت و کار دیگران حکم کنیم (۱-قرنتیان ٤:۱-۵). در تمام این موارد خدا حاکم است. به طور کلی ما نباید عیب‌جو باشیم. روحیه منتقد و عیب‌جو از قانون محبت تخطی می‌کند.

با این حال مسیحیان باید در موضوعات مشخصی حکم کنند. ما باید اغلب قضاوت کنیم که آیا دیگران مسیحیان حقیقی هستند، واگرنه هیچگاه یوغ ناموافق را نخواهیم شناخت (۲-قرنتیان ٦:١٤). باید در خانه و جماعتها بر گناه حکم شود. جان کلام اینکه بین خوب و بد قضاوت کنید، ما نباید انگیزه‌ها را زیر سئوال برده یا ترور شخصیت کنیم.

"عفو کنید تا آمرزیده شوید." این حکم بخشش را به اشتیاق به بخشیدن وابسته می‌سازد. اما به نظر دیگر متون کتاب‌مقدس چنین تعلیم دهند که هنگامی که مسیح را با ایمان می‌پذیریم، ما آزادانه و بلاشرط بخشیده شده‌ایم. چگونه می‌توانیم این تضاد ظاهری را با هم وفق بدهیم؟ توضیح آن این است که ما از دو نوع بخشش سخن می‌گوئیم-قضایی و پدری. بخشش قضایی همانی است که خدای داور آن را به هر کسی که به خداوند عیسی مسیح ایمان دارد عطا می‌کند. بدین معنا است که جزای گناهان توسط مسیح پرداخت شده است و گناهکاری که بدان ایمان دارد نباید بهای آن را بپردازد. این بخشش بی‌قید و شرط است.

بخشش پدری آن بخششی است که خدای پدر به هنگام اعتراف فرزندش به گناه و توبه وی بدو عطا می‌کند. این بخشش نتیجه احیای مشارکت در خانواده خدا است، و هیچ ربطی به کفاره گناه ندارد. خدا به

عنوان پدر هنگامی که ما راغب به بخشیدن دیگران نیستیم نمی‌تواند ما را ببخشد. او چنین عمل نمی‌کند، و نمی‌تواند با کسانی که این چنین هستند مشارکت داشته باشد. عیسی در سخنان خود از بخشش پدری سخن می‌گوید، هنگامی که می‌گوید "تا آمرزیده شوی."

۳۸:٦ خداوند خود را در بخشیدن ظاهر می‌کند (ر.ک یوحنا ۱٦:۳؛ افسسیان ۲۵:۵). خدمت مسیحی خدمت پر هزینه‌ای است. کسانی که سخاوتمندانه می‌دهند، سخاوتمندانه بدانها داده خواهد شد. تصویر این مفهوم شخصی با جیبهای بسیار در دامن خود است. او در این جیبها دانه می‌ریزد. هر چه بیشتر این دانه‌ها را بر زمین منتشر سازد. حصاد او عظیم‌تر خواهد بود. پاداش او پیمانه نیکوی افشرده و جنبانیده ولبریز شده است. او پاداش خود را در دامن خود و به عبارت دقیق‌تر، در جیبهای دامن خود می‌یابد. این یک اصل ثابت در زندگی است که هرگونه بکاریم درو خواهیم کرد، به عبارت عمل ما به خود ما بر می‌گردد، یعنی به همان پیمانه‌ای که بپیمائیم، برایمان پیموده خواهد شد. اگر مادیات را در این دنیا بکاریم گنجهای روحانی با ارزشی وصف‌ناپذیر درو خواهیم کرد. هم‌چنین این گفته درست است که می‌گویند اگر نگاه داری از دست خواهی داد، و هر چه بدهی به دست خواهی آورد.

خ) مثل ریاکار کور (٦:۳۹-٤۵)

۳۹:٦ خداوند عیسی در قسمت پیشین تعلیم داد که خدمت شاگردان خدمت دادن است. اکنون او هشدار می‌دهد که میزان برکت رساندن آنها به دیگران به وضعیت روحانی آنها محدود است. کور نمی‌تواند کور را راهنمایی کند، هر دوی آنها در حفره‌ای خواهند افتاد. هنگامی که چیزی نداریم نمی‌توانیم بدهیم. اگر نسبت به حقایق مسلم کلام خدا کور باشیم، نمی‌توانیم کسی را در موضوعات مربوط به کلام کمک کنیم. اگر در زندگی روحانی ما نقاط ضعفی وجود داشته باشد، مطمئناً در زندگی شاگردان ما هم نقاط ضعف وجود خواهد داشت.

٤۰:٦ "شاگرد از معلم خویش بهتر نیست لیکن هر که کامل شده باشد. مثل استاد خود بود." هیچ کس نمی‌تواند آنچه را که نمی‌داند آموزش بدهد. او نمی‌تواند فراتر از آنچه خود کسب کرده است به شاگردان خود بیاموزد. هرچه بیشتر به آنها می‌آموزد، آنها نیز بیشتر به شباهت او در می‌آیند. اما مرحله رشدی که استاد بدان نایل شده است برای شاگردان مرحله بالاتری است که او می‌تواند شاگردان را بدان سو سوق دهد. یک دانش آموز هنگامی کامل می‌شود که به شباهت استاد خود درآید. هرگونه نقص و کاستی در تعلیم و زندگی استاد بر زندگی شاگردان تاثیرگذار خواهد بود، و هنگامی که آموزش به پایان می‌رسد، نمی‌توان از شاگردان انتظار داشت که از استاد خود سبقت جویند.

٤۱:٦-٤۲ این حقیقت مهم حتی به شکلی بارزتر در مثل خار و چوب به تصویر کشیده شده است. روزی مردی از زمین خرمن کوب جائی که دانه‌ها را می‌کوبند می‌گذرد. وزش ناگهانی باد پرکاه ریزی را از زمین بلند کرده و آن را مستقیماً در چشم آن شخص می‌اندازد. او چشم خود را می‌مالد تا از این خار خلاصی یابد، اما هر

چه بیشتر که می‌مالد، بیشتر خود را آزار می‌دهد. لحظاتی بعد شخص دیگری از راه می‌رسد، و رنج و عذاب آن مرد را می‌بیند، و به او پیشنهاد کمک می‌کند. اما این مرد خود چوبی در چشم خود دارد! بعید است که او بتواند به آن مرد کمک کند، زیرا نمی‌تواند که ببیند چه کار می‌کند. درس آشکاری که می‌توان از این مثل آموخت این است که یک معلم نمی‌تواند از عیب‌هائی که در زندگی شاگردان خود وجود دارد سخن گوید در حالی که خود همان عیوب را به بدترین شکل ممکن در زندگی خود دارد، و آنها را نمی‌بیند. اگر می‌خواهیم به دیگران کمک کنیم، زندگی خود ما باید الگو و نمونه‌ای برای آنها باشد. واگر نه به ما خواهند گفت "ای طبیب، خود را شفا ده!"

٤٣:٦-٤٥ مثل چهارمی که خداوند به کار می‌برد درخت و میوه‌هایش است. یک درخت میوه می‌آورد، چه نیکو و چه بد، بستگی به نوع آن دارد. ما از روی نوع و کیفیت میوه‌ها می‌توانیم بر درخت قضاوت کنیم. در مورد شاگردی نیز چنین است. انسانی که از نظر اخلاقی پاک است و از نظر روحانی در سلامتی بسر می‌برد می‌تواند از خزینه خوب دل خود برای دیگران برکت بیاورد. از سوی دیگر انسانی که اصولاً ناپاک است تنها چیز بد بیرون می‌آورد. بنابراین در آیات ٣٩-٤٥، خداوند از این موضوع سخن می‌گوید که خدمت شاگردان باید خدمت شخصیت باشد. آنچه هستند مهمتر از تمام سخنان و اعمال آنها است. ثمره نهایی خدمت آنها با هویت واقعی آنها (آنچه خود هستند) رقم خواهد خورد

د) خداوند اطاعت می‌خواهد (٤٦:٦-٤٩)

٤٦:٦ "چون است که مرا خداوندا خداوندا می‌گویید و آنچه می‌گویم بعمل نمی‌آورید؟" واژه خداوند در اینجا به معنای آقا است، یعنی اینکه او بر زندگی ما قدرت کامل دارد، اینکه ما به او تعلق داریم و باید هر آنچه او می‌گوید انجام دهیم. به راستی که این موضوع تضاد احمقانه‌ای است که او را خداوند بنامیم اما از او اطاعت نکنیم. فقط اقرار به خداوندی او کافی نیست. محبت و ایمان حقیقی اطاعت را نیز در خود دارد. اگر به آنچه او می‌گوید عمل نکنیم، نه او را محبت می‌کنیم و نه بدو ایمان داریم.

شما مرا "راه" می‌خوانید لیکن در من سلوک نمی‌نمایید.
شما مرا "حیات" می‌خوانید لیکن در من زندگی نمی‌کنید
شما مرا "آقا" می‌خوانید لیکن از من اطاعت نمی‌کنید
اگر توبیختان می‌کنم، مرا سرزنش مکنید.
شما مرا "نان" می‌خوانید لیکن از من سیر نمی‌شوید
شما مرا "حقیقت" می‌خوانید لیکن به من ایمان نمی‌آورید
شما مرا "خداوند" می‌خوانید لیکن مرا خدمت نمی‌نمایید.
اگر توبیختان می‌کنم، مرا سرزنش مکنید.

٦:٤٧-٤٩ خداوند داستان دو بنا را توصیف می‌کند، تا هر چه بیشتر بر این حقیقت مهم تاکید ورزد. ما معمولاً این داستان را در مورد انجیل به کار می‌بریم، ما می‌گوییم مرد دانا بیانگر شخصی است که ایمان می‌آورد و نجات می‌یابد، مرد نادان نیز همان شخصی است که مسیح را رد می‌کند و گمشده است. البته این کاربرد معتبری است اما اگر داستان را در سیاق متن تفسیر نماییم درخواهیم یافت که معنای عمیق‌تری نیز در آن وجود دارد.

مرد دانا کسی است که نزد مسیح می‌آید (نجات)، سخنان او را می‌شنود (تعلیم) و آنها را بجا می‌آورد (اطاعت). او همان شخصی است که زندگی خود را بر مبنای اصول شاگردی مسیحیت که در این باب مطرح شده است، بنا می‌کند. این طریق صحیح بنای زندگی محسوب می‌شود. هنگامی که طوفان و سیلاب به خانه هجوم می‌آورند، آن پابرجا می‌ماند چرا که بر سنگ بنا شده است، یعنی بر مسیح و تعالیم او.

مرد نادان آن شخصی است که می‌شنود (تعلیم)، اما در پیروی از تعالیم کوتاهی می‌ورزد (ناطاعتی). او زندگی خود را بر مبنای آنچه در نظر خود بهترین است بنا می‌کند، و در واقع از اصول نفسانی این دنیا پیروی می‌کند. هنگامی که توفانهای زندگی از راه می‌رسند، خانه او که بی‌بنیاد است فرو می‌ریزد. شاید جان او در امان بماند لیکن زندگیش از دست می‌رود.

مرد دانا همان انسان فقیر و گرسنه است، که ماتم دارد و جفا می‌بیند-همه به خاطر پسر انسان. دنیا چنین شخصی را نادان می‌پندارد. اما عیسی او را دانا می‌خواند.

مرد نادان همان شخص ثروتمندی است که جشن‌های مفصل برپا می‌کند و زندگیش مضحک است، و نزد همه محبوب است. دنیا وی را دانا می‌نامد. اما عیسی او را نادان می‌خواند. لوقا ٧

٦-پسر انسان خدمت خود را گسترش می‌دهد (٧:١-٩:٥٠)

الف) شفای غلام یوزباشی (٧:١-١٠)

٧:١-٣ عیسی پس از اینکه سخنان خود را به پایان رسانید آن جماعت را ترک کرده وارد کفرناحوم شد. در آنجا مشایخ یهود گرد او جمع شدند، آنها آمده بودند تا برای غلام غیریهودی یوزباشی درخواست کمک کنند. به نظر می‌رسد که این یوزباشی به طور خاص نزد یهودیان محبوبیت داشت، تا آنجائی که برای آنها کنیسه‌ای ساخته بود. از او نیز به مانند تمام افسران عهدجدید به خوبی یاد شده است (لوقا ٢٣:٤٧؛ اعمال ١٠:١-٤٣).

به ندرت می‌توان اربابی را دید که به مانند این یوزباشی با مهربانی به غلام خود توجه نماید. هنگامی که آن غلام مریض شد، یوزباشی از مشایخ یهود خواست تا از عیسی خواهش کنند که او را شفا دهد. تا آنجا که می‌دانیم این افسر رومی تنها کسی است که برای یک غلام از عیسی برکت طلبید.

٧:٤-٧ برای مشایخ قوم قرار گرفتن در چنین موقعیتی بسیار غریب به نظر می‌رسید. آنها به عیسی ایمان

نداشتند، اما با این حال دوستی آنها با یوزباشی سبب شد به هنگام نیاز سوی عیسی آیند. آنها در مورد یوزباشی گفتند که او مستحق است. اما هنگامی که یوزباشی عیسی را دید، گفت "لایق نیستم،" به عبارتی "آن قدر انسان مهمی نیستم."

طبق روایت متی، یوزباشی مستقیماً نزد عیسی رفت. اینجا در لوقا، او مشایخ را فرستاد. ابتدا او مشایخ را فرستاد، سپس او خود نزد عیسی رفت.

فروتنی و ایمان یوزباشی بسیار جالب توجه است. او خود را لایق آن ندانست که عیسی به خانه او درآید. و نه او خود را لایق دانست که خود شخصاً نزد عیسی آید. اما او ایمان داشت که عیسی می‌توانست بدون اینکه حضور فیزیکی داشته باشد نیز شفا دهد. سخنی از سوی او مرض را بیرون می‌راند.

۸:۷ یوزباشی در ادامه سخنان خود چنین گفت که او چیزهایی از قدرت (حکم) و مسئولیت می‌داند. او در این زمینه تجربه ارزنده‌ای داشت. او خود زیر حکم دولت روم بود و اوامر دولت را اجرا می‌کرد. علاوه بر این او لشکریانی زیر دست خود داشت که دائماً مطیع اوامر او بودند. او می‌دانست که قدرت عیسی بر مرض به مانند قدرت دولت روم بر او و قدرت او بر گماشتگان خود بود.

۹:۷–۱۰ جای تعجب نبود که عیسی از ایمان یوزباشی غیر یهودی تعجب نماید. در اسرائیل کسی نبود که چنین جسورانه حاکمیت مطلق مسیح را اعتراف کرده باشد. هیچگاه چنین ایمان عظیمی بی‌پاداش نخواهد بود. هنگامی که آنان به خانه یوزباشی بازگشتند، آن غلام را کاملاً صحیح یافتند.

به هنگام مطالعه اناجیل می‌بینیم که عیسی دو بار تعجب نمود و این واقعه یکی از آن دو به شمار می‌آید. او از ایمان این یوزباشی غیریهودی شگفت‌زده شد، و از سوی دیگر از بی‌ایمانی اسرائیل تعجب نمود (مرقس ٦:٦).

ب) زنده کردن پسر بیوه زن (۱۱:۷–۱۷)

۱۱:۷–۱۵ نائین شهر کوچکی در جنوب غربی کفرناحوم بود. هنگامی که عیسی به شهر نزدیک می‌شد، گروهی از مردم را دید که جهت خاکسپاری از شهر بیرون می‌آیند. این عزاداری برای یگانه پسر بیوه زنی بود. دل خداوند برای آن مادر بی‌کس سوخت–عیسی تابوتی را که در آن جسد حمل می‌شد لمس نمود–تا تشییع جنازه را متوقف نماید–و به آن جوان گفت که برخیزد. بلافاصله حیات به پیکر آن جوان بازگشت، و او راست بنشست. سپس تنها کسی که بر مرگ و هم‌چنین بر مرض قدرت داشت پسر را به مادرش سپرد.

۱٦:۷–۱۷ خوف مردم را فراگرفت. آنها معجزه بسیار عظیمی را مشاهده کرده بودند، مرده‌ای زنده گشته بود. آنها ایمان آوردند که خداوند عیسی نبی ای بزرگ است که از سوی خدا فرستاده شده است. اما هنگامی که گفتند: "خدا از قوم خود تفقد نموده است" شاید هنوز درک نکرده بودند که عیسی خود، خدا بود. بلکه چنین دریافته بودند که معجزه نشانی است از اینکه خدا به طریقی غیرانسانی در میان آنها کار می‌کند، خبر این معجزه

در جمیع آن مرزو بوم منتشر شد.

کتاب لوقای طبیب احیای زندگی سه "تک فرزند" توسط عیسی را ثبت می‌کند، پسر بیوه زن، دختر یائیروس (۸:۴۲) و پسر دیوزده (۹:۳۸).

پ) پسر انسان بار دیگر منادی خود را مطمئن می‌سازد (۷:۱۸-۲۳)

۷:۱۸-۲۰ اخبار معجزات عیسی به گوش یحیی تعمیددهنده که در زندان قصر مکاریوس، در ساحل غربی دریای مرده گرفتار بود رسید. اگر عیسی واقعاً همان مسیحا بود، پس چرا او قدرت خود را به کار نگرفت تا یحیی را از دست هیرودیس رهایی بخشد؟ از این رو یحیی دو نفر از شاگردان خود را نزد عیسی فرستاد تا از او بپرسند که آیا او واقعاً همان مسیح است، یا اینکه منتظر دیگری باشند. برای ما عجیب به نظر می‌رسد که حتی مسیحا بودن عیسی برای یحیی سئوال بود. اما باید به خاطر داشته باشیم که بهترین انسان‌ها از اندک لغزشهای ایمان رنج می‌برند. مشقت‌های جسم نیز می‌تواند به فشارهای شدید ذهنی منجر شود.

۷:۲۱-۲۳ عیسی با یادآوری این موضوع که او همان معجزاتی را انجام می‌دهد که انبیا پیشگویی کرده بودند که مسیح انجام خواهد داد به سئوال یحیی پاسخ گفت (اشعیا ۳۵:۵ و ٦، ٦١:١). پس به عنوان ختم کلام به یحیی گفت "خوشا به حال کسی که در من لغزش نخورد." این سخن را می‌توان به مثابه توبیخ برای یحیی برشمرد، یحیی از اینکه عیسی نتوانسته بود عنان قدرت را به دست گیرد و خود را آنچنانکه مردم انتظار داشتند آشکار سازد، لغزش خورده بود. اما می‌توان آن را هشداری برای یحیی دانست تا ایمان خود را ترک نکند.

سی. جی مور (C. G. Moore) چنین می‌گوید:

> همان ساعت برای من بیشتر به معنای ساعت ایمان است تا اینکه عیسی شواهد قدرت خود را افزایش دهد و آن را به کار نبندد... هنگامی که پیام‌آوران یحیی باز می‌گردند و می‌گویند: "آری، او قدرت تام دارد، و همان کسی است که تو می‌پنداشتی، اما او از اینکه تو را از زندان بیرون آورد سخنی نگفت..." به راستی فیض افزونی می‌طلبد، نه هیچ توصیفی، ایمان تقویت می‌شود، درهای زندان همچنان بسته می‌ماند، و پس این پیام "خوشا به حال کسی که لغزش نخورد." تمام ماجرا این است.

ت) پسر انسان منادی خود را تحسین می‌کند (۷:۲٤-۲۹)

۷:۲٤ گرچه عیسی در خلوت به یحیی سخنانی می‌گفت، اما در میان جماعت تنها او را تحسین می‌نمود. هنگامی که مردم به صحرای نزدیک اردن هجوم می‌بردند، انتظار چه چیزی را داشتند؟ آیا یک شخص فرصت طلب سست، دمدمی مزاج بی‌شهامت؟ هیچ کس نمی‌توانست یحیی را متهم کند به اینکه او نی‌ای است که از باد در جنبش است.

۷:۲۵ آیا توقع داشتند شخصی عیاش، خوش لباس، غرق در تجمل و آسایش را ببیند؟ خیر، چنین شخصی در قصرهای سلاطین پرسه می‌زند و به دنبال این است که از عیاشی‌های قصر لذت برده برای منفعت و رضای

خاطر خود پیوسته با دیگران در ارتباط باشد.

۲۶:۷ آنها برای دیدن نبی ایی رفته بودند–وجدان مجسمی که کلام خدای زنده را اعلان می‌نمود و مهم نبود که در این راه چه بهایی را بپردازد. به راستی که او از نبی هم بزرگتر بود.

۲۷:۷ او خود موضوع نبوت بود، و این افتخار عظیم را داشت که پادشاه را به دیگران معرفی کند. عیسی از ملاکی ۱:۳ نقل کرد تا نشان دهد که عهدعتیق ظهور یحیی را وعده داده است، اما او در نقل خود، تغییر زیبایی در ضمایر انجام داده است. در ملاکی ۱:۳ چنین می‌خوانیم "اینک، من رسول خود را خواهم فرستاد، او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت." اما عیسی این آیه را چنین نقل کرد، "اینک من رسول خود را پیش روی تو می‌فرستم تا راه تو را پیش تو مهیا سازد." ضمیر من تبدیل به تو شد.

گادت (gadet) این تغییر را چنین شرح داده است:

از دیدگاه انبیا، شخصی که می‌فرستاد و کسی که پیش از وی باید راه آماده می‌شد هر دو یک شخصیت بودند، یعنی یهوه. در ملاکی پیش روی من نیز چنین است. اما عیسی که از خود سخن می‌گفت، هیچگاه خود را با پدر یکی نمی‌دانست و تمایزی لازم بود. یهوه در اینجا از خود سخن نمی‌گوید، بلکه یهوه از عیسی سخن می‌گوید، از همین رو مقصود از پیش روی تو همین است. چرا باید بپذیریم که، بنا بر دیدگاه انبیا و هم‌چنین عیسی، ظهور مسیح همان ظهور یهوه است؟

۲۸:۷ عیسی در ادامه سخنان خود یحیی را تحسین کرده و به تاکید می‌گوید که از اولاد زنان نبی ایی بزرگتر از یحیی تعمیددهنده نیست. این برتری به خاطر شخصیت او نیست بلکه به خاطر جایگاهی که به عنوان ندادهنده مسیح دارد. انسان‌های دیگری نیز بودند که به مانند او در تعصب، شهرت و پارسایی بزرگ بودند. اما هیچ‌یک از آنها افتخار اعلان ظهور پادشاه را نداشت. یحیی در این زمینه همتایی نداشت. با این حال خداوند به گفته خود افزود که در ملکوت خدا کوچکترین از یحیی بزرگتر است. بهره‌مند شدن از برکات ملکوت حتی از اعلان ملکوت خدا پیش روی مسیح هم بزرگتر است.

۲۹:۷ احتمالاً در آیه ۲۹ عیسی هنوز به سخنان خود ادامه می‌داد. او استقبالی که از موعظه یحیی شد را یادآوری می‌کند. تمامی قوم و گناهکارانی که به گناه خود اعتراف می‌کردند، مانند باجگیران، توبه نموده و در رود اردن تعمید یافتند. آنها با ایمان به پیغام یحیی و عمل به آن خدا را تمجید کردند، یعنی پی بردند که خدائی که می‌خواهد قوم اسرائیل پیش از اینکه مسیح بر آنها سلطنت کند توبه نمایند خدای عادلی (مقدسی) است. کاربرد واژه تمجید کردن به وضوح نشان می‌دهد که به معنای عادل ساختن نیست، هیچ کس نمی‌تواند خدا را عادل سازد. بلکه بدان معنا است که احکام و خواسته‌های خدا نیکو است.

ث) پسر انسان نسل خود را نکوهش می‌کند (۷:۳۰–۳۵).

۳۰:۷–۳٤ فریسیان و معلمان شریعت تعمید یحیی را نپذیرفتند، و از این رو نقشه خدا برای سعادت خود را رد نمودند. در حقیقت خوشنود ساختن طبقه‌ای که رهبرانش چنین اشخاصی هستند غیر ممکن بود. عیسی آنها را به اطفالی که در بازارها مشغول بازی هستند، تشبیه می‌کند. آنها نه می‌خواستند در جشن عروسی شرکت

جویند و نه در مراسم عزاداری، آنها گمراه، بی‌ثبات، سرکش و خودسر بودند. مهم نبود که خدا چه نوع خدمتی در میان آنها انجام می‌دهد، آنها به هر خدمتی اعتراض می‌کردند. یحیی تعمیددهنده الگویی از بی‌پیرایگی، پارسایی و انکار نفس برای آنها بود. آنها این الگو را نخواستند و از آن خرده گرفته او را دیوزده نامیدند. پسر انسان با باجگیران و گناهکاران خورد و آشامید، به عبارتی خود را با کسانی که بهر آمرزش آمده بود یکی دانست. اما هنوز فریسیان ناراضی بودند، و او را پرخور و باده پرست خواندند. روزه یا جشن عزاداری یا عروسی، یحیی یا عیسی–هیچ چیز و هیچ کس آنها را خشنود نساخت!

رایل چنین اندرز می‌دهد:

ما دیگر نباید به دنبال این باشیم که هر شخصی را خشنود سازیم. چنین امری محال و هرگونه تلاش در این راستا وقت تلف کردن است. ما باید از اینکه در اثر قدمهای مسیح راه می‌رویم خشنود باشیم، و بگذاریم که دنیا هرچه می‌خواهد بگوید. اگر بخواهیم برطبق خواسته‌های خود عمل کنیم، هیچگاه نمی‌توانیم دنیا را راضی کنیم یا سخنان بدسرشت آن را خاموش سازیم. ابتدا از یحیی تعمیددهنده عیب‌جویی کردند و سپس از خداوند مبارک او. و تا روزی که حتی یکی از شاگردان استاد بر روی زمین باشد این عیب‌جوئی و خرده‌گیری ادامه خواهد داشت.

۳۵:۷ "اما حکمت از جمیع فرزندان خود مصدق می‌شود." حکمت در اینجا نمایانگر خود نجات‌دهنده است. اقلیت کوچک شاگردان که او را پذیرفتند همان فرزندان حکمت هستند. حتی اگر چه توده مردم او را نپذیرفتند. ولی پیروان حقیقی او با زندگی سرشار از محبت، تقدس و فداکاری از سخنان او دفاع می‌کنند.

ج) تدهین نجات‌دهنده به دست زنی گناهکار (۳۶:۷–۳۹)

۳۶:۷ در رویداد بعدی ما تصویری از حکمتی را پیش رو داریم که توسط یکی از فرزندانش یعنی توسط زنی گناهکار تصدیق می‌شود. همان طور که دکتر اچ. سی. وودرینگ (Dr. H. C Woodering) به صراحت در این مورد می‌گوید: "هنگامی که خدا نمی‌تواند رهبران مذهبی را متقاعد نماید تا از مسیح قدردانی نمایند، او فاحشه‌ها را در این امر به کار می‌گیرد." شمعون فریسی از عیسی خواست که با او غذا خورد، شاید او از روی کنجکاوی و یا شاید از روی عداوت این کار کرد.

۳۷:۷–۳۸ در همان زمان زن گناهکاری در آن اتاق ظاهر شد. ما نمی‌دانیم او چه کسی بود، این روایت که او مریم مجدلیه است نیز فاقد هرگونه پشتوانه کتاب‌مقدسی است. این زن شیشه‌ای سفید و شفاف از عطر را با خود آورد. عیسی در حالی که مشغول غذا خوردن بود به نیمکت تکیه داده و سرش نزدیک میز بود، زن نزد پایهایش ایستاد. پایهای او را به اشک خود شست، و آنها را به موی سرخود خشکانید، و به کرات آنها را بوسید. سپس با عطری گرانبها پایهای وی را تدهین نمود. پرستش و قربانی آن زن گناه وی را آشکار ساخت که حتی نکته مثبتی هم در او یافت نمی‌شد.

۳۹:۷ دیدگاه شمعون کاملاً فرق می‌کرد. او می‌پنداشت که انبیا نیز باید به مانند فریسیان خود را از گناهکاران جدا سازند. اگر عیسی واقعاً نبی بود باید به این نتیجه می‌رسید که نباید اجازه می‌داد که یک

گناهکار این چنین به وی محبت کند.

چ) مثل دو بدهکار (۷:۴۰-۵۰)

۷:۴۰-۴۳ عیسی فکر او را خواند، و در کمال ادب از شمعون اجازه خواست تا چیزی به او بگوید. خداوند با مهارت تمام داستان طلبکار و دو بدهکار را بیان کرد. یکی پنجاه دلار بدهکار بود و دیگری پنج دلار. چون هیچ‌یک از آنها نتوانستند قرض خود را ادا کنند، او هر دو را بخشید. در این هنگام عیسی از شمعون پرسید که کدامیک از دوبدهکار وام دهنده خود را بیشتر محبت خواهد نمود. مرد فریسی به درستی پاسخ داد "گمان می‌کنم آنکه او را زیادتر بخشید." او با اذعان کردن این امر و در ادامه سخنان مسیح در واقع خود را محکوم کرد.

۷:۴۴-۴۷ از لحظه‌ای که خداوند وارد خانه شد آن زن از محبت به مسیح مضایقه نکرد. در مقابل فریسی از او به سردی پذیرایی کرد، و حتی آداب و رسوم معمول را روا نداشت، به عنوان مثال پاهای او را بشوید، روی او را ببوسد و برای تدهین سرش به او روغن دهد. چرا چنین بود؟ دلیلش، این بود که آن زن در خود این بصیرت را داشت که باید زیاده بخشیده شود، در حالی که شمعون اصلاً احساس نمی‌کرد که گناهکار بزرگی است. "لیکن آنکه آمرزش کمتر یافت، محبت کمتر می‌نماید."

مقصود عیسی این نبود که آن فریسی گناهکار بزرگی نبود بلکه او تاکید نمود که شمعون هیچگاه به گناه عظیم خود اعتراف نکرد و بخشیده نشد. اگر چنین می‌کرد، خداوند را همچون آن فاحشه محبت بسیار می‌نمود. همه ما گناهکاران بزرگی هستیم. همه ما می‌توانیم از بخشش بزرگ بهره‌مند شویم. همه ما می‌توانیم خداوند را به شدت محبت نماییم.

۷:۴۸ سپس عیسی آشکارا به آن زن اعلام کرد که گناهانش آمرزیده شد. او به خاطر محبتش به مسیح بخشیده نشد، بلکه محبت او حاصل بخشش او بود. او بسیار محبت نمود زیرا که بسیار بخشیده شد. عیسی این فرصت را غنیمت شمرد و در نظر دیگران آمرزش گناهان وی را اعلان نمود.

۷:۴۹-۵۰ دیگر مهمانان در دل خود این ادعای مسیح یعنی آمرزش گناهان را زیر سئوال بردند. طبیعت دل از فیض متنفر است. اما عیسی بدان زن اطمینان بخشید که ایمانش او را نجات داده و می‌تواند به سلامتی روانه شود. این مساله‌ای است که روانپزشکان هم از انجام آن قاصرند. آنها سعی می‌کنند عقده‌های حاصل از معصیت را تشریح نمایند، اما هیچگاه نمی‌توانند شادی و سلامتی را که عیسی می‌دهد به شخص هدیه کنند.

رفتار خداوندمان در خوردن بر سر سفره آن فریسی باعث شده که برخی از مسیحیان در دفاع از عادت وی در معاشرت با گناهکاران، شرکت در تفریحات آنان و افراط در عیاشی‌ها به بیراهه بروند. رایل چنین هشدار می‌دهد:

کسانی که این چنین استدلالی می‌کنند رفتار خداوندمان در این واقعه را نیز به خوبی به یاد دارند. او "کار پدر" را نیز به همراه

خود بر سر سفره فریسی برده بود. او بر علیه گناه فریسی شهادت داد. او ذات بخشش مجانی گناهان و راز محبت حقیقی به خود را برای آن فریسی تشریح کرد. او ذات بخشش ایمان را آشکارا بیان نمود. اگر مسیحیانی که از این عقیده یعنی معاشرت با بی‌ایمانان طرفداری می‌کنند در خانه‌های خود روح خداوند مان را می‌بینند، و به مانند او سخن گفته و رفتار می‌کنند، بگذارید بر طبق همین عادت رفتار کنند. اما آیا آنان بر سر میز آشنایان بی‌ایمان خود به مانند مسیح بر سر میز آشنایان بی‌ایمان خود به مانند مسیح بر سرمیز شمعون رفتار کرده و سخن می‌گویند؟ این سئوالی است که خود آنها جوابش را به خوبی می‌دانند.

ح) زنانی که عیسی را خدمت می‌کردند (۸:۱-۳)

خوب است که به یاد داشته باشیم اناجیل تنها وقایع اندکی از زندگی و خدمت خداوندمان را در خود دارند. روح‌القدس این موضوعات را انتخاب کرد، اما بسیار دیگر را حذف کرد. در اینجا عبارتی بسیار ساده به ما می‌گوید که عیسی به همراه شاگردان خود در هر شهری ودهی از جلیل خدمت کردند. در حالی که او خبرخوش ملکوت خدا را بشارت می‌داد، بعید نیست که زنانی که توسط او برکت یافته بودند از نظر غذا و مسکن به او خدمت می‌کردند.

به عنوان مثال زنی بود به نام مریم معروف به مجدلیه. برخی بر این باورند که او بانویی اسم و رسم دار از مجدل بود. در هر صورت، او به طرز عجیبی از هفت دیو آزاد شده بود. زنی به نام یونا بود که شوهرش ناظر هیرودیس بود. سوسن یکی دیگر بود. و زنان بسیار دیگری نیز بودند. محبت آنها نسبت به خداوند مان از نظرها پنهان نماند و ثبت گردید. آنها به هنگامی که اموال خود را با مسیح شریک می‌شدند کمتر به این فکر می‌کردند که در تمام دورانهای بعدی سخاوت و میهمان نوازی آنها را مسیحیان بخوانند.

موضوع خدمت خداوند خبرخوش ملکوت خدا بود. ملکوت خدا به معنای قلمرو نیست که چه مرئی و چه نامرئی در آنجا حاکمیت خدا اعلان می‌شود. متی از واژه "ملکوت آسمان" استفاده می‌کند، اما مقصود اساساً یکی است، صرفاً بدین معنی است که خدای متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی می‌کند (دان ٤:١٧) یا اینکه آسمانها حکمرانی می‌کنند (دان ٤:٢٦)

ملکوت خدا در عهدجدید مراحل مختلفی از رشد دارد:

۱. بیش از هر چیز، یحیی تعمیددهنده اعلان می‌کند که ملکوت خدا نزدیک است (متی ۳:۱-۲).

۲. سپس ملکوت به طور واقعی در شخص پادشاه برقرار می‌شود ("ملکوت خدا در میان شما است" لوقا ۱۷:۲۱.) این خبرخوش ملکوت بود که عیسی اعلام نمود. او خود را پادشاه اسرائیل معرفی نمود (لوقا ۲۳:۳).

۳. سپس می‌بینیم که ملکوت خدا از سوی ملت اسرائیل رد می‌شود (لوقا ١٩:١٤؛ یوحنا ١٩:١٥).

٤. امروزه ملکوت خدا یک راز است (متی ۱۳:۱۱). مسیح پادشاه هم اکنون حضور ندارد اما حاکمیت او در قلب برخی از انسان‌ها بر روی زمین اعتراف می‌شود. به یک معنا ملکوت خدا امروزه شامل تمام کسانی

است که حاکمیت خدا را می‌پذیرند، حتی اگر چه به طور واقعی ایمان نیاورده‌اند. این جنبه از اعتراف ظاهری در مثل برزگر و دانه (لوقا ۸:٤-۱۵)، گندم و کرکاس (متی ۱۳:۲٤-۳۰)، ماهی در تور ماهیگیری (متی ۱۳:٤۷-۵۰) دیده می‌شود. اما ملکوت به شکل عمیق‌تر و صحیح‌تر آن تنها شامل آنانی است که ایمان آورده‌اند (متی ۱۸:۳) یا از سر نو مولود گشته‌اند (یوحنا ۳:۳). این جنبه واقعیت درونی قضیه است. (ر.ک جدول مندرج در متی ۳:۱-۲).

۵. روزی ملکوت به شکل حقیقی آن بر روی زمین برقرار می‌شود و خداوند عیسی به مدت هزار سال به عنوان شاه شاهان و رب‌الارباب حکومت خواهد نمود (مکا ۱۱:۱۵؛ ۱۹:۱٦؛ ۲۰:٤).

٦. مرحله آخر همان چیزی است که ما آن را ملکوت جاودانی خداوند و نجات‌دهنده ما عیسی مسیح می‌شناسیم (۲ پطرس ۱:۱۱) این ملکوت در ابدیت است.

خ) مثل برزگر (۸:٤-۱۵)

۸:٤-۸ مثل برزگر توصیف کننده ملکوت به شکل کنونی آن است. این مثل به ما می‌آموزد که ملکوت خدا هم دربرگیرنده اقرار است و هم حقیقت. و اصلی را برای این هشدار جدی شکل می‌دهد که چگونه ما کلام خدا را می‌شنویم. شنیدن کلامی که وعظ شده و آموختن آن کار چندان ساده‌ای نیست. مسئولیت کسانی که می‌شنوند نسبت به قبل بیشتر می‌شود. اگر نسبت به پیغام کلام بی‌اعتنا باشند، یا اینکه اطاعت را مساله‌ای اختیاری بدانند، این کارشان به ضرر آنها تمام خواهد شد. اما اگر شنیده و اطاعت کنند، خود را در جایی قرار می‌دهند که نور بیشتری از خدا درخواهند یافت. عیسی این مثل را برای گروهی بسیار گفت و سپس آن را برای شاگردانش شرح داد.

انواع زمین	نتیجه
۱- کناره راه	۱- توسط انسان پایمال شده و مرغان هوا آن را خوردند.
۲- سنگلاخ	۲- خشک گردید زیرا که رطوبتی نداشت.
۳- خارها	۳- با خارها نمو کرده خفه شد.
٤- زمین نیکو	٤- روئید و هر دانه صد چندان ثمر آورد.

خداوند با عبارت "هر که گوش شنوا دارد بشنود" کلام خود را پایان داد. به عبارت دیگر هنگامی که کلام خدا را می‌شنوید مراقب باشید که چگونه آن را می‌پذیرید. دانه باید در زمین نیکو قرار گیرد تا پر ثمر باشد.

۸:۹-۱۰ هنگامی که شاگردان او معنای این مثل را پرسیدند، خداوند عیسی چنین پاسخ داد که اسرار ملکوت خدا را هر کسی درک نمی‌کند. از آنجائی که شاگردان در توکل و اطاعت راغب بودند. استطاعت فهم مسیح بدانها عطا شد. عیسی آگاهانه بسیاری از حقایق را در قالب امثال بیان نمود تا آنانی که بدو محبت حقیقی ندارند درک نکنند، تا نگریسته نبینند و شنیده درک نکنند. به یک معنا، آنها ندیدند و نشنیدند. به عنوان

مثال، آنها می‌دانستند که عیسی از برزگر و دانه سخن گفت، اما معنای عمیق‌تر این مثل را درک نکردند. آنها درنیافتند که دلهایشان سخت، ناتوبه‌کار، پر خار و خس بود و از کلامی که شنیدند هیچ بهره‌ای نبردند.

۸:۱۱–۱۵ خداوند تنها به شاگردان خود این مثل را تفسیر کرد. آنها پیشتر تعلیمی را که می‌شنیدند، پذیرفته بودند، به همین سبب بیشتر به آنها عطا شد. عیسی شرح داد که تخم، کلام خدا است، به عبارت دیگر حقیقت خدا، تعلیم خود مسیح.

شنوندگان کنار راه کلام خدا را شنیدند، اما بسیار سطحی و کم ژرفا. کلام در سطح زندگی آنان باقی ماند. این مساله باعث می‌شود ابلیس (مرغان هوا) به راحتی آن را به چنگ آورد.

شنوندگان بر سنگلاخ نیز کلام ر ا شنیدند، اما نگذاشتند که کلام خدا آنها را بشکافد. آنها همچنان ناتوبه‌کار ماندند. این دانه به هیچ نحوی ترغیب (رطوبت) نشد، از این رو پژمرده شد و مرد. شاید این اشخاص ابتدا اعتراف پرجلوه‌ای از ایمان داشته باشند، اما از واقعیت به دور هستند. در ظاهر آنها حیات دیده می‌شود اما زیر این سطح ریشه‌ای نیست. هنگامی که مشکلات فرامی‌رسد، آنها ایمان خود را ترک می‌کنند.

شنوندگان زمین خاردار در ظاهر برای مدت کوتاهی به خوبی طاقت می‌آورند، اما هنگامی که نمی‌توانند در ادامه راه ثابت قدم بایستند نشان می‌دهند که ایمان‌دارانی اصیل نیستند. اندیشه‌های روزگار، دولت و لذات زندگی بر آنها غلبه می‌کند و کلام خفه شده پژمرده می‌شود.

زمین نیکو ایمان‌داران حقیقی را به تصویر می‌کشد که دلهایشان راست و نیکو است. آنها نه تنها کلام را پذیرفتند بلکه اجازه داده‌اند زندگی آنها را شکل دهد. آنها تعلیم‌پذیر و مطیع بوده، شخصیت حقیقی مسیحی را در خود رشد می‌دهند و برای خدا ثمر می‌آورند.

داربی پیغام این قسمت را در کلامی موجز چنین بیان می‌کند:

> اگر به هنگام شنیدن، آنچه را که می‌شنوم از آن خود کنم، نه تنها از یافتن آن شادان هستم، بلکه آن را از آن خود نیز می‌دانم، پس آن کلام جزئی از جوهر روح من می‌شود و از این پس بیشتر نیز خواهم یافت، زیرا هرگاه که حقیقت جوهری از روح من می‌شود، فضای بیشتری برای پذیرش بیشتر ایجاد می‌شود.

د) مسئولیت کسانی که می‌شنوند (۸:۱۶–۱۸)

۸:۱۶ با یک نگاه به نظر نمی‌رسد که این قسمت با سخنان پیشین چندان ارتباط داشته باشد. به هر حال حقیقت این است که سیل متداوم افکار جریان گرفته است. نجات‌دهنده هنوز دارد بر اهمیت تعالیم خود بر شاگردان تاکید می‌ورزد. او خود را به مردی تشبیه می‌کند که چراغی را افروخته است و نباید آن را زیر ظرفی یا تختی پنهان نماید، بلکه بر چراغدانی گذارد تا همه روشنی را ببینند. وی در تعلیم اصول ملکوت خدا به شاگردان، چراغی را روشن کرده بود. آنها باید با آن چراغ چه می‌کردند؟

پیش از هرچیز، آنها نباید آن را با ظرفی بپوشانند. در متی ۵:۱۵ مرقس ۴:۲۱ و لوقا ۱۱:۳۳ این ظرف پیمانه

نامیده شده است. بی‌گمان پیمانه واحد اندازه گیری در دنیای تجارت محسوب می‌شد. بنابراین مقصود از پنهان نمودن چراغ به زیر پیمانه می‌تواند این باشد که شخص اجازه دهد شهادت زندگیش زیر هجوم مشغله‌های زندگی محو شود. بهتر آن است که چراغ را روی پیمانه قرار دهند، به عبارتی دیگر مسیحیت را بر کسب و کار خود اعمال کنند و تجارت را همچون منبری برای انتشار پیام انجیل به کار گیرند.

دوم اینکه یک شاگرد نباید چراغ را زیرتخت پنهان نماید. تخت نماد آسایش، رفاه، کاهلی و افراط است. چقدر این عوامل مانع درخشش نور می‌شوند! شاگرد باید چراغ را روی پایه قرار دهد. به عبارتی دیگر او باید با حقیقت زندگی کند و آن را بشارت دهد تا اینکه همه آن را ببینند.

۱۷:۸ به نظر آیه ۱۷ می‌خواهد این را بگوید که اگر به خاطر کسب و کار و یا سستی این پیغام به دیگران نرسد، مسامحه و ضعف ما آشکار خواهد شد. پنهان کاری حقیقت ظاهر می‌گردد، و مستور نگاه داشتن آن معلوم و هویدا می‌شود.

۱۸:۸ بنابراین باید مراقب باشیم که به چه طور می‌شنویم. اگر در گفتن حقیقت به دیگران امین هستیم، پس خدا حقایق جدید و عمیق‌تری را بر ما آشکار خواهد ساخت. از سوی دیگر اگر این روح غیرت برای بشارت را در خود نداریم، خدا ما را از آن حقیقتی که به گمان خود داریم بی‌نصیب خواهد ساخت. اگر از آنچه در دست داریم استفاده نکنیم، آن را از دست خواهیم داد.

جی. اچ. لانگ (G.H. long) این موضوع را چنین شرح می‌دهد:

شاگردان با ذهنی مشتاق به درک و آماده ایمان و اطاعت گوش فرادادند: دیگران با بی‌توجهی و یا از روی کنجکاوی و یا با مخالفت کامل گوش فرادادند، به گروه اول معرفتی افزون‌تر عطا شد، اما گروه دوم از همان معرفتی را هم که به گمان خود کسب کرده بودند بی‌نصیب ماندند.

گر خواهیم که نگاه داریم آن حقیقت آسمانی را
باید که قسمت کنیم با دیگری آن را
گر باز بمانیم از بخشیدن آن، بی‌نصیب خواهیم ماند از داشتن آن
و این است اصل محبت.

ر. سی. ترنچ (R.C. Trench)

ذ) مادر و برادران حقیقی عیسی

در این قسمت از سخنان عیسی، به او می‌گویند که مادر و برادران او به انتظار ملاقات او هستند به خاطر ازدحام خلق آنها نمیتوانستند به او نزدیک شوند. پاسخ خداوند این بود که رابطه حقیقی با او بسته به پیوندهای طبیعی نیست، بلکه به اطاعت از کلام خدا بستگی دارد. او آن کسانی را اعضای خانواده خود می‌داند که به کلام او توجه می‌کنند، با فروتنی آن را می‌پذیرند و بی‌چون و چرا از آن اطاعت می‌کنند. هیچ ازدحامی

نمی‌تواند مانع ملاقات خانواده روحانی او شود.

ر) پسر انسان طوفان را آرام می‌کند (۸:۲۲-۲۵)

۸:۲۲ در ادامه این باب می‌بینیم که عیسی قدرت خود را بر عناصر طبیعت، بر دیوها و بر مرض و حتی بر مرگ نشان می‌دهد. همه اینها مطیع کلام او هستند، تنها انسان آن را نمی‌پذیرد.

توفانهای سهمگین به سرعت دریای جلیل را دربرمی‌گیرند، و کار دریانوری را دشوار می‌سازند. با این حال شاید این طوفان عجیب علت شیطانی داشته است، شاید تلاشی بوده تا نجات‌دهنده دنیا را نابود کند.

۸:۲۳ هنگامی که توفان آغاز شد عیسی در خواب بود، این حقیقت که او خوابیده بود گواهی است بر انسانیت حقیقی او. و هنگامی که عیسی نهیب داد توفان به خواب فرو رفت، و این گواهی است بر الوهیت مطلق او.

۸:۲٤ شاگردان نجات‌دهنده را بیدار کرده، ترس و اضطراب خود را به خاطر سلامتی‌شان ابراز کردند. او با متانت کامل باد و امواج را نهیب داد و همه چیز آرام شد. او اکنون نیز می‌تواند برای شاگردان آشفته‌ای که در امواج متلاطم گرفتار شده‌اند همان کار را انجام دهد.

۸:۲۵ او از شاگردان پرسید: "ایمان شما کجا است؟" آنها نباید نگران می‌شدند نیازی نبود که او را بیدار کنند. "هیچ موجی قادر نیست کشتی را که ارباب اقیانوسها و زمین و آسمانها در آن ساکن است در کام خود فرو برد."

شاگردان هنوز به دامنه قدرت آقای خود پی نبرده بودند. درک آنها از عیسی ناقص بود. آنها از اینکه عناصر طبیعت نیز مطیع او هستند متعجب شده بودند. ما نیز با شاگردان هیچ تفاوتی نداریم. در توفانهای زندگی، غالباً یاس برما غلبه می‌کند. سپس هنگامی که خداوند به کمک ما می‌آید، از نمایش قدرت او شگفت زده می‌شویم. و در تعجبیم که چرا کاملاً به او توکل نکردیم.

ز) شفای دیوزده جدریان

۸:۲٦-۲۷ هنگامی که عیسی و شاگردانش به ساحل رسیدند، در واقع در ناحیه جدریان بودند. در آنجا شخصی را دیدند که دیوزده بود. متی دو نفر دیوزده را ذکر می‌کند، در حالی که مرقس و لوقا تنها از یکی سخن می‌گویند. این مغایرتهای ظاهری احتمالاً بیانگر این امر است که دو واقعه متمایز وجود داشته است، یا اینکه یک نویسنده روایت کاملتری را نسبت به دیگر نویسندگان ارائه کرده است. این مورد خاص دیوزدگی باعث شده بود که قربانی رخت خود را درآورده، از اجتماع دوری جوید، و در قبرها زندگی کند.

۸:۲۸-۲۹ چون عیسی را دید، از او خواهش نمود که با او کاری نداشته باشد. البته که آن روح خبیث بود که از دهان آن مرد مفلوک حرف می‌زد.

دیوزدگی یک واقعیت است. این دیوها فقط تاثیرات (روانی) نبودند. بلکه موجودات فوق طبیعی که در انسان ساکن می‌شدند، افکار، سخنان و رفتار او را در تسلط خود می‌گرفتند. این دیوها باعث می‌شدند که انسان کاملاً خشن شوند این خشونت تا به حدی بود که هرگاه تشنج شدید به آن مرد دست می‌داد، زنجیرها را می‌گسست، زنجیرهائی که او را با آنها بسته بودند تا مانع فرار او به صحرا شود. چندان خوشایند نیست که بدانیم همین دیوهائی که در این مرد بودند کافی بود تا حدود دو هزار خوک را نابود کند (ر.ک مرقس ۱۳:۵).

۸:۳۰-۳۱ نام آن مرد لجئون بود چرا که گروه بزرگی (لژیون) از دیوها او را در تسخیر خود داشتند. این دیوها عیسی را پسر خدای تعالی می‌شناختند. آنها می‌دانستند که نمی‌توانند از سرنوشت خود فرار کنند، و اینکه عیسی آنها را از آن شخص بیرون خواهد کرد. اما آنها از او خواستند که مجازاتشان به تعویق افتد، یعنی از او خواهش کردند که ایشان را نفرماید که به یک باره به هاویه روند.

۸:۳۲-۳۳ هنگامی که از آن مرد خارج می‌شدند اجازه خواستند تا داخل گله گراز بسیاری که در مجاورت کوه می‌چریدند شوند. این اجازه بدانها داده شد، و نتیجه آن شد که گرازها با شتاب از بلندی به دریا جسته و خفه شدند. امروزه از خداوند به خاطر نابود ساختن اموال دیگران انتقاد می‌شود. با این حال باید گفت که اگر گرازبانان یهودی بودند، آنها پیشه‌ای نجس و نامشروع داشتند. و چه یهودی بودند یا غیریهودی، باید ارزش یک انسان را از دوهزار گراز بیشتر می‌دانستند.

۸:۳٤-۳۹ این خبر به سرعت در آن ناحیه منتشر شد. هنگامی که جماعت بزرگی جمع شدند، دیدند که همان دیوزده سابق کاملاً سلامت عقل و ادب به او بازگشته است. اهالی جدریان آن قدر مضطرب گشتند که از عیسی خواهش نمودند که از نزد ایشان روانه شود. آنها بیشتر به گرازهای خود می‌اندیشیدند تا به نجات‌دهنده، بیشتر به خوکهای خود فکر می‌کردند تا به جان خود.

داربی در این مورد چنین نتیجه‌ای گرفته است:

جهانیان از عیسی التماس می‌کنند که آنها را رها کند، آنها به دنبال آسایش خود هستند، آسایشی که نه لشکری از ارواح پلید، بلکه حضور و قدرت خدا آن را بر هم می‌زند! مردی که شفا یافت... خواست در کنار او باشد، اما خداوند او را بازگردانید... تا شاهدی بر فیض و قدرتی باشد که در او به منصه ظهور رسیده بود.

چندی بعد هنگامی که عیسی از دیکاپولیس دیدن کرد، چنین جماعتی به دیدن او آمدند (مرقس ۷:۳۱-۳۷) آیا این عمل می‌تواند نتیجه شهادت وفادارانه همان دیوزده‌ای باشد که شفا یافت؟

س) معالجه مرض علاج ناپذیر و زنده کردن مرده (۸:٤۰-٥٦)

۸:٤۰-٤۲ عیسی از راه دریای جلیل به کرانه باختری بازگشت. آنجا جماعتی دیگر چشم به راه او می‌داشتند. مخصوصاً یایروس رئیس کهنه که با اضطراب انتظار دیدن او را می‌کشید چرا که دختر دوازده ساله‌اش مشرف به موت بود. او به اصرار از او التماس کرد که بی‌درنگ به خانه او آید. اما خلق بر او ازدحام

می‌کردند، و مانع پیشروی او می‌شدند.

۸:۴۳ در میان جمعیت زنی کمرو و مایوس وجود داشت، که به مدت دوازده سال به استحاضه مبتلا بود. لوقای طبیب این را نیز می‌افزاید که او تمام پس انداز و آنچه را که داشت صرف اطبا نموده بود اما نتیجه‌ای نگرفته بود (مرقس حتی اندکی فراتر رفته و افزوده که او حتی بدتر هم می‌شد!)

۸:۴۴ و ۴۵ او چنین احساس کرده بود که در عیسی قدرتی است که می‌تواند او را شفا دهد، پس راه خود را از میان جمعیت به سمت عیسی گشود. او خم شده، دامن ردای او را لمس نمود، حاشیه یا لبه جامه که قسمت پائینی ردای لباس یهودیان را شکل می‌داد. (اعد ۱۵:۳۸–۳۹؛ تث ۲۲:۱۲). در ساعت خونریزی قطع شد و کاملاً شفا یافت. او سعی نمود که به سرعت فرار کند، اما سئوال عیسی مانع فرار او شد، عیسی گفت: "کیست که مرا لمس نمود؟" پطرس و دیگر شاگردان گمان کردند که این پرسشی غیرمنطقی است، مردم بسیاری از اطراف فشار می‌آوردند، و دیگران را پس رانده او را لمس می‌نمودند!

۸:۴۶ اما عیسی دریافته بود که این لمس با ازدحام دیگران فرق دارد. همان گونه که شخصی در این مورد گفته است: "جسم ازدحام می‌کند، لیکن ایمان لمس می‌کند." عیسی می‌دانست که ایمان، او را لمس نموده بود، چرا که احساس کرد قدرتی از او صادر شد، قدرتی که زن را شفا داد. او درک کرد که قوتی از او صادر گشت. البته این موضوع بدان معنا نیست که از قدرت او کاسته شد، بلکه برای عیسی ارزش شفا داشت. قوتی صرف شده بود.

۸:۴۷–۴۸ آن زن... لرزان..... نزد وی افتاد و با لحنی حاکی از پوزش خواهی گفت که به چه سبب او را لمس نمود و شهادتی پر از امتنان از آنچه رخ داده بود. اعتراف علنی او باعث شد عیسی ایمان او را ستایش کند و در میان جماعت سلامتی خود را به او پاداش دهد. تاکنون هیچ کس بدون اطلاع عیسی و بدون اینکه برکتی بیابد با ایمان او را لمس نکرده بود. حتی هیچ کس بدون اینکه در اطمینان نجات تقویت شود آشکارا اعتراف نکرده بود.

۸:۴۹ شفای آن زن مبتلا به استحاضه آن قدر وقت عیسی را نگرفت، اما همان کافی بود تا فرستاده‌ای از خانه رئیس کهنه این خبر را بیاورد که دختر یایروس مرده، و دیگر استاد را زحمت ندهند. آنها ایمان داشتند که ا و شفا می‌یابد، ولی ایمان زنده شدن او را نداشتند.

۸:۵۰ با این حال عیسی به آسانی رها نمی‌کرد. او با سخنانی تسلی بخش، ترغیب آمیز و امیدبخش پاسخ گفت "ترسان مباش، ایمان آور و بس که شفا خواهد یافت."

۸:۵۱–۵۳ به محض اینکه عیسی به خانه رسید، تنها با پطرس، یعقوب و یوحنا و والدین دختر وارد آن خانه شد. همه گریه یأس سر داده بودند، اما عیسی به آنها گفت از ناله و شیون باز ایستند چرا که او نمرده، بلکه خفته است. این سخن عیسی باعث شد که او را استهزا کنند، چرا که یقین داشتند دختر مرده است.

آیا او واقعاً مرده بود، یا اینکه به خواب عمیقی همچون اغما فرو رفته بود، غالب مفسران بر این باورند که

او مرده بود. آنها خاطر نشان می‌سازند که عیسی در مورد الیعازر نیز گفته که او در خواب است، یعنی منظورش این بود که مرده است. سر رابرت اندرسون (Sir Robert Anderson) می‌گوید که آن دختر واقعاً نمرده بود. او چنین استدلال می‌آورد:

۱- عیسی گفت که آن دختر شفا خواهد یافت. عبارتی که او به کار برد همان کلماتی است در آیه ٤٨ این باب بیان نمود، آنجا که مقصود شفا بود و نه قیامت. این عبارت هیچگاه در عهدجدید در مورد زنده شدن مرده به کار نرفته است.

۲. عیسی در مورد الیعازر واژه‌ای دیگر برای خواب او به کار برد.

۳. مردم گمان کردند که او مرده است، اماعیسی که می‌دانست او واقعاً نمرده است او نگفت که می‌خواهد او را زنده کند.

اندرسون می‌گوید موضوع بر سر باورداشتن یک شخص است. عیسی گفت که او در خواب است. دیگران بر این گمان بودند که می‌دانند او مرده است.

۸:٥٤-٥٦ به هر حال عیسی به آن دختر گفت "ای دختر برخیز" او فوراً برخاست. عیسی پس از اینکه دختر را به والدینش سپرد بدانها گفت که از این معجزه کسی را با خبر نسازند. او علاقه‌ای به شهرت، شور و شوق ناپایدار جامعه و یا کنجکاوی بی‌اساس مردم نداشت.

بدینسان دومین سال خدمت عمومی عیسی به پایان می‌رسد. باب ۹ و اعزام دوازده شاگرد سرآغاز سومین سال خدمت او است.

ش) پسر انسان شاگردان خود را اعزام می‌کند (۹:۱-۱۱).

۹:۱-۲ این واقعه دقیقاً مانند اعزام دوازده شاگرد در متی ۱۰:۱-۱۵ است، اما تفاوتهای قابل توجهی نیز وجود دارد. به عنوان مثال، در متی به شاگردان گفته می‌شود تنها نزد یهودیان بروند، و علاوه بر شفای امراض، مردگان را نیز زنده سازند. بدیهی است که نسخه خلاصه‌تر لوقا بی‌علت نبوده است، اما علت آن بر ما روشن نیست. خداوند نه تنها برای انجام معجزات قدرت و قوت داشت، بلکه او این قوت و قدرت را به دیگران نیز عطا می‌کرد. قوت به معنای نیرو و توانایی است. قدرت به معنای حق استفاده از آن است. در جائی که کتاب‌مقدس هنوز به صورت مکتوب گردآوری نشده بود، علایم و معجزات پیغام شاگردان را تائید می‌کرد (عبر ۲:۳-٤). خدا می‌تواند به شکل معجزه آسایی شفا دهد، اما اینکه آیا شفا هنوز هم در امر بشارت انجیل کاربرد دارد یقیناً سئوال برانگیز است.

۹:۳-٥ اکنون شاگردان این فرصت را داشتند تا اصولی را که خداوند به آنها آموخته بود به کار ببندند. آنها باید برای رفع نیازهای جسمانی خود به او توکل می‌کردند نه توشه دان، نه غذا، یا پول. آنها باید بسیار ساده می‌زیستند. نه عصا و نه جامه اضافی. آنها باید در اولین خانه‌ای که پذیرفته می‌شدند، می‌ماندند. و نه به امید

یافتن منزلگاهی آسوده‌تر مکانی را جستجو کنند. اقامت آنها نباید به درازا می‌کشید و نباید بر پیامی که پذیرفته نمی‌شد اصرار می‌ورزیدند، بلکه بدانها گفته شد تا خاک پایهای خود را نیز بیفشانند تا بر ایشان شهادتی شود.

۶:۹ احتمالاً در همان شهرهای جلیل بود که شاگردان انجیل را بشارت داده و مریضان را شفا دادند. باید این موضوع را نیز ذکر کرد که پیغام آنها در مورد ملکوت بود–اعلان حضور پادشاه در میان آنها و اشتیاق او برای حکومت بر توبه کاران.

۷:۹ در این هنگام هیرودیس انتیپاس، تیترارک جلیل و بیریه بود. او بر یک چهارم اراضی که تحت حکومت پدرش، هرود کبیر بود سلطنت می‌کرد. دیری نپائید که وجدان او سئوالاتی در ذهنش پدید آورد. خاطره یحیی تعمیددهنده هنوز او را مغشوش نگاه می‌داشت. هیرودیس این صدای بی‌پروا را با گردن زدن یحیی خاموش ساخته بود، اما هنوز در تسخیر قدرت زندگی او بود. چه کسی باعث شده بود تا هیرودیس دائماً به یحیی فکر کند؟ در میان برخی چنین شایع شده بود که یحیی از مردگان برخاسته است.

۸:۹–۹ دیگران گمان کردند که او الیاس یا یکی از انبیای عهدعتیق است. هیرودیس سعی نمود با یادآوری به دیگران که او سر یحیی را از تنش جدا کرده به اضطراب خود پایان دهد. اما هنوز ترسی در او بود. به هر جهت این کیست؟ او طالب ملاقات او می‌بود و تا پیش از به صلیب کشیده شدن نجات‌دهنده هیچگاه او را ندید.

قدرت یک زندگی پر از روح! خداوند عیسی، نجاری گمنام از ناصره، باعث شده بود که هیرودیس که حتی او را ندیده بود به خود بلرزد. هیچگاه تاثیر شخصی را که از روح‌القدس پر است دست کم نگیرید!

۱۰:۹ هنگامی که رسولان مراجعت کردند، نتایج ماموریت خود را مستقیماً به خداوند عیسی بازگو کردند. شاید این خط مشی خوبی برای تمام خادمین مسیحی باشد. بارها شده است که علنی کردن خدمات حسادت و تفرقه ایجاد کرده است. و جی. کمپل مورگان اظهار می‌دارد که "حرص و ولع ما به آمار و ارقام، امری است خود محور و جسمانی که از روح (خدا) نیست."

خداوندمان شاگردان را برداشته به ویرانه‌ای در مجاورت بیت‌صیدا (خانه ماهیگیری) برد. ظاهراً در این برهه از زمان دو بیت‌صیدا وجود داشته، یکی در کناره غربی دریای جلیل و دیگری در شرق. محل دقیق آن برای ما ناشناخته است.

۱۱:۹ چندان طول نمی‌کشید که امید به لحظه‌ای آسایش از دست می‌رفت. گروهی از مردم به سرعت جمع شدند. خداوند عیسی همیشه در دسترس بود. او این امر را مزاحمت نمی‌دانست. او هیچگاه آن قدر مشغله نداشت که نتواند برکت دهد. در حقیقت در اینجا به طور خاص ذکر شده است که او ایشان را پذیرفته، ملکوت خدا را بدیشان تعلیم می‌داد و هر که را که به شفا نیاز داشت شفا می‌داد.

ص) غذا دادن به پنج هزار نفر (۱۲:۹–۱۷)

۱۲:۹ با فرارسیدن شامگاه، دوازده شاگرد بی‌قرار شدند. مردم بسیاری غذا احتیاج داشتند! یک وضعیت ناخوشایند. از این رو از خداوند خواستند که مردم را مرخص نماید. چقدر این مساله به دلهای ما نزدیک است! ما همانند پطرس، به خاطر خودمان می‌گوییم: "بفرما که با تو آیم..." اما چقدر سهل است که در مورد دیگران بگوییم: "آنها را مرخص فرما."

۱۳:۹ عیسی نمی‌خواست که این جماعت را به دهات اطراف بفرستد تا برای خود غذا تهیه نمایند. چرا شاگردان باید از خدمت به مردم شانه خالی کنند و به آن کسانی که در نزدیکی‌شان بودند اعتنا نکنند؟ بگذارید شاگردان مردم را غذا دهند. آنها اعتراض نموده گفتند که تنها پنج نان و دو ماهی دارند و فراموش کرده بودند که در نزدیکی خود منابع نامحدودی را در عیسی خداوند دارند.

۱۴:۹–۱۷ او فقط از شاگردان خواست تا آن جماعت پنج هزار نفری به اضافه زنان و کودکان را بنشانند. سپس شکرگزاری کرد و نان را پاره نمود و به شاگردان خود داد. و آنها نیز آن را در میان مردم توزیع نمودند. برای هر شخص غذای بسیاری بود. در حقیقت، هنگامی که خوردن غذا به پایان رسید، غذای بیشتری نسبت به ابتدا باقی ماند. دوازده سبد پر از نان نیز باقی ماند، هر سبد برای یکی از شاگردان. کسانی که سعی می‌کنند معجزات را به نحوی توجیه کنند.، فقط صفحات کاغذ را سیاه می‌کنند

این واقعه برای شاگردانی که مسئولیت بشارت به دنیا را دارند بسیار حائز اهمیت است. پنج هزار نفر نمایانگر انسانیت گم شده است که گرسنه نان خدا هستند. شاگردان تصویری از مسیحیان ناتوان هستند، که در ظاهر منابعی در دست ندارند، اما مایلند آنچه را که دارند با دیگران سهیم شوند. این فرمان مسیح که "شما ایشان را غذا دهید" تنها بازگویی ماموریت بزرگ است. می‌توانیم از این واقعه چنین بیاموزیم که اگر آنچه داریم را به عیسی بدهیم، او می‌تواند آن را چندین برابر کرده تا توده انسان‌هائی که از نظر روحانی گرسنه هستند بخورند. همان حلقه الماس، همان آینده نگری با بیمه، همان پس انداز بانکی، همان لوازم ورزشی! (همه اینها را می‌توان به ادبیات انجیل تبدیل کرد) همه اینها را می‌توان در راه ادبیات انجیل صرف کرد، به عنوان مثال نتیجه آن نجات جانها می‌شود، و آنها نیز تا به ابد پرستندگان بره خدا خواهند بود.

اگر مسیحیان تمام آنچه را که دارند تسلیم مسیح نمایند، نسل حاضر بشارت انجیل را در تمام دنیا خواهند دید. این درس جاودانی واقعه غذا دادن به پنج هزار نفر است.

ض) اعتراف بزرگ پطرس (۹:۱۸–۲۲)

۱۸:۹ بلافاصله پس از این معجزه عظیم (غذا دادن به پنج هزار نفر)، اعتراف بزرگ پطرس در مورد عیسی در قیصریه فیلیپی را پیش رو داریم. آیا معجزه پنج نان و دو ماهی چشمان شاگردان را گشود تا جلال خداوند عیسی، مسح شده خدا را ببینند؟ غالباً این واقعه در قیصریه فیلیپی را نقطه عطف خدمت تعلیم نجات‌دهنده به همراه شاگردان می‌دانند. تا بدین لحظه او با شکیبایی آنها را بدین سو سوق می‌دادتا بدانند او کیست و در آنها

و از طریق آنها چه کاری می‌توانست انجام دهد. اکنون او به آن هدف نایل آمده بود، و از این لحظه قاطعانه به سوی صلیب حرکت می‌کند. عیسی در تنهایی دعا کرد. هیچگاه ثبت نشده که عیسی به همراه شاگردان خوددعا کرده است. او برای آنها دعا کرد، و در حضور آنها دعا کردو به آنها تعلیم داد که چگونه دعا کنند، اما دعای شخصی او از شاگردان متمایز بود. در یکی از همین اوقات دعای خود او از شاگردان پرسید که مردم او را که می‌دانند.

۹:۱۹-۲۰ آنها عقاید گوناگونی را مطرح کردند، برخی گفتند یحیی تعمیددهنده دیگران گفتند الیاس، حتی برخی دیگر گفتند یکی از انبیای عهدعتیق که برخاسته است. اما هنگامی که از شاگردان پرسید، پطرس با اطمینان اعتراف نمود که مسیح خدا است.

جیمز استوارت واقعه قیصریه فیلیپیه را آن قدر زیبا تفسیر کرده که ما آن را به تفصیل نقل می‌کنیم:

او با سئوالی عام آغاز کرد: "مردم مرا که می‌دانند؟" در هر صورت جوابش چندان مشکل نبود. زیرا در هر گوشه و کناری مردم از عیسی سخن می‌گفتند. عقاید فراوانی میان مردم وجود داشت. هرگونه شایعات و باوری فضای آن حوالی را پر ساخته بود. عیسی بر سر هر زبانی بود. برخی گمان می‌کردند که او یحیی تعمیددهنده است که از قبر برخاسته است. برخی می‌گفتند او الیاس را در خاطرشان زنده می‌سازد. برخی دیگر از ارمیا یا دیگر انبیا سخن می‌گفتند. به عبارتی، در حالی که عقاید رایج با هویت مسیح بیگانه بود، مردم همه در اینکه او شخص بزرگی است اتفاق نظر داشتند. او در میان مردم روزگار خود جایگاه قهرمانان را داشت.

ارزش آن را دارد که بگوییم اکنون نیز تاریخ باری دیگر تکرار می‌شود. باری دیگر مسیح بر سر زبانهاست. امروزه در اجتماعات کلیساهای مسیح از او سخن به میان می‌آید. و تنوع بسیاری در عقایق مردم نسبت به او وجود دارد. پاپینی (Papini) عیسی را چون شاعر می‌نگرد. بروس بارتون (Bruce Barton) او را مرد عمل می‌بیند. میدلتون موری (Middleton Murry) او را عارف می‌بیند. انسان‌هائی که در راست دینی حرفی برای گفتن دارند عیسی را همچون سرمشق قدیسین و سرور جاودانی رهبران اخلاقی می‌ستایند. جان استوارت میل (Jhon Stuart mill) چنین گفته است: حتی اکنون نیز برای یک بی‌ایمان یافتن راهی برای تبدیل فضلیت از آنچه به صورت انتزاعی است به عینیت کاری است بس دشوار جز اینکه تلاش کند آنگونه که مسیح زندگی ما را تبدیل کرد خود زندگی کند. مردمان امروز، به مانند انسان‌های زمان مسیح که او را یحیی، ایلیا، ارمیا نامیدند همه در این مورد اتفاق نظر دارند که عیسی در میان قهرمانان و قدیسان تمام اعصار برترین است. اما عیسی از این شناخت راضی نبود. مردم می‌گفتند که او یحیی، ایلیا و ارمیا است. اما این گفته آنان بدین معنا بود که او یکی از همان مجموعه بود. یعنی اینکه حتی اگر او مقام اول را در میان پیشینیان و همقطاران خود داشت باز هم تنها در میان هم‌ترازان خود مقام اول را داشت، اما مبرهن است که این آنچیزی نیست که مسیح در عهدجدید ادعا کرد. ممکن است مردم با ادعای عیسی هم نظر باشند، یا اینکه مخالف او باشند، اما بر طبق ادعای خود مسیح می‌توان دریافت که جای هیچ شک و شبهه‌ای هم نیست. عیسی ادعا کرد که شخصی است

بی‌نظیر، بی‌همتا، بی‌رقیب و یگانه (به عنوان مثال مت ۱۷:۱۰؛ ۲۷:۱۱؛ ۳۵:۲٤؛ یوحنا ۳۰:۱۰؛ ٦:۱٤).

۲۱:۹–۲۲ پس از اعتراف تاریخی پطرس، خداوند ایشان را قدغن فرمود که هیچ کس را از این موضوع اطلاع دهند، نباید چیزی مانع پیشروی او به سوی صلیب می‌شد. سپس نجات‌دهنده آنها را از آینده نزدیک آگاه نمود. او باید زحمت می‌دید و رهبران مذهبی اسرائیل او را رد می‌کردند، او باید کشته می‌شد و روز سوم بر می‌خواست. این اعلانی بهت آور بود. فراموش نکنیم که این عبارات از دهان کسی گفته می‌شد که تنها انسان عادل و بی‌گناه است که تاکنون بر روی زمین زیسته است. مسیحای اسرائیل این سخنان را به زبان آورده بود. آنها کلام خدا بودند که در جسم انسانی آشکار می‌شدند. این سخنان حاکی از آن است که زندگی کامل، زندگی کامیاب و زندگی در اطاعت از خدا رنج، طردشدگی، مرگ چه به صورت طبیعی و چه در راه صلیب، و حیات دوباره که ابدی است را به همراه دارد. این زندگی است که فدای دیگران شده است.

البته این موضوع دقیقاً نقطه مخالف تصورات رایج در مورد نقش مسیح بود. مردم به دنبال رهبری جنگجو بودند که دشمن را نابود کند. شاگردان از این مساله یکه می‌خوردند. اما اگر همان گونه که خود اعتراف کرده بودند، عیسی واقعاً مسیح خدا بود، پس دلیلی نداشت که ناامید و دلسرد شوند. اگر او مسح شده خدا بود، پس هدف او ناکام نمی‌ماند. مهم نبود که چه بر سر او یا شاگردان می‌آید، در هر صورت برگ برنده در دست آنها بود. پیروزی و حقانیت آنها امری مسلم بود.

ط) دعوت به برداشتن صلیب (۲۳:۹–۲۷)

۲۳:۹ حال که خداوند دورنمایی از آینده را به دست داد، شاگردان را به پیروی از خود خواند. این امر بدین معنا بود که خود را انکار کرده صلیب خود را بردارند. انکار نفس یعنی مشتاقانه از هرگونه حق انتخاب یا برنامه‌ریزی برای آینده زندگی صرف نظر کرده و خداوندی او را در هر قسمت از زندگی خود بپذیریم. برداشتن صلیب یعنی انتخاب آگاهانه روش زندگی او برای خودمان. این امر خود مشکلات ذیل را دربردارد:

- مخالفت از سوی کسانی که آنها را دوست داریم
- ملامت دنیا–ترک خانه و خانواده و سرزمین و آسایش زندگی
- اعتماد کامل به خدا
- اطاعت از هدایت روح‌القدس
- اعلان پیغامی که برای مردم نامانوس است.
- مسیری در تنهایی
- حملات سازمان یافته از سوی رهبران مذهبی.
- زحمت به خاطر عدالت
- تهمت و بی‌آبرویی

– فدا کردن زندگی خود برای دیگران

– مردن نسبت به دنیا و خود

اما همه اینها درک مفهوم زندگی که خود حیات (واقعی) است نیز به شمار می‌آید! و سرانجام به معنای علت وجود (زندگی) است. و از سویی به معنای پاداش ابدی است. ما به طور غریزی از زندگی که در آن بخواهیم صلیب را بردوش خود حمل کنیم، می‌گریزیم. اذهان ما در برابر این موضوع که اراده خدا برای ما همین است مقاومت می‌کند. اما این سخن مسیح که "اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند" بدین معناست که هیچ کس از این قائده مستثنی نیست و از کسی هم انتظار نمی‌رود.

۲٤:۹ به طور طبیعی انسان گرایش دارد تا زندگی خود را با همان خودخواهی، خودپسندی و همان روال عادی روزمره، نجات دهد. ما با آرمیدن در تجملات و آسایش و رفاه، با زیستن برای زمان حال، با افروختن بهترین استعدادهایمان به دنیا در قبال دریافت ذره‌ای امنیت کاذب، بر طبق خواسته‌ها و تمایلات خود رفتار می‌کنیم. اما با چنین روشی، زندگی خود را از دست می‌دهیم، به عبارتی، هدف حقیقی زندگی و خوشی عمیق روحانی که ثمره آن است را از دست خواهیم داد! از سویی دیگر، زندگی خود را به خاطر نجات‌دهنده از دست خواهیم داد. اگر انگیزه‌های خودخواهانه خود را به دست باد بسپاریم، اگر پیش از هرچیز ملکوت خدا و عدالت او را بطلبیم، اگر خود را بی‌چون و چرا تسلیم او نماییم، مردم دنیا ما را دیوانه می‌پندارند. اما زندگی واقعی یعنی زیستن با ترک همه چیز. در چنین زندگی‌ای شادی، خوشی مقدس و رضایت عمیق درونی وجود دارد که نمی‌توان آن را وصف نمود.

۲۵:۹ هنگامی که نجات‌دهنده با آن دوازده شاگرد سخن می‌گفت، دریافت که میل به ثروت می‌تواند شخص را از تسلیم کامل بار دارد. از این رو او گفت، "فرض کنید طلا و نقره تمام جهان را اندوخته‌اید، یا مالک اراضی و اموال بسیاری باشید، یا سهام دار بزرگی باشید، هر چیزی که ارزش مادی داشته باشد و فرض کنید که در راه این تلاشهای سراسیمه خود برای کسب این چیزها، هدف حقیقی زندگی را گم کنید، کدامیک برای شما بهتر خواهد بود؟ برای مدت کوتاهی مالک این چیزها خواهید بود، سپس آن را تا به ابد از دست خواهید داد. معامله احمقانه‌ای خواهد بود که به خاطر مقداری پول و ثروت فانی زندگی را از دست بدهید."

۲٦:۹ یکی دیگر از موانعی که شخص را از تعهد کامل به مسیح باز می‌دارد ترس و شرمساری است. کاملاً نامعقول است که مخلوق از خالق خود عار داشته باشد، یا اینکه گناهکار از نجات‌دهنده خود شرمنده باشد، با جدیت در برابر این مساله هشدار می‌دهد. اگر به خاطر هدایت زندگی مسیحیان اسمی یا با همسان شدن با عوام الناس از او عار داشته باشیم، پسر انسان نیز وقتی که در جلال خود و جلال پدر و ملائکه مقدسه آید، از ما عار خواهد داشت. او بر جلال ظهور ثانویه خود که از سه جهت می‌تابد (جلال خود، جلال پدر و جلال ملائکه) تاکید وزیده چنین می‌گوید که هر عار یا سرزنشی که اکنون به خاطر او متحمل می‌شویم به هنگام ظهور او در جلال کم اهمیت خواهد بود، جلالی که با عار کسانی که او را انکار می‌کنند مقایسه شده است.

۲۷:۹ اشاره مسیح به جلال خود نقطه اتصال به مطالب بعدی را شکل می‌دهد. او اکنون پیشگویی می‌کند که بعضی از شاگردانی که آنجا حاضر هستند پیش از مرگ خود ملکوت خدا را خواهند دید. تحقق سخنان او در آیات ۲۸–۳٦، واقعه کوه تبدیل هیات، یافت می‌شود. آن شاگردان پطرس، یعقوب و یوحنا بودند. آنها بر روی آن کوه دورنمایی از آنچه خداوند عیسی به هنگام برقراری ملکوت خود بر روی زمین خواهد بود را به چشم خود دیدند. پطرس تحت تاثیر این واقعه در رساله دوم خود چنین نوشته است:

زیرا که در پی افسانهای جعلی نرفتیم، چون از قوت و آمدن خداوند ما عیسی مسیح شما را اعلام داریم، بلکه کبریایی او را دیده بودیم. زیرا از خدای پدر اکرام و جلال یافت هنگامی که آوازی از جلال کبریایی به او رسید که "این است پسر حبیب من که از وی خشنودم." و این آواز را ما زمانی که با وی در کوه مقدس بودیم، شنیدیم که از آسمان آورده شد (۱:۱٦–۱۸).

به ادامه تعلیم خداوند در این عبارات توجه نمایید. او ابتدا از رنج، طردشدگی و مرگ قریب الوقوع خود سخن گفت. سپس شاگردان را خواند تا با انکار نفس و قبول رنج و وقف زندگی خود او را پیروی کنند. اکنون در ادامه سخنان خود می‌گوید: "اما از یاد نبرید! اگر با من رنج بکشید، با من سلطنت خواهید کرد. در پس صلیب جلال است. پاداش بستگی به بهایی دارد که پرداخته‌اید."

ظ) تبدیل هیات پسر انسان (۹:۲۸–۳٦)

۹:۲۸–۲۹ در حدود هشت روز بعد عیسی پطرس، یوحنا و یعقوب را برداشته بر فراز کوهی برآمد تا دعا کند. موقعیت این کوه بر ایمان مبهم است، کوه هرمون گرچه مرتفع و از برف پوشیده است اما محتمل‌ترین حدس به شمار می‌آید. هنگامی که خداوند دعا می‌کرد، چهره او تغییر کرد. یک حقیقت اعجاب برانگیز، اینکه در میان چیزهائی که دعا در آنها تغییر ایجاد می‌کند، یکی چهره شخص است. چهره او با تشعشعی تابناک می‌درخشید، و لباس او با سفیدی خیره کننده‌ای می‌تابید. همان گونه که در بالا گفته شد، این واقعه جلال او را در ملکوت آینده‌اش به تصویر می‌کشید. هنگامی که او اینجا روی زمین بود، جلال او به طور عادی در جسم انسانی او پوشیده بود. او اینجا در فروتنی و همچون غلامی زندگی می‌کرد. اما به هنگام سلطنتش، جلال او به طور کامل آشکار خواهد شد. همه او را در جلال و شکوه و عظمت خواهند دید.

پروفسور راجرز (W. H. Rogers) به خوبی در باب این موضوع گفته است:

ما در تبدیل هیات، تمام ویژگیهای برجسته ملکوت آینده را به مقیاس کمتر پیش رو داریم. عیسی را نه در جامه ژنده خفت و سرافکندگی بلکه در لباس جلال می‌بینیم. موسی را در وضعیت جلال یافته مشاهده می‌کنیم، بیانگر شخصی که تولد تازه یافته و از مرگ گذشته به ملکوت داخل شده است. ایلیا را مشاهده می‌کنیم که با جلال پوشانیده شده است. بیانگر شخص نجات یافته‌ای که با تبدیل شدن وارد ملکوت گشته است. سه شاگرد به نامهای پطرس، یعقوب و یوحنا هستند که جلال نیافته‌اند، بیانگر اسرائیلی که به هنگام

سلطنت هزار ساله در جسم بسر می‌برند. انبوهی از جمعیت هم پای کوه هستند که بیانگر ملتهائی که پس از برقراری ملکوت بدان داخل خواهند شد.

۹:۳۰-۳۱ موسی و الیاس با عیسی در مورد رحلت او که می‌بایست به زودی در اورشلیم واقع شود، گفتگو می‌کردند. توجه نمائید که از مرگ او به عنوان یک واقعه سخن گفته می‌شود. هم‌چنین توجه کنید که مرگ تنها یک رحلت (تحت‌اللفظی: خروج) است نه توقف زندگی بلکه عزیمت از مکانی به مکان دیگر.

۹:۳۲-۳۳ شاگردان به هنگام وقوع این رویداد در خواب بودند. اسقف رایل در این مورد چنین می‌گوید:

توجه داشته باشیم که همین شاگردانی که به هنگام وقوع چشم اندازی از جلال در خواب بودند، در عذابی که مسیح در باغ جتسیمانی می‌کشید نیز در خواب بودند. لازم است پیش از اینکه به آسمان داخل شویم جسم و خون تبدیل شوند. جسم ناتوان ما نه می‌تواند به هنگام دشواریها با مسیح بیدار بماند و نه در جلال یافتن او. باید پیش از اینکه به آسمان داخل شویم ساختار جسمی ما تبدیل یابد.

پس بیدار شده، انوار درخشان جلال مسیح را دیدند. پطرس برای اینکه فرصت مقدس را حفظ کند، پیشنهاد کرد سه سایبان برپا دارند، یکی به افتخار عیسی، یکی برای موسی و یکی برای ایلیا. اما ایده او بر غیرت بدون معرفت استوار بود.

۹:۳٤-۳٦ صدای خدا از ابر برآمد و آنها را در برگرفت، که می‌گفت عیسی پسر حبیب او است، و به آنها می‌کفت که او را بشنوند یا اطاعت نمایند. به محض اینکه آن صدا به پایان رسید، موسی و ایلیا ناپدید شدند. عیسی تنها آنجا ایستاده بود. ملکوت نیز به مانند همین واقعه خواهد بود، او در همه چیز افضل خواهد بود. او جلال خود را قسمت نخواهد کرد.

چنان ترس و هیبت عمیقی شاگردان را فراگرفته بود که در مورد آن وقایع با دیگران صحبت نکردند.

ع) شفا پسری دیوزده (۹:۳۷-٤۳الف)

۹:۳۷-۳۹ عیسی و شاگردان روز بعد از کوه جلال به دشت انسان‌های محتاج بازگشتند. همیشه لحظاتی از شور وشعف روحانی در زندگی هست، اما خدا با دوره‌ای از مشقت و کار روزانه تعادل را برقرار می‌سازد. از میان آن گروهی که او را استقبال نمودند پدری پریشان خاطر بیرون آمده، از عیسی التماس نمود که به پسر دیوزده او کمک کند. او یگانه پسر و تنها دلخوشی او بود. پس چه اندوه وصف ناپذیری آن پدر در خود داشت چرا که می‌دید پسرش در تسخیر ناشی از دیوزدگی شده است. این تشنج‌ها بدون اینکه هشدار دهند رخ می‌دادند. آن پسر فریاد می‌زد و پس کف از دهانش بیرون می‌آمد. آن دیو تنها پس از تقلا و تلاشهای هراس انگیز از سوی پسر از او جدا می‌شد و او را کوفته و فشرده رها می‌کرد.

۹:٤۰ این پدر آشفته قبلاً برای کمک نزد شاگردان رفته بود ولی آنها قدرت آن را نداشتند. چرا شاگردان قادر نبودند به او کمک کنند؟ شاید آنها در خدمت خود حرفه‌ای شده بودند. شاید آنها می‌پنداشتند بدون

ممارست روحانی می‌توانند روی خدمت پر از روح خود حساب کنند. شاید خیلی چیزها را بی‌اهمیت می‌پنداشتند.

۴۱:۹ خداوند عیسی از دیدن این منظره رقت بار محزون گردید او بدون اینکه شخص خاصی را در آن جمع خطاب کند گفت: "ای فرقه بی‌ایمان کج‌روش." شاید مقصود او شاگردان، مردم، پدر یا به طور کلی همه آنها بود. آنها همه علی‌رغم اینکه می‌توانستند بر قدرت بی‌نهایت او توکل کنند اما در برابر نیازهای بشر ناتوان بودند. او تا به کی باید با آنها می‌بود و آنها را تحمل می‌کرد؟ سپس به آن پدر گفت: "پسر خود را اینجا بیاور."

۴۲:۹–۴۳ الف هنگامی که آن پسر نزد عیسی می‌آمد، دیو او را گرفته و به سختی او را به زمین افکند. اما عیسی تحت تاثیر نمایش قدرت روح ابلیس قرار نگرفت، بی‌ایمانی مردم بود که مانع پیشرفت او می‌شد نه قدرت دیو. او آن روح خبیث را بیرون کرده، طفل را شفا بخشید، و به پدرش سپرد. مردم همه متحیر شدند. آنها دریافتند که خدا معجزه‌ای انجام داده است و در آن معجزه بزرگی خدا را دیدند.

غ) پسر انسان مرگ و قیام خود را پیشگویی می‌کند (۴۳:۹ب–۴۵).

۴۳:۹ب–۴۴ شاید شاگردان ترجیح می‌دادند استاد آنها به انجام معجزات ادامه دهد تا اینکه تمامی ملت اسرائیل فریاد زده او را بعنوان پادشاه خود اعلام کنند. خداوند برای اینکه ذهن آنها را از این اشتباه باز دارد باز هم به آنها یادآوری نمود که پسر انسان باید به دستهای مردم تسلیم شود، یعنی به دست مردم کشته شود.

۴۵:۹ چرا آنها این پیشگویی را درک نکردند؟ تنها به این خاطر که این باور قدیمی را در ذهن داشتند که سیمای یک قهرمان محبوب است. طبق افکار و باور آنها مرگ مسیح شکست محسوب می‌شد. امید آنها آن قدر قوی بود که قادر نبودند حتی لحظه‌ای هم عقیده مخالف آن را در سر بپرورانند. این خدا نبود که حقیقت را از آنها پنهان نگاه داشته بود، بلکه خود آنها نمی‌خواستند باور کنند. حتی ترسیدند که توضیح آن را بپرسند، گوئی که می‌ترسیدند، ترسشان عیان شود!

ف) بزرگی حقیقی در ملکوت (۴۶:۹–۴۸)

۴۶:۹ شاگردان نه تنها انتظار داشتند که ملکوت پرجلال خداوند به زودی برقرار گردد، بلکه به دنبال بزرگی در ملکوت نیز بودند. آنها در میان خود بر سر این موضوع بحث می‌کردند که کدام یک از آنها بزرگتر است.

۴۷:۹–۴۸ عیسی که می‌دانست آن سئوال آنها را آشفته ساخته، طفل کوچکی را نزد خود آورد و گفت هرکس که طفل کوچکی را به نام او قبول کند. در نگاه اول، به نظر نمی‌رسد که سخن او ارتباطی با این سئوال شاگردان که چه کسی در میانشان بزرگتر است، داشته باشد. اما اگر چه آشکار نیست، به نظر ارتباط معنایی آن چنین باشد: بزرگی حقیقی در محبت کردن به کوچکترین‌ها است، به ناتوانان، به کسانی که دنیا آنها را نادیده انگاشته است. بنابراین هنگامی که عیسی گفت: "هر که از جمیع شما کوچکتر باشد، همان بزرگ خواهد بود"

مقصودش کسانی بود که خود را فروتن می‌سازند تا دست ایمان‌دارانی که تحقیر شده‌اند، بی‌اهمیت هستند، و یا از نظرها پنهان هستند را بگیرند.

در متی ۱۸:٤ خداوند گفته است که بزرگترین شخص در ملکوت آسمان کسی است که خود را همچون طفلی فروتن سازد. اینجا در انجیل لوقا موضوع بر سر یکی دانستن خود با کوچکترین‌ها در میان فرزندان خدا است. در هر دو مورد، فروتنی مهم است، همان کاری که نجات‌دهنده خود انجام داد.

ق) پسر انسان فرقه‌گرایی را منع می‌کند (۹:٤۹-۵۰)

۹:٤۹ به نظر این واقعه رفتاری را به تصویر می‌کشد که خداوند از شاگردان خود خواست تا از آن اجتناب ورزند. آنها شخصی را یافته بودند که به نام عیسی دیوها را اخراج می‌کند. آنها آن شخص را منع نمودند به خاطر اینکه یکی از پیروان آنها نبود. به عبارتی دیگر، نمی‌خواستند فرزندی از فرزندان خداوند را به نام او بپذیرند. آنها متعصب و تنگ نظر بودند. آنها باید خوشحال می‌شدند. که دیوی از شخصی خارج شده است. آنها نباید هیچگاه نسبت به شخص و گروهی که بیشتر از آنها دیو خارج می‌کند حسادت ورزند. اما همان شاگرد باید در برابر خواسته‌های خودخواهانه خود می‌ایستاد، در برابر انحصاری کردن قدرت و اقتدار روحانی.

۹:۵۰ عیسی به او گفت: "او را ممانعت مکنید زیرا هر که ضد شما نیست با شماست." تا آنجائی که به شخص و کار مسیح مربوط می‌شود، میانه بی‌طرفی وجود ندارد. اگر انسان‌ها با مسیح نیستند، بر ضد او هستند. اما هنگامی که سخن از خدمت مسیحی به میان می‌آید ای. ال. ویلیامز (A. L. Williams) می‌گوید:

مسیحیان پرتلاش باید به یاد داشته باشند هرگاه که دیگران به نام مسیح هر کاری انجام می‌دهند، به طور کلی باید هدف او را پیش ببرند.... پاسخ استاد حقیقت وسیع و دور از دسترسی را در برداشت. هیچ جامعه زمینی هر چند هم مقدس قادر نخواهد بود صرفاً مدعی قدرت الهی‌ای باشد که از استفاده درست و وفادارانه از نام او جدا باشد.

۷- شدت گرفتن مخالفت با پسر انسان (۹:۵۱-۱۱:٥٤)

الف) سامره پسر انسان را نمی‌پذیرد (۹:۵۱-٥٦)

۹:۵۱ زمان صعود عیسی به آسمان نزدیک می‌شد. او به خوبی به این امر واقف بود. او هم‌چنین می‌دانست که صلیب نیز در این بین قرار دارد، از این رو با عزمی راسخ به سوی اورشلیم و هر آنچه در آنجا به انتظارش بود حرکت کرد.

۹:۵۲-۵۳ یکی از بلاد سامریان که بر سر مسیر او بود نسبت به پسر خدا روی خوشی نشان نداد. مردم می‌دانستند که او عازم اورشلیم است، از این رو دلیل کافی برای نپذیرفتن او داشتند. گذشته از اینها بین سامیران و یهودیان نفرت شدیدی وجود داشت. تعصب، روح کوته نظر، دیدگاه جدایی طلبانه و غرور افراطی آنها

باعث شده بود که خداوند جلال را نپذیرند.

۹:۵٤-۵٦ یعقوب و یوحنا آن قدر از این عمل بی‌ادبانه آنها خشمگین شده بودند که پیشنهاد کردند آتش... از آسمان باریده آنها را نابود سازد. عیسی بی‌درنگ آنها را سرزنش کرد. او نیامده بود تا جان مردم را هلاک سازد بلکه تا نجات دهد. این سال پسندیده خداوند بود، و نه روز انتقام برای خدای ما. ویژگی آنها باید فیض باشد و نه انتقام جویی.

ب) موانع شاگردی (۹:۵۷-٦۲)

۹:۵۷ ما در این آیات با سه به اصطلاح شاگرد آشنا می‌شویم که سه مانع اصلی بر سر راه شاگردی خالصانه را به تصویر می‌کشند. اولین شخص کاملاً به خود اطمینان داشت که می‌خواهد عیسی را هر جا که او می‌رود متابعت نماید. او صبر نکرد که در این امر خوانده شود، بلکه با شتابزدگی در این راه داوطلب شد. او اعتماد به نفس و اشتیاق نابجا داشت و از بهائی که باید می‌پرداخت اطلاعی نداشت.

۹:۵۸ با یک نگاه به نظر نمی‌رسد که پاسخ عیسی با خواسته آن شخص ارتباطی داشته باشد. با این حال، در واقع ارتباطی بسیار نزدیک وجود دارد. عیسی در جواب او می‌گفت، "آیا می‌دانی متابعت از من به چه معنا است؟ پیروی از من یعنی ترک آسایش و رفاه زندگی. من حتی خانه‌ای ندارم که آن را از آن خود دانم. زمین نمی‌تواند وسایل آسایش مرا فراهم آورد. روباهان و مرغان هوا از نظر برخوردار بودن از امنیت و آسایش طبیعی نسبت به من وضعیت بهتری دارند. آیا باز هم مایل هستی مرا متابعت نمایی، حتی اگر به معنای از دست دادن چیزهایی باشد که حق مسلم شما است؟" هنگامی که می‌خوانیم پسر انسان را جای سر نهادن نیست، گویی دلمان برای او به رحم می‌آید. یکی از مفسران چنین اظهار می‌دارد: "او به ترحم شما نیازی ندارد. دلتان برای خودتان به رحم آید، چرا که اگر خانه‌ای دارید، از سویی عیسی شما را می‌خواند تا به مکانهای بلند دنیا بروید خانه شما مانع رفتن شما می‌شود." ما دیگر درباره آن مرد نمی‌شنویم و تنها می‌توانیم چنین فرض کنیم که او مایل نبود آسایش و رفاه زندگی را به بهای پیروی از پسر خدا از دست بدهد.

۹:۵۹ شخص دوم دعوت عیسی به پیروی از او را شنید. او مشتاق بود که همراه او برود، اما باید ابتدا کاری را انجام می‌داد. او می‌خواست که برود و پدر خود را دفن کند. به آنچه او گفت توجه نمایید. "خداوندا، اول مرا رخصت ده..." به عبارتی دیگر، "خداوندا..... اول من." او عیسی را خداوند خواند، اما در حقیقت او خواسته‌ها و تمایلات خود را در اولویت قرار داد. واژه‌های "خداوند" و "اول من"، به طور کلی با هم ضدیت دارند، ما تنها باید یکی از آنها را انتخاب نماییم. چه پدر او مرده بود و یا اینکه پسر در خانه منتظر مرگ او بود، موضوع هیچ فرقی نمی‌کرد، او اجازه داده بود تا چیز دیگری بر دعوت عیسی سبقت جوید. البته احترام قائل شدن برای شخصی که فوت کرده یا پدری که در حال مرگ است امری است بجا و شایسته، اما هنگای که هر شخص یا هر چیز دیگری بر مسیح سبقت جوید، بدون تردید گناه است. این شخص کار دیگری داشت، شاید

بگوییم، حرفه، شغل... و این امر او را از مسیر شاگردی خالصانه دور نگاه می‌داشت.

۶۰:۹ خداوند با این سخن تفکر دو سوگرای او را توبیخ کرد، "بگذار مردگان خود را دفن کنند. اما تو برو و به ملکوت خدا موعظه کن." شخصی که در روح مرده است می‌تواند مردگان در جسم را دفن کند، اما او نمی‌تواند انجیل را موعظه نماید. شاگردان نباید به کارهائی که نجات یافتگان هم به مانند مسیحیان انجام می‌دهند اولویت ببخشند. شخص ایمان‌دار باید اطمینان حاصل نماید که نمی‌تواند خود را از هدف اصلی زندگی خود دور نگاه دارد. کار اصلی او پیشبرد هدف مسیح بر روی زمین است.

۶۱:۹ سومین شخص که به گمان خود شاگرد بود، مانند آن شخص اول بود که می‌خواست از مسیح متابعت نماید. او با بیان این تناقض که "خداوندا... اول من" همانند شخص دوم بود. او ابتدا می‌خواست با خانواده‌اش وداع نماید. این تقاضای او معقول و شایسته بود، اما حتی احترامات معمول زندگی اگر بر اطاعت کامل و بیدرنگ مقدم باشد اشتباه خواهند بود.

۶۲:۹ عیسی بدو گفت به محض اینکه دست خود را به شخم زدن دراز کرد، دیگر نباید به پشت سر خود نگاه کند، و اگر نه شایسته ملکوت خدا نخواهد بود. پیروان مسیح نه از عناصر سست زمان و نه از احساسات خیال انگیز ساخته شده‌اند، فکر و خیال خانواده و فرزندان هر چقدر هم که مشروع و قانونی باشند، نباید آنها را از ترک کامل همه چیز برا ی او باز دارند، مقصود از عبارت "شایسته ملکوت خدا نمی‌باشند" نجات نیست، بلکه خدمت است. اصلاً مساله بر سر ورود به ملکوت نیست بلکه خدمت در ملکوتی که بدان داخل گشته‌ایم. شایستگی ما برای ورود به ملکوت در شخص و کار خدا و عیسی است. با ایمان به او این شایستگی را کسب می‌کنیم.

پس ما سه مانع مهم بر سر راه شاگردی داریم که در این اشخاص به تصویر کشیده شده‌اند:

۱. رفاه مادی

۲. شغل یا کار

۳. خانواده و دوستان

عیسی باید بدون وجود هیچ رقیبی بر قلبمان سلطنت کند. تمام دلبستگی‌ها و وفاداری‌ها باید در مرحله دوم قرار گیرند.

پ) اعزام هفتاد نفر (۱۰:۱-۱۶)

۱۰:۱-۱۲ این تنها واقعه در اناجیل است که خداوند هفتاد شاگرد را اعزام می‌کند. این رویداد شباهت بسیاری به ماموریت دوازده شاگرد در انجیل متی باب ۱۰ دارد. با این حال، در آنجا شاگردان به نواحی شمالی اعزام می‌شوند، در حالی که در اینجا این هفتاد نفر به سوی جنوب و به مسیری که خداوند از آن به سوی اورشلیم می‌رفت اعزام می‌شوند. به نظر هدف از این ماموریت آن بود که راه را برای سفر خداوند از قیصریه

فیلیپس به شمال، از طریق جلیل و سامره، در امتداد اردن، و به سوی جنوب از طریق بیریه سپس بازگشت به اورشلیم از طریق آماده سازد.

گرچه خدمت و ماموریت آن هفتاد تن گذرا و موقتی بود، با این حال فرامین خداوند به این مردان بسیاری از اصول زندگی را در برمی‌گیرد که در زندگی مسیحیان در هر عصری کاربرد دارد.

برخی از این اصول را می‌توان بدین شکل خلاصه نمود:

۱- او آنها را جفت، جفت فرستاد (آیه ۱). این امر شهادت کافی را مهیا می‌سازد. "به گواهی دو سه شاهد، هر سخن ثابت خواهد شد." (۲-قرنتیان ۱۳:۱).

۲. خادم خداوند باید همیشه دعا کند که او عمله‌ها برای حصاد زمین بیرون نماید (آیه ۲). همیشه نیاز از تعداد عمله‌ها بیشتر است. مبرهن است که ما به هنگام دعا برای عمله‌ها باید خود نیز مشتاق به رفتن باشیم. توجه کنید که درخواست کنید (آیه ۲)، بروید (آیه ۳).

۳. شاگردان عیسی به محیطی متخاصم اعزام شدند (آیه ۳). در ظاهر آنها به مانند بره در میان گرگان بی‌دفاع بودند. نمی‌توان انتظار داشت که دنیا شاهانه از آنها پذیرایی کند، بلکه جفا ببینند و حتی کشته شوند.

٤. نباید اجازه داد فکر آسایش شخصی در سر پرورانده شود (آیه ٤ الف). "کیسه و توشه دان و کفشها با خود برمدارید." کیسه از پس‌اندازهای مالی سخن می‌گوید. توشه‌دان از ذخیره غذا سخن می‌گوید. مقصود از کفش‌ها هم می‌تواند کفش اضافی باشد، یا کفشی که راحتی بیشتر را فراهم می‌کند. هر سه از فقری سخن می‌گویند که گرچه چیزی ندارد، اما همه چیز دارد و بسیاری را غنی می‌سازد (۲-قرنتیان ٦:۱۰).

۵. "هیچ کس را در راه سلام منمایید" (آیه ٤ ب). خادمین مسیح نباید وقت خود را بر سر احوال‌پرسی‌های سنتی که آن زمان در مشرق زمین مرسوم بود تلف نمایند. در حالی که باید در عین ادب و نیکی رفتار نمایند، باید وقت خود را صرف اعلان پرجلال انجیل نمایند تا سخنان بیهوده. وقتی برای تاخیر نیست.

٦. هر جا که با روحی خوش از آنها استقبال شد باید می‌پذیرفتند (آیات ۵-٦). اگر تحیات اولیه آنها را با روی خوش پذیرفتند، سپس آن میزبان ابن‌السلام خواهد بود. او انسانی است که سلامتی از ویژگی‌های اوست و کسی است که پیغام سلامتی را می‌پذیرد. اگر شاگردان را نپذیرفتند، آنها نباید ناامید شوند، سلامتی آنها به سوی خودشان راجع می‌شود. به عبارتی عمل آنها بیهوده نبوده بلکه دیگران آن را دریافت خواهند نمود.

۷. شاگردان باید در اولین خانه‌ای که از آنها پذیرایی کردند توقف می‌کردند (آیه ۷). شاید از خانه به خانه رفتن باعث می‌شد چنین به نظر برسند که به دنبال پذیرایی باشکوه‌تر هستند، در حالی که باید ساده و قدرشناس می‌زیستند.

۸. آنها نمی‌بایست نسبت به آشامیدنی و غذائی که پیش رویشان می‌گذاشتند تردیدی به دل راه دهند (آیه ۷). آنها به عنوان خادمین خداوند حق داشتند به حد نیاز خود بخورند.

۹. شهرها و روستاها نیز به مانند اشخاص یا هواخواه خداوند بودند و یا برعلیه او (آیات ۸-۹). اگر

منطقه‌ای پیغام را پذیرفت، شاگردان باید آنجا موعظه کرده، میهمان نوازی آنها رامی‌پذیرفتند، و برکات انجیل را برای آنها به ارمغان می‌آوردند. خادمین مسیح باید آنچه پیش آنها گذارند بخورند، نه اینکه از غذایشان ایراد گرفته باعث رنجش اهل خانه شوند. و سرانجام اینکه غذا موضوع اصلی زندگی آنها نیست. شهرهائی که پیغام خداوند را می‌پذیرند، همیشه ساکنان بیمار و گناهکارش شفا خواهند یافت. هم‌چنین پادشاه به آنها بسیار نزدیک است (آیه ۹).

۱۰. ممکن است شهری انجیل را نپذیرد و سپس از امتیاز شنیدن دوباره آن محروم خواهند شد(آیات ۱۰–۱۲). در نقشه خدا زمانی خواهد رسید که پیغام انجیل برای آخرین بار شنیده خواهد شد. انسان‌ها نباید انجیل را به بازی بگیرند، چرا که ممکن است تا به ابد از آنها گرفته شود. نوری که پذیرفته نشود، نوری است که انکار می‌شود. شهرها و روستاهائی که افتخار شنیدن پیغام انجیل به آنها داده می‌شود و آن را نمی‌پذیرند داوری بسیار سخت‌تری از شهر سدوم خواهند داشت. هر چه امتیاز بیشتر باشد مسئولیت هم بیشتر خواهد بود.

۱۳:۱۰–۱٤ پس از اینکه عیسی این سخنان را گفت، سه شهر جلیل را که نسبت به شهرهای دیگر امتیاز بالاتری داشتند به یاد آورد. این شهرها معجزات او را در خیابانهای خود مشاهده کرده بودند. آنها تعالیم ارزشمند او را شنیده بودند. با این حال کاملاً او را طرد کردند. اگر معجزاتی که او در خورزین و بیت‌صیدا انجام داد در صور و صیدون قدیم ظاهر می‌شد، این شهرهای ساحلی به توبه عمیقی فرو می‌رفتند. از آنجائی که شهرهای جلیل به اعمال عیسی اعتنایی نکردند، داوری بر آنها حتی از صور و صیدون هم سخت‌تر خواهد بود. حقیقت تاریخی این است که، خورزین و بیت‌صیدا آنچنان ویران گردیده‌اند که امروزه نمی‌توان محل دقیق آنها را باز شناخت.

۱۵:۱۰ پس از اینکه عیسی به ناصره رفت، کفرناحوم موطن او گردید. این شهر به خاطر امتیازی که داشت سر به آسمان افراشته بود. اما او بارزترین چهره شهر خود را حقیر شمرد و فرصت را از دست داد. از این رو در روز داوری تا به جهنم سرنگون خواهد شد.

۱٦:۱۰ عیسی با بیان اینکه آنها فرستاده‌های وی هستند سخنان خود را به پایان رساند. نپذیرفتن آنها به مثابه نپذیرفتن مسیح بود، و نپذیرفتن او به مثابه نپذیرفتن خدای پدر بود.

رایل این موضوع را چنین تفسیر می‌کند:

در عهدجدید شاید هیچ سخنی در باب شأن عمل خادم وفادار و گناه آن کسانی که پیغام انجیل را از او نمی‌پذیرند راسخ‌تر از این نباشد. باید به یاد داشته باشیم که مخاطب این سخن دوازده رسول نیستند، بلکه آن هفتاد شاگرد که از نام و عاقبت آنها چیزی نمی‌دانیم. اسکات چنین اظهار می‌دارد "نپذیرفتن فرستاده، و یا تحقیر وی، توهین به پادشاهی است که این ماموریت را به وی سپرده است، و توهین به کسی که این شاگرد نماینده اوست. رسولان و هفتاد شاگرد فرستاده‌ها ونماینده‌های مسیح بودند، و کسانی که آنها را نپذیرفته و تحقیر نمودند در حقیقت او را نپذیرفته و تحقیر کرده‌اند."

ت) بازگشت هفتاد تن (۱۰:۱۷-۲٤)

۱۰:۱۷-۱۸ پس از اینکه آن هفتاد نفر از ماموریت خود برگشتند، با شور وشعف گفتند که حتی دیوها هم اطاعت آنها می‌کردند. پاسخ عیسی را می‌توان به دو منظور برداشت کرد. ابتدا ممکن است بدین معنا باشد که او در موفقیت آنها سقوط نهایی شیطان از آسمان را دید. جمیسون (Jamieson)، فاوست (Fausset) و براون (Brown) سخن او را چنین تعبیر کرده‌اند:

من در این ماموریت به دنبال شما آمدم و پیروزی آن را مشاهده کردم، در حالی که شما از اطاعت دیوها به نام من متعجب بودید، چشم اندازی باشکوه‌تر در برابر دیدگان من گشوده شد، شیطان همچون تیر آتشینی ناگهان از آسمان به زمین افکنده شد! سقوط شیطان از آسمان دیده شد.

این سقوط شیطان تا به آینده نیز ادامه خواهد داشت. میکائیل و فرشتگانش او را از آسمان بیرون خواهند افکند (پیدایش ۱۲:۷-۹). این امر به هنگام دوره مصیبت و پیش از سلطنت پرجلال مسیح بر روی زمین واقع خواهد شد.

دومین تفسیر ممکن از سخنان عیسی این است که آن را هشداری در برابر غرور بپنداریم. گویی او چنین می‌گوید که: "آری، شما کاملاً خودسر هستید زیرا حتی دیوها اطاعت شما می‌کنند. اما به خاطر داشته باشید- غرور سرچشمه گناه است. نتیجه سقوط لوسیفر (شیطان) غرور بود که باعث شد از آسمان بیرون افکنده شود. ببینیدکه شما از این خطر اجتناب ورزیدید."

۱۰:۱۹ خداوند به شاگردان خود در برابر نیروهای شریر قوت بخشیده بود. آنها در ماموریت خود در برابر حملات مصون بودند. در مورد تمام خادمین خدا این موضوع صادق است که همه آنها در حفاظت هستند.

۱۰:۲۰ اما آنها نباید به خاطر قدرت داشتن بر ارواح شادی می‌کردند، بلکه بیشتر باید از نجات خود شادمان می‌شدند. به هنگام موفقیت در خدمت مسیحی خطرات زیرکانه‌ای آنها را تهدید می‌کند، اما این حقیقت که نامهای ما در آسمان مرقوم است برای ما یاد آور دینی است که به خدا و پسرش داریم. بهتر آن است که به خاطر نجاتی که فیض بر ایمان به ارمغان آورده شادی نماییم.

۱۰:۲۱ عیسی که توده مردم او را از خود راندند، به پیروان خود نگریست و در روح وجد نموده، پدر را به خاطر حکمت بی‌همتایش سپاس گفت. آن هفتا د نفر از دانایان و خردمندان جهان نبودند. آنها نخبگان و دانشمندان روزگار خود نبودند. بلکه کودکانی بیش نبودند! آنها کودکانی با ایمان سرسپرده بودند که اطاعت محض می‌کردند. نخبگان برای سعادت خود به اندازه کافی حکیم، زیرک و دانشمند بودند. غرور چشم آنها را به سوی ارزش حقیقی فرزند محبوب خدا بسته بود. خدا توسط کودکان است که می‌تواند به طرز چشمگیری کار کند. خداوندمان به خاطر تمام کسانی که پدر به او بخشیده بود، و برای موفقیت زود هنگام آن هفتاد تن که نویدی بر سقوط ابدی شیطان بود خدا را سپاس گفت.

۲۲:۱۰ پدر همه چیز را به پسر سپرده بود، چه در آسمان و زمین و چه در اعماق زمین. خدا تمام جهان راتحت قدرت پسرش قرار داده بود. هیچ کس نمی‌شناسد که پسر کیست جز پدر. در تجسم رازی نهفته است که هیچ کس جز پدر نمی‌تواند آن را درک کند. اینکه خدا چگونه توانسته است در جسم انسان ساکن گردد، فراتر از فهم و درک مخلوق است. کسی نمی‌داند که پدر کیست، غیر از پسر و هر که پسر بخواهد بر او مکشوف سازد.

خدا نیز فراتر از فهم بشر است. پسر کاملاً او را می‌شناسد، و پسر او را بر ضعیفان، و بر حقیرانی که به او ایمان دارند مکشوف ساخته است (۱ قرن ۱:۲۶–۲۹). آنانی که پسر را دیده‌اند، پدر را دیده‌اند. پسر یگانه‌ای که در آغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد (یوحنا ۱:۱۸).

کلی (Kelly) می‌گوید: "پسر، پدر را آشکار می‌سازد، اما آنگاه که انسانی تلاش می‌کند تا گره از معمای حل نشدنی جلال مسیح بگشاید، همیشه رشته‌های ذهنش از هم گسسته می‌شوند."

۲۳:۱۰–۲٤ خداوند در خلوت به شاگردان خود گفت که در روزهایی زندگی می‌کنند که دیگر نظیرش یافت نمی‌شود. انبیا و پادشاهان عهدعتیق می‌خواستند روزهای ظهور مسیحا را بنگرند، اما ندیدند. خداوند عیسی در اینجا ادعا می‌کند که همان شخصی است که انبیای عهدعتیق چشم به انتظارش بودند، یعنی مسیح موعود. شاگردان این افتخار را داشتند تا معجزات امید اسرائیل را ببینند و تعالیم او را بشنوند.

ث) فقیه و سامری نیکو (۱۰:۲۵–۳۷)

۲۵:۱۰ احتمالاً آن فقیه که در زمینه تعالیم شریعت موسی خبره بود صادقانه این سوال را مطرح نکرد. او سعی داشت نجات‌دهنده را فریب داده او را بیازماید. شاید گمان کرد که خداوند شریعت را رد کند. عیسی در نظر او استادی بیش نبود، و حیات جاودانی برای او دست یافتنی بود یا اینکه خود را سزاوار آن می‌دانست.

۲۶:۱۰–۲۸ خداوند در پاسخ خود تمام این چیزها را مدنظر قرار داد. اگر آن فقیه، فروتن و صبور بود، نجات‌دهنده صریح‌تر به او پاسخ می‌گفت. تحت این شرایط، عیسی توجه او را به سوی تورات معطوف نمود. تورات چه چیزی را می‌طلبید؟ آن از انسان می‌خواست تا خداوند را به عالی‌ترین شکل ممکن محبت نماید، و همسایه خود را مثل نفس خود. عیسی به او گفت که اگر چنین کند زیست خواهد نمود.

در نگاه اول، چنین به نظر می‌رسد که خداوند نجات توسط حفظ احکام شریعت را تعلیم می‌داد. ده فرمان به قومی عطا شده بود که گناهکار بودند. هدف شریعت نجات از گناه نیست، بلکه تا گناه را بشناساند. وظیفه شریعت این است که به انسان نشان دهد که چقدر گناهکار است.

غیرممکن است که انسان گناهکار خدا را با تمام دل خود محبت نماید و همسایه خود را مثل نفس خود دوست بدارد. اگر می‌توانست این کار را از بدو تولد تا به هنگام مرگ خود انجام دهد، دیگر به نجات نیازی نداشت. او دیگر گم شده نبود. بلکه حتی جزای او عمری طولانی بر روی زمین بود و نه حیات جاودان در

آسمان. تا هنگامی که او بدون گناه می‌زیست، او به حیات خود ادامه می‌داد. حیات ابدی تنها برای گناهکارانی است که به گم شده بودن خود و اینکه فیض خدا آنها را نجات داده اعتراف میکنند.

بنابراین این سخن عیسی، "چنین بکن که خواهی زیست" کاملاً مشروط بود. اگر اشاره به شریعت بر آن فقیه تاثیر می‌گذاشت، او می‌گفت، "اگر این همان چیزی است که خدا از ما می‌خواهد، پس من گم شده ناتوان و ناامید هستم. من خود را به محبت و رحمت تو میسپارم. با فیض خود مرا نجات ده!"

۲۹:۱۰ او بجای گفتن این موضوع خواست خود را عادل شمارد. چرا باید چنین می‌کرد؟ کسی او را محکوم نکرده بود. او به خطا کار بودن خود آگاه بود و دل او با غرور به مقاومت برخاست. او پرسید "همسایه من کیست؟" این سئوال او ترفندی بود تا از گرفتار شدن بگریزد.

۱۰:۳۰-۳۵ خداوند عیسی در پاسخ به آن سئوال داستان سامری نیکو را تعریف کرد. جزئیات داستان برای ما بسیار آشنا هستند. قربانی راهزنان (قریب به یقین یک یهودی) نیم مرده بر سر راه اریحا افتاده بود. کاهن یهودی و لاوی از کمک به او سرباز زدند، شاید می‌ترسیدند که دسیسه‌ای در کار باشد، یا می‌ترسیدند اگر توقف کنند، آنها هم مورد حمله راهزنان قرار گیرند. تنها یک سامری منفور بود که به کمک او شتافت، او که کمک‌های اولیه را به او رسانید. و او را به کاروانسرایی برده، برای حفظ سلامتی او تدارک لازم را دید. همسایه سامری، یک یهودی نیازمند بود.

۱۰:۳٦-۳۷ سپس نجات‌دهنده سئوال گریز ناپذیر خود را پرسید. کدام یک از این سه نفر ثابت کردند که همسایه آن شخص ناتوان هستند؟ مسلماً آنکه بر او رحمت کرد. بله البته. پس آن فقیه باید می‌رفت و همچنان می‌کرد. "اگر یک سامری ثابت کرد که با رحمت رساندن به یک یهودی می‌تواند همسایه واقعی او باشد، پس همه انسان‌ها همسایه هستند."

چندان دشوار نیست که در کاهن و لاوی تصویری از عجز و ناتوانی شریعت در کمک رساندن به گناهکار مرده را مشاهده نماییم، تورات امر کرده بود "همسایه خود را همچون نفس خود محبت نما"، اما قدرت انجام این کار را عطا نکرده بود و هم‌چنین چندان دشوار نیست که سامری نیکو را همان خداوند عیسی بپنداریم که نزد ما آمد، ما را از گناهانمان نجات داد، و برای تدبیری کامل در زمین و آسمان و تا به ابدیت اندیشید. کاهنان و لاویان ما را ناامید می‌کنند اما سامری نیکو هیچگاه ما را ناامید نمی‌کند.

در داستان سامری نیکو تغییری ناگهانی را می‌توانیم مشاهده کنیم.این داستان با این سئوال آغاز می‌شود که "همسایه تو کیست؟" اما با طرح این سئوال که "چه کسی را همسایه خود می‌دانی؟" به پایان می‌رسد.

ج) مریم و مرتا (۱۰:۳۸-٤۲)

۱۰:۳۸-٤۱ اکنون خداوند به کلام خدا و دعا به عنوان دو ابزار مهم برای یافتن برکت نگاه می‌کند (۱۰:۳۸-۱۱:٥٤).

مریم نزد پایهای عیسی نشسته کلام او را می‌شنید در حالی که مرتا به خاطر تدارک و پذیرایی از میهمان باشکوه مضطرب می‌بود. مرتا از خداوند خواست خواهر خود را به خاطر عدم کمک رساندن به او سرزنش نماید، اما عیسی به نرمی مرتا را به خاطر بی‌تاب بودنش سرزنش نمود!

۴۲:۱۰ خداوند ما علاقه را بر خدمت مغتنم می‌شمارد. ممکن است خدمت به خاطر غرور و خودستایی خدشه‌دار شود. مشغله‌ها به خودی خود آن یک چیز لازم نیستند، آن نصیب خوب که گرفته نخواهد شد. سی. ای کوتس (C. A. Coates) این موضوع را چنین تفسیر می‌کند: "خداوند می‌خواهد ما را از مرتا به مریم تبدیل نماید، همان گونه که او می‌خواهد ما را از فقیهان به همسایگان تبدیل کند."

چارلز اردمان (Charles R. Erdman) چنین می‌نویسد:

در حالی که خداوند برای آنچه برای او تدارک می‌بینیم ارزش قایل است، اما می‌داند که نیاز اولیه ما این است که نزد پایهای او نشسته اراده او را بیاموزیم، سپس در کارهایمان آرام. متین و پرمحبت خواهیم بود، و سرانجام اینکه خدمت ما به کمال خدمت مریم خواهد رسید، هنگامی که در صحنه‌ای دیگر او بر پایهای مسیح مرهم نهاد که هنوز هم عطر خوش آن دنیا را پرساخته است.

چ) دعای شاگردان (۱۱:۱-۴)

بین بابهای ۱۰ و ۱۱ محدوده زمانی‌ای است که یوحنا ۹:۱-۲۱:۱۰ آن را پوشش می‌دهد.

۱:۱۱ این عبارات اشاره‌ای دیگر از اشارات مکرر لوقا به دعا در زندگی خداوند مان است. این موضوع با هدف لوقا که همانا معرفی مسیح به عنوان پسر انسان که همیشه به خدای پدر متکی است مطابقت دارد. شاگردان دریافته بودند که دعا در زندگی عیسی یک نیروی حقیقی و مهم است. آنها با شنیدن دعای او به دعا کردن ترغیب شدند. و بدینسان یکی از شاگردانش از او خواست که دعا کردن را به آنها تعلیم دهد. او نگفت "به ما تعلیم ده که چگونه دعا کنیم" بلکه "دعا کردن را به ما تعلیم ده." با این حال این درخواست او هم حقیقت و هم روش را در برمی‌گرفت.

۲:۱۱ الگوئی که خداوند عیسی در اینجا به شاگردان ارایه می‌کند تا حدی با دعای معروف خداوند در انجیل متی تفاوت دارد. این تفاوتها همه هدف و معنایی دارند. هیچ‌یک از آنها بی‌اهمیت نیستند.

بیش از هر چیز، خداوند به شاگردان خود آموخت که خدا را پدر ما خطاب کنند. این رابطه نزدیک خانوادگی برای ایمان‌داران عهدعتیق بیگانه است. این بدان معنی است که اکنون ایمان‌داران باید خدا را پدر آسمانی عزیز برشمرند. سپس می‌آموزیم که نام خدا باید مقدس خوانده شود. این امر بیانگر اشتیاق دل ایمان‌دار بر اینکه او باید تکریم شود، مقدس خوانده شده و پرستیده شود است. در این خواهش که، "ملکوت تو بیاید"، آن روزی را مشاهده می‌کنیم که به زودی خدا نیروهای شریر را درهم کوبیده، و در شخص مسیح بر تمامی زمین سلطنت خواهد کرد، جائی که اراده او چنانکه در آسمان است کرده خواهد شد.

۳:۱۱ درخواست کنندگان که آموخته‌اند ابتدا ملکوت خدا و عدالت او را بطلبند، حال می‌آموزند که نیازها و خواسته‌های شخصی خود را مطرح نمایند. نیاز همیشگی به غذا، چه روحانی و چه جسمانی، به زبان آورده می‌شود. زندگی ما باید روز به روز به او متکی باشد، و او را منشا هر چیز خوب بدانیم.

٤:۱۱ سپس دعا برای بخشش گناهان راپیش رو داریم، که بر این حقیقت استوار است که ما روح بخشنده را بر دیگران روشن ساخته‌ایم. مبرهن است که این موضوع به مثابه بخشش مجازات گناه نیست. آن بخشش بر مبنای عمل کامل مسیح بر جلجتا استوار است، و تنها با ایمان حاصل می‌شود. اما در اینجا ما با بخشش پدرانه و دولتی سروکار داریم. پس از اینکه نجات یافتیم خدا همچون فرزندانش به ما می‌نگرد. اگر او در قلبمان روحی بی‌گذشت و سخت دل بیابد، تا هنگامی که شکسته و فروتن نشده و با او مشارکت نداشته باشیم ما را تنبیه خواهد کرد. این بخشش بیشتر از مشارکت با خدا نشات می‌گیرد تا روابط انسانی.

این خواهش که "و ما را در آزمایش میاورد" برای برخی نمایانگر مشکلات است. ما می‌دانیم که خدا هیچگاه کسی را به گناه وسوسه نمی‌کند. اما او به ما اجازه می‌دهد که در زندگی از میان امواج مشکلات و تجربیات مجبور نمائیم، و اینها همه به صلاح ما هستند اینجا به نظر می‌رسد که باید همواره این را به یاد داشته باشیم که استعداد گناه کردن در ما هست. ما باید از خداوند بخواهیم که نگذارد که در گناه بیفتیم، حتی اگر خود مایل به انجام آن باشیم. باید دعا کنیم که مبادا فرصت گناه کردن و تمایل به گناه به طور همزمان بر ما واقع شود. دعا صادقانه به ما می‌گوید که ما نمی‌توانیم بر توانایی خود برای مقاومت در برابر وسوسه اعتماد کنیم. دعا با درخواست برای رهایی از شریر خاتمه می‌یابد.

ح) دو مثل در دعا (۱۱:۵-۱۳)

۱۱:۵-۸ خداوند در ادامه سخنانش در باب دعا، مثالی را مطرح می‌کند تا علاقه خدا به پاسخ به درخواستهای فرزندانش را نشان دهد. داستان در مورد مردی است که میهمانی نصف شب به خانه‌اش می‌آید. متاسفانه او غذای کافی در دسترس نداشت. از این رو نزد همسایه رفته و درب خانه او را کوبیده و سه قرص نان از او خواست. آن همسایه در ابتدا از مزاحمت او ناراحت شد و به خود زحمت برخاستن نداد. اما با این حال به سبب سروصدای ممتد این میزبان مضطرب برخاست و آنچه را که نیاز داشت به او داد.

ما باید در کاربرد این مثال از تصمیم گیریهای قطعی اجتناب ورزیم. این بدان معنا نیست که خدا از درخواستهای مصرانه ما رنجیده خاطر شود. و هم‌چنین بدین مفهوم نیست که تنها راه یافتن جواب دعا مصر بودن است.

این مثال به ما می‌آموزد که اگر انسانی به خاطر سماجت دوستش به وی کمک میکند. پس چقدر خدا مایل است که فریاد فرزندانش را بشنود.

۹:۱۱ می‌توانیم بیاموزیم که نباید از دعاهایمان مایوس گردیم."بخواه... بطلب... و بکوب..." گاهی اوقات

خدا همان بار اول به دعاهایمان پاسخ می‌دهد. اما در سایر موارد او پی از در خواستهای مکرر پاسخ می‌دهد.

خدا به دعای ما پاسخ می‌دهد:

آنگاه که دلها سست است

او هر آنچه ایمان‌داران می‌طلبند، به آنها خواهد بخشید.

اما ایمان باید اطمینانی عمیق‌تر بیاموزد.

بیاموزد که به سکوت خدا اعتماد ورزد.

او که نامش محبت است، بهترین را خواهد داد

ستارگان محو خواهد شد، و دیوارهای سخت کوهها پایدار نخواهد بود

اما خدا حقیقت است، و وعده‌هایش راست

او قوت ماست.

M. G. P.

به نظر این مثال درجات گوناگون سماجت را به ما تعلیم می‌دهد از خواهش کردن تا طلبیدن و از طلبیدن تا کوبیدن.

۱۰:۱۱ این مثل می‌آموزد که هر که سئوال کند، یابد، هر که بطلبد، خواهد یافت و هر که بکوبد باز کرده خواهد شد. این وعده‌ای است برای دعاهایمان، خدا همیشه آنچه را که از او بخواهیم به ما خواهد بخشید و یا اینکه بهتر از آن را به ما خواهد داد. اگر جواب دعایمان منفی باشد. بدین معناست که خواسته ما به صلاح ما نیست، پس در این حالت پذیرفته نشدن خواسته ما برایمان بهتر خواهد بود.

۱۱:۱۱–۱۲ این مثل به ما می‌آموزد که خدا هیچگاه ما را فریب نداده و هرگاه از او نان بخواهیم به ما سنگ نمی‌دهد. در آن روزگار نان به شکل کیک گرد و مسطح و بسیار به سنگ شباهت داشت. هرگاه که از خدا غذا بخواهیم او هیچگاه خواسته ما را به باد تمسخر نگرفته و به ما چیزی که خوردنی نباشد نمی‌دهد. اگر از او ماهی بخواهیم، او به ما مار نخواهد داد، به عبارتی چیزی که باعث تباهی ما شود. اگر از او تخم مرغی بخواهیم، او به عقرب نخواهد داد، به عبارتی چیزی که درد شدید برای ما به همراه داشته باشد.

۱۳:۱۱ یک پدر انسانی حتی با وجود طبیعت گناه‌آلودش هدایای بدی نمی‌دهد. او می‌داند که چگونه چیزهای نیکو را به اولاد خود بدهد. چند مرتبه زیادتر پدر آسمانی ما مایل است روح‌القدس را به هر که از او سئوال کند ببخشد. جی. جی. بلت (J. G. Bellet) می‌گوید: "بسیار مهم است که بدانیم هدیه‌ای که او برای ما برمی‌گزیند همان چیزی است که شدیداً به آن نیاز داریم، و بسیار مایل است که روح‌القدس را به ما ببخشد." هنگامی که عیسی این سخنان را می‌گفت هنوز روح‌القدس عطا نشده بود (یوحنا ۳۹:۷). ما امروزه نباید دعا کنیم که روح‌القدس به عنوان یک شخصیت به ما عطا شده و در ما ساکن شود، زیرا او به هنگام یافتن تولد تازه در ما ساکن می‌گردد (روم ۹:۸ ب؛ افسس ۱۳:۱–۱٤).

اما مسلماً نیاز داریم که به شکلی دیگر برای دریافت روح‌القدس دعا نماییم. ما باید دعا کنیم که از

روح‌القدس تعلیم یابیم، تا او ما را هدایت نماید و قدرت او در تمام خدماتمان به مسیح ما را پر سازد.

کاملاً مسلم است که هنگامی که عیسی به شاگردان تعلیم داد که روح‌القدس را بطلبند، در واقع او به قدرت روح‌القدس اشاره می‌کرد که آنها را قدر می‌ساخت تا مطابق با الگوی دیگری از شاگردی زندگی نمایند، همان الگوئی که در بابهای پیشین تعلیم داده بود. تا بدین لحظه شاگردان چنین می‌پنداشتند که عبور از آزمایشها و تجربیات شاگردی با قوت خودشان چقدر سخت و حتی غیر ممکن به نظر می‌رسد. البته این فکر صحیح است. روح‌القدس همان قدرتی است که شخص را قادر می‌سازد به زندگی مسیحی خود ادامه دهد. پس عیسی خدایی را به تصویر می‌کشد که مشتاق است این قدرت را به طالبان آن عطا کند.

در متن اصلی یونانی، در آیه ۱۳ نوشته نشده که خدا **آن** روح‌القدس را عطا خواهد کرد، بلکه او "روح‌القدس" (بدون حرف تعریف) را خواهد بخشید. پروفسور اچ. بی. سویت (H. B. Swete) خاطر نشان ساخته است هنگامی که حرف تعریف وجود دارد، در واقع به شخص خود او اشاره دارد، اما هنگامی که حرف تعریفی وجود ندارد، روح‌القدس به عطایای او یا عملکرد او برای ما اشاره می‌کند. از این رو در این عبارت، مقصود دعا برای شخص روح‌القدس نیست، بلکه برای خدمات او در زندگی ما. این موضوع چقدر بیشتر با عبارت مشابه آن در متی ۱۱:۷ بر ما اثبات می‌شود: "...چقدر زیاده پدر شما که در آسمان است چیزهای نیکو را به آنانی که از او سئوال می‌کنند خواهد بخشید!"

خ) عیسی به منتقدان خود پاسخ می‌دهد (۱۱:۱٤-۲٦)

۱۱:۱٤-۱٦ عیسی با بیرون کردن دیوی که قربانی خود را گنگ کرده بود، جنب و جوشی در میان مردم پدید آورد. در حالی که مردم تعجب نمودند، دیگران آشکارا به مخالفت با خداوند پرداختند. این مخالفت به دو شکل عمده بود. بعضی او را متهم نمودند به اینکه دیوها را با قدرت بعلزبول، رئیس دیوها بیرون می‌کند. دیگران خواستند که او آیتی آسمانی آنجام دهد، شاید چنین می‌پنداشتند که این عمل او بتواند آن اتهام را باطل نماید.

۱۱:۱۷-۱۸ پاسخ این اتهام که او دیوها را بیرون می‌کند چون بعزبول در او ساکن است در آیات ۱۷-۲٦ یافت می‌شود. در آیه ۲۹ درخواست آن اشخاص برای آیتی آسمانی پاسخ گفته شده است. پیش از هر چیز، خداوند عیسی به آنها یاد آوری نمود. هر مملکتی که بر خلاف خود منقسم شود تباه گردد و خانه‌ای که بر خانه منقسم شود منهدم گردد. اگر او در بیرون کردن دیوها ابزاری در دست شیطان بود، پس شیطان داشت با زیردستان خود می‌جنگید. حتی تصور اینکه شریر بر ضد خود باشد و مانع اهداف خود شود بسیار مضحک به نظر می‌رسد.

۱۱:۱۹ سپس خداوند به مخالفان خود یادآوری می‌کند که هم وطنان آنها نیز ارواح خبیث را بیرون می‌کنند. اگر عیسی با قدرت شیطان این کار را می‌کرد، پس این امر لزوماً بدین معنا است که آنها نیز با همان قدرت

عمل می‌کردند. مسلم است که یهودیان نمی‌خواستند که این موضوع را تصدیق نمایند. و از سویی چگونه می‌توانستند این استدلال قوی را رد نمایند؟ قدرت بیرون کردن دیوها هم از خداست و هم از شیطان. پس این قدرت از سوی یکی از آنها بود، محال بود که هم از خدا باشد و هم از شیطان. اگر عیسی با قدرت شیطان عمل نموده بود، پس جن گیرهای یهودی نیز بر همان قدرت متکی بودند. پس محکوم کردن عیسی به مثابه محکوم کردن آنها بود.

۲۰:۱۱ توجیه درست این است که عیسی به انگشت خدا دیوها را بیرون می‌کرد. منظور عیسی از انگشت خدا چه بود؟ در واقعه انجیل متی (۲۸:۱۲)، چنین می‌خوانیم "لیکن هرگاه من به روح خدا دیوها را اخراج می‌کنم. هر آینه ملکوت خدا بر شما رسیده است." پس می‌توانیم چنین نتیجه گیری نماییم که انگشت خدا همان روح خدا است. این حقیقت که عیسی دیوها را با قدرت خدا بیرون می‌کرد گواهی بود بر اینکه ملکوت خدا بر آن نسل آمده بود. ملکوت در شخص پادشاه آمده بود. و این حقیقت که خداوند عیسی آنجا حاضر بود، و چنین معجزاتی را به ظهور می‌رسانید، دلیل مبرهنی بود بر این حقیقت که حاکم مسح شده خدا بر صحنه تاریخ ظاهر شده است.

۲۱:۱۱–۲۲ تا بدین لحظه، شیطان مرد زورآور سلاح پوشیده‌ای بود که سلطه‌ای بلامنازع بر سرزمین خود گسترانیده بود. دیوزدگان در چنگال او بودند، و کسی نبود که با او مبارزه کند. اموال او محفوظ است، به عبارتی دیگر هیچ کس این قدرت را نداشت که با حکومت او به مقابله بپردازد. خداوند عیسی که از شیطان زورآورتر بود، آمده و بر او غلبه کرده، اسلحه او را از وی گرفت و اموال او را تقسیم کرد.

مخالفان عیسی دیگر نتوانستند انکار کنند که عیسی ارواح خبیث را بیرون کرده است. این موضوع بدین معنا است که شیطان مغلوب شده و قربانی‌هایش همه رهایی یافتند و این موضوع اصلی این آیات است.

۲۳:۱۱ سپس عیسی افزود کسی که با او نیست، برخلاف او است، و آن کسی که با او جمع نمی‌کند، پراکنده می‌سازد. همان گونه که شخصی در این مورد چنین می‌گوید،"یا انسان همراه است یا بر سر راه است." در مورد تضاد بین این آیه و آیه ۵۰:۹ کمی پیشتر سخن گفتیم. اگر موضوع بر سر شخص و کار مسیح باشد، پس میانه بی‌طرفی وجود ندارد. شخصی که با مسیح نیست مخالف او است. اما هنگامی که موضوع بر سر خدمت مسیح است، کسانی که مخالف خادمین مسیح نیستند پس موافق آنها خواهند بود. در آیه اول موضوع بر سر نجات است، و در آیه دوم بر سر خدمت.

۲۴:۱۱–۲۶ به نظر می‌رسد که خداوند تمام استدلالات مخالفان خود را در هم می‌کوبد. آنها عیسی را متهم نمودند که دیو زده است. حال عیسی ملت آنها را به شخصی تشبیه می‌کند که به تازگی از دیوزدگی رهایی یافته است. این موضوع در تاریخ آنها روی داده است. پیش از دوران اسارت، ملت اسرائیل در تسخیر روح بت پرستی بودند اما اسارت آنها را از روح شریر خلاصی داد، و از آن زمان دیگر یهودیان تسلیم بت پرستی نشدند. خانه آنها جاروب کرده و آراسته بود، اما نپذیرفتند که خداوند عیسی عنان آنها را به دست گیرد. از این

رو عیسی پیشگویی نمود که در روزهای آینده، روح پلید هفت روح دیگر، شریرتر از خود را برداشته به خانه داخل شده و در آنجا ساکن می‌گردد. این موضوع اشاره‌ای است به شکل مخوف بت‌پرستی‌ای که یهودیان در دوران جفای عظیم می‌پذیرند، آنها اعتراف خواهند کرد که ضد مسیح همان خدا است (یوحنا ۴۳:۵) و مجازات این گناه آن قدر عظیم است که ملت یهود تاکنون آن را تجربه نکرده‌اند.

در حالی که از یک سو این مثل اشاره‌ای است به تاریخ ملی اسرائیل، از سویی دیگر از عدم کفایت توبه و یا تحول و دگرگونی در زندگی شخصی سخن می‌گوید. تنها دگرگونی کافی نیست، بلکه خداوند عیسی مسیح باید در زندگی و قلب شخص پذیرفته شود. در غیر این صورت زندگی شخص به سوی گناهان شرم آورتری که حتی در گذشته نیز مرتکب نشده است، گشوده خواهد شد.

د) خوشبخت‌تر از مریم (۲۷:۱۱، ۲۸)

زنی از میان جمعیت نزد عیسی آمد و گفت: "خوشا به حال آن رحمی که تو را حمل کرد و پستان‌هائی که مکیدی!" پاسخ خداوند ما بسیار حائز اهمیت است. او انکار ننمود که مریم، مادرش مبارک است، بلکه از آن هم فراتر رفته گفت که مهم‌تر از آن شنیدن کلام خدا و عمل به آن است. به عبارتی دیگر، حتی مریم باکره نیز با ایمان به مسیح و پیروی از او برکت بیشتری می‌یافت تا اینکه مادر او باشد. ارزش روابط روحانی بیشتر از روابط طبیعی است. همین موضوع برای خاموش کردن کسانی که مریم را می‌پرستند کافی است.

ذ) آیت یونس نبی (۲۹:۱۱-۳۲)

۲۹:۱۱ در آیه ۱۶، برخی خداوند عیسی را وسوسه کردند و از او آیتی آسمانی طلب نمودند. اکنون او با نسبت دادن این اشخاص به فرقه‌ای شریر بدانها پاسخ می‌گوید. او پیش از هر چیز در مورد نسل یهود زمان خود سخن می‌گفت. حضور پسر خدا در میان آنها امتیاز بسیار بزرگی برایشان بود. آنها سخنان عیسی را شنیده و معجزات او را به چشم خود دیده بودند. اما هنوز هم راضی نمی‌شدند. اکنون وانمود می‌کردند که اگر حتی یک کار خارق العاده و فوق طبیعی در آسمان ببینند، بدو ایمان خواهند آورد. پاسخ خداوند این بود که دیگر آیتی به آنها عطا نخواهد شد جز آیت یونس نبی.

۳۰:۱۱ او به قیام خود از مردگان اشاره می‌کرد. همان گونه که یونس پس از سه شبانه روز ماندن در شکم نهنگ از دریا رهایی یافت، خداوند عیسی نیز پس از سه شبانه روز ماندن در قبر از مردگان قیام نمود. به عبارتی دیگر، آخرین و قاطع‌ترین معجزه در خدمت او بر روی زمین قیام او خواهد بود. یونس برای اهل نینوا آیت شد. هنگامی که یونس برای موعظه به این شهر غیریهودی بزرگ پا نهاد، او همچون شخصی که حداقل به شکل نمادین از مردگان قیام کرده است وارد آنجا شد.

۳۱:۱۱-۳۲ ملکه جنوب، ملکه صبا که غیر یهودی بود، مسافت طولانی‌ای را سفر کرد تا حکمت سلیمان را

بشنود. او حتی یک معجزه هم ندید. اگر این افتخار نصیب او می‌شد که در زمان خداوند زندگی می‌کرد، چقدر مشتاقانه او را می‌پذیرفت! از این رو او در روز داوری بر علیه مردم شریری که افتخار دیدن اعمال عظیم خداوند عیسی نصیبشان گردید اما او را نپذیرفتند، خواهد ایستاد. کسی بزرگتر از یونس، و بزرگتر از سلیمان بر صحنه تاریخ بشر ایستاده بود. در حالی که مردم نینوا به موعظه یونس توبه کردند، اما مردم اسرائیل در برابر موعظه بزرگتر از یونس توبه ننمودند.

بی ایمانی امروز داستان یونس را به باد تمسخر گرفته و آن را به افسانه‌های عبری نسبت می‌دهد. اما عیسی یونس را یک شخصیت حقیقی و تاریخی دانست، همان گونه که از سلیمان سخن گفت. کسانی که می‌گویند اگر معجزه‌ای ببینند ایمان خواهند آورد سخت در اشتباهند. ایمان بر شواهدی که بتوان حس نمود استوار نیست، بلکه بر کلام زنده خدا. اگر انسانی به کلام خدا ایمان نیاورد، حتی اگر کسی هم از مردگان قیام کند، ایمان نخواهد آورد. این دیدگاه یعنی طلبیدن آیت برای خدا خوشایند نیست. این ایمان نیست بلکه دیدن است، بی‌ایمان می‌گوید "بگذار ببینم پس ایمان خواهم آورد." اما خدا می‌گوید "ایمان آور و سپس خواهی دید."

ر) مثل چراغ فروزان (۱۱:۳۳-۳٦)

۱۱:۳۳ در نگاه اول ممکن است چنین بپنداریم که میان این آیات و آیات قبلی رابطه‌ای وجود ندارد. اما هنگامی که دقیق‌تر بررسی می‌کنیم، یک پیوند اساسی میان آنها می‌یابیم. عیسی شنوندگان خود را خاطر نشان ساخت که هیچ کس چراغ روشنی را در زیرزمین و یا زیر پیمانه‌ای نمی‌گذارد. او آن را بر روی چراغدان می‌گذارد، تا دیده شود و نور کافی برای کسانی که می‌خواهند داخل شوند فراهم نماید.

کاربرد این آیات چنین است: خدا کسی است که چراغ را افروخته است. او در شخصیت و کار خداوند عیسی، نور درخشانی را برای دنیا فراهم آورده است. اگر کسی نور را نمی‌بیند، دیگر مشکل از سوی خدا نیست. عیسی در باب ۸ از مسئولیت آنانی سخن می‌گفت که شاگردان او بودند و باید ایمان خود را اشاعه می‌دادند و نه اینکه آن را زیر ظرفی پنهان نمایند. اینجا و در ۱۱:۳۳ او بی‌ایمانی مخالفان خود را آشکار می‌سازد، کسانی که از روی طمع و ترس از شرمگین شدن در حضور دیگران معجزه‌ای می‌طلبند.

۱۱:۳٤ بی‌ایمانی آنها ریشه در انگیزه‌های ناپاک آنها داشت. در قلمرو جسم، چشم به تمامی جسد نور می‌بخشد. اگر چشم سالم باشد، پس شخص می‌تواند نور را ببیند. اما اگر چشم بیمار باشد به عبارتی کور باشد پس نور نمی‌تواند داخل شود.

در قلمرو روحانی نیز وضعیت چنین است. اگر شخص از روی صداقت بخواهد بداند که آیا عیسی همان مسیح خدا است، پس خدا آن را بر وی روشن خواهد ساخت. اما اگر انگیزه‌های او ناپاک باشد، اگر او نخواهد دست از طمع بردارد، اگر او همچنان از سخنان دیگران هراسان باشد، پس چشمان او بر ارزش حقیقی

نجات‌دهنده بسته شده است.

۳۵:۱۱ مخاطبان عیسی خود را بسیار حکیم می‌پنداشتند. آنها گمان می‌کردند در خود نور بسیاری دارند. اما خداوند عیسی آنها را از این حقیقت آگاه ساخت که نوری که در آنها بود در واقع نور نبود بلکه ظلمت بود. حکمت کاذب و برتری مانع رسیدن آنها به عیسی شد.

۳٦:۱۱ شخصی که انگیزه‌های پاکی داشته باشد، وجود خود را کاملاً در برابر عیسی، نور جهان باز می‌گذارد و نور روحانی در او جاری می‌شود. زندگی روحانی او توسط مسیح نورانی خواهد شد، گوئی که جسم او در معرض نور چراغی قرار گرفته و می‌درخشد.

ز) پاکی درونی و بیرونی (۱۱:۳۷-٤۱)

۳۷:۱۱-٤۰ هنگامی که عیسی دعوت یکی از فریسیان برای شام را پذیرفت، میزبانش از اینکه او پیش از چاشت دست نشست تعجب نمود. عیسی افکار او را خواند و او را به خاطر ریاکاری و توجه به ظاهر نکوهش نمود. عیسی به آنها گفت پاکی بیرون پیاله چندان مهم نیست بلکه درون آن. فریسیان در ظاهر بسیار پرهیزکار بودند، اما درونشان از حرص و خباثت پر بود. همان خدائی که بیرون انسان را ساخته باطن او را نیز ساخته است، و او می‌خواهد که باطن ما پاک باشد، "زیرا که انسان به ظاهر می‌نگرد و خداوند به دل می‌نگرد" (۱-سموئیل ۱٦:۷).

٤۱:۱۱ خداوند دریافت این فریسیان چقدر طمع کارند، از این رو او به میزبان خود گفت ابتدا از آنچه داشت صدقه دهد. اگر او از این امتحان اصلی محبت به دیگران سرفراز بیرون آید، پس همه چیز برای او طاهر خواهد گشت. اچ. ای آیرونساید (H. A. Ironside) می‌گوید:

آنگاه که محبت خدا قلب انسان را پر می‌سازد تا به نیاز دیگران بیاندیشد، رعایت رسوم ظاهری خود به خود ارزش می‌گیرد. آنکه دائماً برای خود می‌اندوزد و فقیران و نیازمندان را نادیده می‌انگارد، نشان می‌دهد که محبت خدا در وی ساکن نیست.

نویسنده‌ای ناشناس چنین می‌گوید:

سخنان شدیداللحن در آیات ۳۹-۵۲ بر سر میز آن فریسی بر علیه فریسیان و فقها بیان شد (آیه ۳۷). آنچه ما آن را "اخلاق خوش" می‌نامیم، اغلب به جای وفاداری نسبت به حقیقت می‌نشیند، هنگامی که باید ابراز نارضایتی کنیم لبخند می‌زنیم، هنگامی که باید سخن گوییم، خاموش هستیم. بهتر آن است که میهمانی را بر هم زنیم تا اینکه ایمانمان به خدا از دست برود.

س) فریسیان توبیخ می‌شوند (۱۱:٤۲-٤۲)

٤۲:۱۱ فریسیان ریاکار بودند. آنها در مورد کوچکترین جزئیات شریعت بسیار دقیق عمل می‌کردند، همچون

دادن ده یک از سبزی اما به روابط خود با خدا و انسان توجهی نداشتند. آنها فقیران را از خود می‌راندند و در محبت به خدا قصور ورزیده بودند. خداوند آنها را به خاطر داده ده یک از نعناع و سراب و هر قسم سبزی نکوهش ننمود، بلکه تنها بدانها گفت نباید در مورد این چیزهای کوچک غیرت داشته و وظایف مهم زندگی همچون دادرسی، محبت خدا را نادیده انگارند. آنها به شاخه‌ها توجه می‌کردند اما از تنه اصلی غفلت می‌ورزیدند. آنها در آنچه دیگران می‌دیدند بهترین بودند، اما نسبت به آنچه خدا می‌دید بی‌توجه بودند.

۴۳:۱۱ آنها دوست داشتند خود را مطرح نمایندو در کنایس مقام شاخصی داشته باشند، و در بازارها توجه همه را به خود جلب نمایند. بنابراین گناه آنها نه تنها ریاکاری بلکه غرور نیز بود.

۴۴:۱۱ سرانجام خداوند آنها را با قبرهای بی‌نشان مقایسه می‌کند. برطبق تورات موسی هر کس که قبری را لمس می‌نمود به مدت هفت روز نجس بود (اعد ۱۶:۱۹)، حتی اگر او در آن لحظه نمی‌دانست که قبری را لمس کرده است. فریسیان به گونه‌ای رفتار می‌کردند که گویی رهبران مذهبی با ایمانی هستند. اما باید نشانی بر خود حمل می‌کردند تا به مردم هشدار دهد که تماس با فریسیان، آنها را نجس می‌سازد. آنها مانند قبرهای پنهان، پر از ناپاکی و فساد هستند و دیگران را به ریاکاری و غرور آلوده می‌سازند.

ش) انتقاد از فقها (۴۵:۱۱-۵۲)

۴۵:۱۱ فقها همان کاتبانی بودند که در تشریح و تفسیر شریعت موسی دست توانایی داشتند. با این حال مهارت آنها فقط این بود که دیگران را راهنمایی کنند. آنها خودشان به آنچه می‌گفتند عمل نمی‌کردند. یکی از فقها تیغ برنده سخنان عیسی را حس کرد و به او گفت که او با انتقاد از فریسیان، معلمان شریعت را نیز سرزنش می‌کند.

۴۶:۱۱ خداوند این فرصت را غنیمت شمرده و گناهان فقها را به باد انتقاد گرفت. پیش از هر چیز آنها بارهای گران بر مردم می‌گذاشتند، اما حتی از کوچکترین کمک برای حمل این بارها دریغ می‌کردند. همان گونه که کلی در این مورد گفته است، "آنها به خاطر نکوهش مردم بدنام بودند، همان مردمی که برای آنها منزلتی قایل می‌شدند، که غالب رسوم و قوانین آنها ساخته شده به دست انسان بود، و در واقعیت اهمیت چندانی نداشتند."

۴۷:۱۱-۴۸ فقها و قاتلین ریاکار بودند. آنها تظاهر می‌کردند که انبیا را تمجید می‌نمایند. البته، قدر مسلم این عمل آنها گواهی بر احترام عمیق آنها است. اما خداوند عیسی چیز دیگری را دریافته بود. در حالی که ظاهراً خود را از اجداد یهودی خود که انبیا را کشتند جدا می‌کردند، اما در حقیقت ردپای آنها را دنبال می‌کردند. در همان لحظه‌ای که برای انبیا مقابر می‌ساختند، از سویی دیگر درصدد توطئه برای مرگ بزرگترین نبی خدا، یعنی خود خداوند (عیسی) بودند. و به کشتن انبیا و رسولان با ایمان خدا ادامه خواهند داد.

۴۹:۱۱ با مقایسه آیه ۴۹ با متی ۳۴:۲۳، خواهیم دید که عیسی، خود حکمت خدا است. او در اینجا از

حکمت خدا چنین نقل می‌کند که "به سوی ایشان انبیا و رسولان می‌فرستم." او در متی این عبارت را از عهدعتیق و یا از هر منبع دیگری نقل نمی‌کند، بلکه آن را همچون سخن خود بیان می‌کند. (نیز ر.ک ۱ قرن ۱:۳۰ جائی که از عیسی به عنوان حکمت یاد می‌شود.) عیسی خداوند وعده داد که انبیا و رسولان برای مردم طبقه خود خواهد فرستاد، و همانها انبیا و رسولان را خواهند کشت و بر آنها جفا خواهند کرد.

۱۱:۵۰-۵۱ او خون انبیا خدا را از آن طبقه خواهد گرفت، از اولین ثبت آن در عهدعتیق، یعنی خون هابیل تا آخرین رویداد یعنی خون زکریا که در میان مذبح و هیکل کشته شد (۲ قرن ۲۱:۲٤). کتاب دوم تواریخ آخرین کتاب از کتابهای عهدعتیق یهودی بود. از این رو خداوند عیسی با ذکر هابیل و زکریا تمامی شهیدان عهدعتیق را در این طیف جای می‌دهد. هنگامی که او این سخنان را می‌گفت به خوبی می‌دانست که همان نسل (طبقه) او را بر روی صلیب خواهند کشت، و بدینسان تمام جفاهای گذشته قوم بر مردان خدا را به اوج خواهند رساند. بله، چنین بود زیرا او را کشتند تا خون تمامی دورانهای گذشته بر آنها باشد.

۱۱:۵۲ سرانجام خداوند عیسی فقها را به خاطر اینکه کلید معرفت را برداشته‌اند سرزنش می‌نماید، چرا که مردم را از کلام خدا دور نگاه می‌دارند. گرچه آنها در ظاهر به کلام خدا وفادار بودند، اما سرسختانه از پذیرش شخصی که کلام خدا در مورد او پیشگویی کرده بود امتناع می‌ورزیدند. و مانع آمدن دیگران به نزد مسیح می‌شدند. آنها خود، او را نمی‌خواستند و از سویی نمی‌خواستند که دیگران او را بپذیرند.

ص) واکنش کاتبان و فریسیان (۱۱:۵۳-٥٤)

مسلماً کاتبان و فریسیان از سخنان صریح خداوند خشمگین شدند. آنها با او به شدت در آویختند. و منتظر بودند تا با سخنانش او را در دام گرفتار سازند. آنها به هر طریقی سعی نمودند تا او نکته‌ای به زبان آورد که بتوانند او را به مرگ محکوم نمایند. این عمل آنها بیانگر این مهم است که چقدر عیسی بر شخصیت آنها واقف بود.

۸-تعلیم و شفا در راه اورشلیم (باب‌های ۱۲-۱٦)

الف) هشدار و تشویق (۱۲:۱-۱۲)

۱۲:۱ در حالی که عیسی فریسیان و کاتبان را محکوم می‌کرد هزاران نفر از خلق جمع شده بودند. غالباً مشاجره یا بحثی که در می‌گیرد جماعتی را به سوی خود جلب می‌کند، اما تردیدی نیست که طبق انتقادهای دلیرانه عیسی این مردم از سوی رهبران مذهبی ریاکار طرد شده بودند. گرچه نمی‌توان در مورد گناه دیدگاهی سازش ناپذیر اتخاذ کرد، لیکن این موضوع به دل انسان این نوید را می‌دهد که او می‌تواند عادل باشد. حقیقت همیشه خود را ثابت می‌کند. عیسی خطاب به شاگردان خود هشدار داد، "از خمیر مایه فریسیان احتیاط کنند." او شرح داد که خمیر مایه نماد یا تصویری از ریاکاری است. ریاکار شخصی است که نقاب به چهره می‌زند، آن

کسی که ظاهرش با باطنش بسیار متفاوت است. فریسیان چنین تظاهر می‌کردند که انسان‌های کاملی هستند اما در حقیقت آنها استاد ریاکاری بودند.

۱۲:۲–۳ روز افشاگری فراخواهد رسید، هرچه نهفته بودند آشکار خواهد شد، و هر آنچه در تاریکی انجام داده‌اند در روشنایی دیده خواهد شد.

همان گونه که تزویر و دورویی بر ملا خواهد شد، حقیقت هم روزی پیروز خواهد گردید. تاکنون، پیغام شاگردان تا حدی مخفی و تنها خطاب به شنوندگان محدودی اعلان می‌شد. اما پس از اینکه اسرائیل مسیح را طرد کرد و روح‌القدس آمد، شاگردان باید در نام خداوند عیسی با شجاعت پیش رفته و خبرخوش را به همه اعلان می‌کردند. سپس بر پشت بام‌ها ندا کرده خواهد شد. گادت چنین اظهار می‌دارد، "کسانی که صدایشان، شنونده‌ای ندارد و تنها محافل و عده محدودی صدایشان را می‌شنوند، معلمان دنیا خواهند شد."

۱۲:٤–٥ عیسی با سخنان دلگرم کنند ه و ترغیب آمیز همچون "ای دوستان من"، به شاگردان خود هشدار می‌دهد که تحت هیچ شرایطی از شاگردی ارزشمند خود ترسان نباشند. اعلان پیغام مسیحیت در سر تا سر دنیا، جفا و مرگ را برای شاگردان وفادار به همراه دارد. اما جفا و سختی برای آنها حد و مرزی دارد، یعنی فریسیان تا حدی می‌توانند جفا برسانند. و این حد مرگ جسمانی است. آنها نباید از این بترسند. خدا جفا کنندگان را با مجازاتی بس سنگین‌تر که همان مرگ ابدی در جهنم است تنبیه خواهد کرد. از این رو شاگردان باید از خدا می‌ترسیدند و نه از انسان.

۱۲:٦–۷ خداوند عیسی برای اینکه نشان دهد خدا چقدر به حفاظت شاگردان خود علاقه دارد از توجه و دقت پدر به گنجشکان می‌گوید. در متی ۱۰:۲۹ می‌خوانیم که دو گنجشگ به یک فلس فروخته می‌شوند. در اینجا می‌آموزیم که پنج گنجشک به دو فلس فروخته می‌شوند. به عبارت دیگر هرگاه که چهار گنجشک خریداری شوند می‌توان یک گنجشک دیگر نیز به صورت رایگان دریافت کرد. و با این حال حتی این گنجشک کوچک که هیچگونه ارزش تجاری ندارد در نظر خدا فراموش نشده است. اگر خدا به آن گنجشک کوچک توجه می‌کند، چقدر بیشتر او مراقب کسانی است که برای انجیل پسرش زحمت می‌کشند! او مویهای سر آنها را شمرده است.

۱۲:۸ نجات‌دهنده با شاگردان خود گفت هر که به او اقرار کند او نیز پیش فرشتگان خدا او را اقرار خواهد کرد. در اینجا او از تمام ایمان‌داران حقیقی سخن می‌گوید. اقرار کردن به او به منزله پذیرفتن او به عنوان خداوند و نجات‌دهنده است.

۱۲:۹ کسانی که او را پیش مردم انکار می‌کنند نزد فرشتگان خدا انکار کرده خواهد شد. در نگاه اول ظاهراً به فریسیان اشاره می‌کند، اما مسلماً این آیه شامل تمام کسانی است که مسیح را رد می‌کنند و از اقرار کردن به او عار دارند. در آن روز او خواهد گفت: "هرگز شما را نمی‌شناسم."

۱۲:۱۰ سپس نجات‌دهنده به شاگردان خود شرح داد که میان انتقاد از او و کفر به روح‌القدس تفاوتی وجود

دارد. کسانی که برخلاف پسر انسان سخن گویند آمرزیده می‌شوند البته اگر توبه نموده و ایمان بیاورند. اما کفر به روح‌القدس گناه نابخشودنی است. گناه فریسیان این بود (ر.ک متی ۲۲:۱۲-۳۲) این گناه چیست؟ این گناه یعنی نسبت دادن معجزات خداوند عیسی به شریر. این کفر به روح‌القدس بود زیرا عیسی تمام این معجزات را در نام روح‌القدس انجام داد. از این رو این امر به منزله این است که گفته شود روح قدوس خدا، شریر است. این گناه نه در عصر حاضر و نه در هیچ دوره‌ای بخشیده نخواهد شد.

ایمان‌دار حقیقی هیچگاه مرتکب چنین گناهی نمی‌شود، اگر چه برخی از اینکه وضعیت روحانیشان رو به افول نهاده در هراسند که مبادا چنین گناهی مرتکب شده‌اند و دائماً عذاب می‌کشند. افت روحانی گناه نابخشودنی نیست. چنین شخصی می‌تواند به مشارکت با خدا بازگردد. این حقیقت که شخص نسبت به این مساله دغدغه فکری دارد، خود گواهی است بر اینکه او مرتکب گناه نابخشودنی نشده است.

نپذیرفتن مسیح از سوی یک بی‌ایمان نیز گناه نابخشودنی نیست. ممکن است شخصی بارها نجات‌دهنده را طرد نماید، اما چندی بعد به سوی خداوند بازگردد و ایمان بیاورد. البته اگر او در بی‌ایمانی بمیرد دیگر فرصت ایمان آوردن نخواهد داشت. پس گناه او نابخشودنی خواهد شد. اما گناهی که خداوندمان آن را نابخشودنی می‌نامد همان گناهی است که فریسیان باگفتن اینکه او معجزاتش را با قدرت بعلزبول، رئیس دیوها انجام می‌دهد مرتکب شدند.

۱۱:۱۲-۱۲ بعید نبود که شاگردان را برای محاکمه نزد حکام ببرند. خداوند عیسی به آنها گفت که نیازی نیست پیشتر تمرین کنند که چه بگویند. روح‌القدس سخن درست را به هنگام نیاز بر دهان آنها خواهد گذاشت. البته این بدان معنا نیست که خادمین خداوند نباید پیش از موعظه انجیل و بشارت کلام خدا وقتی را به دعا و مطالعه بپردازند. نباید این عبارت را بهانه‌ای برای تنبلی خود برشماریم! با این حال، این آیه وعده‌ای است از سوی خداوند مبنی بر اینکه کسانی که به خاطر مسیح محاکمه می‌شوند به طور خاص از روح‌القدس مدد خواهند یافت. و از سویی این آیه به طور کلی وعده‌ایست برای تمامی قوم خدا که در لحظات بحرانی زندگی سخنان مناسب بر دهان آنها جاری خواهد شد، البته اگر در روح سلوک نمایند.

ب) هشدار در مورد طمع (۱۳:۱۲-۲۱)

۱۳:۱۲ در این هنگام، مردی از میان جماعت بیرون آمده از خداوند خواست مشاجره میان او و برادرش بر سر ارث پدری را حل و فصل نماید. اغلب گفته شده است که هر جا وصیت نامه‌ای است، خویشان بسیارند. در اینجا نیز چنین به نظر می‌رسد. کلام خدا به ما نمی‌گوید که او از حق خود محروم شده یا اینکه او طمع داشت بیش از سهم خود دریافت نماید.

۱٤:۱۲ نجات‌دهنده بی‌درنگ پاسخ داد که او نیامده تا به امور جزئی همچون تقسیم ارث و میراث رسیدگی نماید. هدف او از آمدن به‌این دنیا نجات مردان و زنان گناهکار بود. او نمی‌خواست خدمت بزرگ و پرجلال

خود را رها کرده و به تقسیم ارث ناچیز بپردازد. (علاوه بر این، او از سوی دولت قدرت قانونی برای انجام این کار نداشت. رای او بی‌اعتبار بود).

۱۵:۱۲ اما خداوند این فرصت را غنیمت شمرد تا شنوندگان خود را در برابر مکارترین شرارتها در دل انسان که به طمع معروف است هشدار دهد. میل ارضانشدنی به دارایی و ثروت یکی از قوی‌ترین کشش‌ها در طول زندگی محسوب می‌شود. و با این حال این میل باعث می‌شود که انسان هدف زندگی خود را گم کند. "اگر چه اموال کسی زیاد شود، حیات او از اموالش نیست" همان گونه که میلر خاطر نشان می‌سازد:

این موضوع یکی از همان خطوط قرمزی است که خداوندمان آن را ترسیم نمود، موضوعی که مردم روزگار ما چندان بدان توجهی ندارند. مسیح از خطر ثروت بسیار سخن گفت، اما مردم اغلب از ثروت نمی‌ترسند. امروز دیگر طمع عملاً گناه محسوب نمی‌شود. اگر انسانی فرمان ششم یا هشتم از ده فرمان را زیر پا گذارد، بی‌درنگ به او برچسب مجرم زده او را مایه ننگ جامعه می‌دانند، اما اگر فرمان دهم را زیر پا گذارد او را فقط انسانی باهوش و مبتکر می‌شمارند. کتاب‌مقدس به ما می‌گوید دلبستگی به ثروت ریشه تمام شرارتهاست، اما هرکه این عبارت را نقل می‌کند تاکید فراوانی روی واژه "دلبستگی" می‌گذارد، یعنی این ثروت نیست که ریشه تمام شرارتهاست، بلکه تنها دلبستگی به آن سبب شرارت می‌شود.

به بیانی صریح‌تر، شخص چنین می‌پندارد که ارزش زندگی انسان به زیادتی اموال اوست. انسان‌ها چنین تصور می‌کنند که هرچه بیشتر ثروت بیاندوزند به مقامی والاتر دست خواهند یافت. پس چنین به نظر می‌رسد که دنیا ارزش انسان‌ها را با پس انداز بانکی شان می‌سنجد. اما اشتباهی بزرگ‌تر از این وجود ندارد. چرا که ارزش انسان به هویت اوست نه به آنچه دارد.

۱۶:۱۲–۱۸ مثل دولتمند نادان تصوری است از این حقیقت که دارایی و املاک موضوع اصلی زندگی نیست. این کشاورز دولتمند به خاطر اینکه املاکش محصول فراوان داده بود با مشکلی بسیار بغرنج مواجه شده بود. او نمی‌دانست که با این همه محصول چه کند. تمام انبارها و سیلوهایش پر بودند. ناگهان ایده‌ای به ذهنش خطور کرد. مشکل او حل شد. او تصمیم گرفت انبارها یخود را خراب کرده و بزرگتر بنا کند. اگر او تنها نگاهی به نیازمندان اطراف خود می‌انداخت و اموال خود را می‌بخشید تا گرسنگان را سیر کند، چه گرسنگان روحانی و چه جسمانی، می‌توانست از بار مخارج و دغدغه‌های ساخت و ساز رهایی یابد. سنت آمبروز گفته است: "آغوش نیازمندان، خانه‌های بیوه زنان و دهان کودکان انبارهایی هستند که تا به ابد پایدار خواهند ماند."

۱۹:۱۲ او به محض اینکه انبارهای جدید خود را ساخت، خواست به استراحت بپردازد. به روح کبرو خودخواهی او توجه نمایید: انبارهای خود، حاصل خود، اموال خود، جان خود. دیگر آینده‌اش تامین شده بود و میخواست که بیار آمد و به اکل و شرب و شادی بپردازد.

۲۰:۱۲–۲۱ اما هنگامی که پنداشت همه چیز برای خودش است، در واقع به ضد خدا برخاست و این کار او به هلاکت ابدی او انجامید. خدا به وی گفت که همان شب خواهد مرد. از این رو تمام دارائی‌اش را از دست

داد. هر آنچه داشت به شخصی دیگر رسید. شخص نادان کسی است که نقشه‌هایش به مرگ بیانجامد. مطمئناً این مرد نادان بود. خدا از وی پرسید "آنگاه آنچه اندوخته‌ای، از آن که خواهد بود؟" شاید از خود بپرسیم، "اگر مسیح امروز بازگردد، اموالمان از آن که خواهد بود؟" پس بهتر آن است که امروز آنها را وقف خدا کنیم تا اینکه بگذاریم فردا ابلیس آن را به چنگ آورد! ما می‌توانیم اکنون آنها را در آسمان ذخیره کنیم، و بدینسان برای خدا دولتمند باشیم. یا اینکه می‌توانیم آنها را در راه جسم صرف نماییم، و از جسم فساد را درو نماییم.

پ) نگرانی در برابر ایمان (۱۲:۲۲-۳٤)

۱۲:۲۲-۲۳ یکی از بزرگترین خطرها در زندگی مسیحی این است که دغدغه و نگرانی برای به دست آوردن غذا و پوشاک ارجح‌ترین هدف در زندگی شخص می‌شود. ما آن قدر سرگرم تامین مخارج این چیزها می‌شویم که دیگر کار خداوند را فراموش می‌کنیم. تاکید عهدجدید بر این است که هدف مسیح باید بر دیگر امور زندگیمان مقدم باشد. خوراک و پوشاک باید در درجه دوم قرار گیرند. ما باید برای مایحتاج امروز خود کار کنیم. و سپس در حالی که به خدمت خدا می‌پردازیم به او توکل نماییم. زندگی در ایمان این چنین است.

هنگامی که عیسی خداوند گفت که برای خوراک و پوشاک اندیشه مکنید، مقصود او این نبود که دست روی دست گذاشته و بنشینیم تا خوراک و پوشاک به خودی خود مهیا شود. ایمان مسیحی به هیچ وجه مشوق تنبلی نیست! منظور وی آن بود که در تلاش برای به دست آوردن پول به جهت تامین مخارج و مایحتاج زندگی، نباید بگذاریم که این امر بیش از اندازه برایمان اهمیت یابد. گذشته از اینها همه چیز خوردن و پوشیدن نیست بلکه موضوع مهمتر از آن نیز وجود دارد و آن اینکه ما سفیران پادشاه بر روی زمین هستیم و تمام تلاشهایمان برای فراهم نمودن اسباب راحتی خود باید در سایه این وظیفه پرجلال یعنی شناسانیدن عیسی مسیح باشد.

۱۲:۲٤ عیسی برا ی نشان دادن توجه خدا به مخلوقاتش کلاغ را مثال می‌زند آنها زندگی خودرا در تکاپوی به دست آوردن غذا و یا تامین آینده خود صرف نمی‌کنند. بلکه آنها لحظه به لحظه با توکل به خدا زندگی می‌کنند. این حقیقت که آنها نه زراعت می‌کنند و نه حصاد نباید تعمیم یافته و بهانه‌ای برای اجتناب از کار کردن شود. بلکه تنها بدین معنا است که خدا نیاز مخلوقات خود را می‌داند و اگر ما نیز با توکل به او زندگی کنیم نیازهایمان را برآورده می‌سازد. اگر خدا کلاغمان را می‌پروراند، پس چقدر بیشتر غذای مخلوقات خود را فراهم می‌کند، کسانی که آنها را با فیض خود نجات داده و آنها را خوانده تا خادم ا وباشند. کلاغها نه انبار دارند و نه سیلو، اما خدا هر روز آنها را تامین می‌نماید. پس چرا ما زندگی خود را صرف ساختن انبار و سیلو کنیم؟

۱۲:۲۵-۲٦ عیسی پرسید "کیست از شما که به فکر بتواند ذراعی بر قامت خود افزاید؟" این جمله عیسی به ما می‌آموزد که دل نگرانی و اضطراب برای اموری که از انجام آن ناتوان هستیم حماقت است (همچون

آینده). هیچکس با اندیشیدن نمی‌تواند به قامت خود و یا بر طول عمر خود بیافزاید. (عبارت "قامت خود" را می‌توان "طول عمر خود" نیز ترجمه نمود). پس اگر چنین است چرا نگران آینده خود باشیم؟ بلکه بیائید تمام قوت و وقت خود را صرف خدمت مسیح نماییم، و آینده خود را به دست او بسپاریم.

۲۷:۱۲–۲۸ سپس عیسی از سوسنهای چمن سخن می‌گوید تا نشان دهد که سعی و تلاش بسیار برای فراهم کردن پوشاک حماقت است. مقصود از سوسنها در اینجا احتمالاً همان شقایق سرخ وحشی است. آنها نه زحمت می‌کشند و نه می‌ریسند، با این حال آن قدر زیبا هستند که حتی سلیمان با همه جلالش با آنها برابری نمی‌کند. اگر خدا زیبایی را از گلهائی که امروز می‌شکفند و فردا پژمرده می‌شوند دریغ ننماید، آیا او به نیاز فرزندان خود نمی‌اندیشد؟ هر گاه نگران و افسرده هستیم و دائماً در تلاشیم تا اموال بیشتری به دست آوریم، در واقع بر ایمان اندک خود صحه می‌گذاریم. اگر وقت و تواناییهای خود را به خدا بسپاریم دیگر نیازی نیست زندگی خود را در تکاپوی به دست آوردن چیزهایی صرف نماییم که خدا قبلاً برای ما مهیا ساخته است.

۲۹:۱۲–۳۱ به راستی که نیازهای روزانه ما اندک است. این حقیقت که ما می‌توانیم تا چه‌اندازه ساده زندگی کنیم بسیار عالی و شگفت انگیز است. پس چرا خوراک و پوشاک در زندگی ما جایگاه مهمی دارد؟ و چرا مضطرب شده، نگران آینده باشیم؟ این طریق زندگی کسانی است که نجات نیافته‌اند. امتهای جهان که خدا را پدر خود نمی‌دانند دائماً در پی خوراک، پوشاک و تجملات هستند. هسته و محیط زندگی آنان همین امور است. اما خدا هرگز نمی‌خواهد که فرزندانش وقت خود را در تقلای تامین آسایش خود سپری نمایند. او هدفی بر روی زمین دارد، و وعده داده است کسانی را که با تمام وجود خود را به او بسپارند برکت خواهد داد. اگر ملکوت او را بطلبیم او نخواهد گذاشت که ما گرسنه و یا برهنه بمانیم. چقدر اسفناک است که عمرمان به پایان برسد و دریابیم که غالب اوقات زندگیمان برای بدست آوردن آن چیزهایی سپری شده است که با فراهم شدن بلیط به مقصد خانه آسمانی برایمان تضمین شده بود!

۳۲:۱۲ شاگردان گله کوچکی از گوسفندان بی‌دفاع را تشکیل می‌دادند که به دنیای خصمانه فرستاده شده بودند. به راستی که آنها هیچ ابزاری برای حمایت و دفاع از خود نداشتند که بتوان به چشم آن را دید. اما همین گروه آشفته از جوانان با مسیح وارث ملکوت بودند. روزی به همراه او بر تمامی زمین سلطنت خواهند کرد. خداوند با توجه به این موضوع آنها را ترغیب نمود که ترسان مباشند، زیرا اگر پدر چنین مقام باشکوهی را برای آنها در نظر گرفته بود، دیگر نیازی نبود که در این راه مضطرب باشند.

۳۳:۱۲–۳٤ آنها بجای اینکه دارایی و ثروت برای خود بیاندوزند و برای وقت خود برنامه‌ریزی نمایند، میتوانستند ثروت خود را وقف کار خداوند نمایند. در این راه آنها برای آسمان و برای ابدیت خود می‌اندوختند. گذر سالیان نیز نمی‌توانست این ثروت را از آنها برباید. گنجهای آسمانی کاملاً در برابر دزدان و تباهی مصون است. مشکل گنج دنیوی این است که اگر بدان اعتماد نداشته باشی هیچوقت از آن بهره نخواهی یافت. به همین علت است که عیسی گفت: "جائی که خزانه شما است، دل شما نیز در آنجا می‌باشد." اگر

ثروت خود را برای آینده بیاندوزیم، دیگر به اموال تباهی پذیر وابستگی نخواهیم داشت.

ت) مثل غلام هشیار (۱۲:۳۵-۴۰)

شاگردان نه تنها باید در مورد نیازهای خود به خداوند توکل می‌کردند، بلکه باید دائماً در انتظار برای بازگشت دوباره او زیست می‌کردند. کمرهای آنها باید بسته، و چراغهایشان افروخته بود. در مشرق زمین، کمربندی به دور کمر خود می‌بستند تا جامه بلند و گشاد را بسته تا شخص بتواند به راحتی قدم زده و یا بدود. کمربسته شده سخن از ماموریتی می‌کند که باید انجام شود و چراغ افروخته نشانی از شهادت اوست که باید حفظ شود.

۱۲:۳۶ شاگردان باید لحظه به لحظه زندگیشان را به انتظار بازگشت خداوند سپری می‌کردند، گوئی که خداوند از عروسی مراجعت می‌کند. کلی می‌گوید:

آنها باید از هر مشغله و دغدغه‌های دنیا آزاد بودند، تا همان گونه که مثل می‌گوید لحظه‌ای که خداوند در را می‌کوبد، بی‌درنگ آن را بگشایند، بدون هیچ آشفتگی خاطر یا اندکی درنگ برای حاضر شدن. دلهای آنان به انتظار اوست، به انتظار خداوندشان، آنها او را محبت می‌نمایند، آنها به انتظار او هستند. او در را می‌کوبد و آنها بی‌درنگ آن را می‌گشایند.

با توجه به پیشگوئیها در مورد آینده، نباید جزئیات داستان در مورد شخصی که از عروسی مراجعت می‌کند مورد تاکید فراوان قرار گیرد. ما نباید عروسی ئی که در اینجا ذکر شده است را با شام عروسی بره، و یا بازگشت آن مرد را با ربوده شدن ایمان‌داران یکی بدانیم. خداوند با بیان این داستان فقط می‌خواست یک حقیقت ساده را به ما تعلیم دهد، و آن حقیقت این است که آماده بازگشت او باشیم، و مقصود داستان ترتیب وقایع بازگشت مسیح نیست.

۱۲:۳۷ هنگامی که آن مرد از عروسی باز می‌گردد، غلامان ا و مشتاقانه برای او بیدار هستند، و آماده‌اند تا فرمان او وارد عمل شوند. او آن قدر از آمادگی غلامانش خشنود می‌شود که حتی آنها را غافلگیر می‌کند. چرا که او شالی به کمر خود بسته، آنها را بر سرمیز می‌نشاند و آنها را خدمت خواهد کرد. این واقعاً حقیقت تکان دهنده‌ای است که او که صورت غلام پذیرفت و وارد این دنیا شد باری دیگر با مهربانی فروتن شده در خانه آسمانی قوم خود را خدمت خواهد کرد. بنگل (Bengel) محقق متعهد آلمانی آیه ۳۷ را بزرگترین وعده در تمام سخنان خدا می‌داند.

۱۲:۳۸ پاس دوم از شب از ساعت نه شب آغاز می‌شد و تا نیمه شب ادامه داشت. و پاس سوم از نیمه شب آغاز و در ساعت سه صبح خاتمه می‌یافت. مهم نبود که در چه ساعتی صاحب خانه باز می‌گردد، چرا که غلامانش منتظر او بودند.

۱۲:۳۹-۴۰ خداوند در اینجا تصویر داستان را تغییر می‌دهد و به صاحب‌خانه‌ای اشاره می‌کند که به خانه‌اش

در همان لحظه‌ای که حفاظت نمی‌شود نقب می‌زنند. اصلاً نمی‌توان حدس زد که دزد در چه ساعتی می‌آید. اگر صاحب‌خانه می‌دانست، نمی‌گذاشت که به خانه‌اش نقب زنند. درسی که از این آیات می‌توان آموخت این است که آمدن مسیح نامعلوم است، هیچ کس نمی‌داند که چه روز و چه ساعتی می‌آید.

هنگامی که او بازگردد، آندسته از ایمان‌دارنی که بر روی زمین گنجها پنهان کرده‌اند، همه را از دست خواهند داد، چرا که همان گونه که شخصی در این مورد گفته است "یک مسیحی یا ثروت خود را رها کرده یا به دنبال آن می‌رود." اگر واقعاً به انتظار بازگشت مسیح هستیم، آنچه را که داریم خواهیم فروخت و گنجهای خود را در آسمان می‌اندوزیم جائی که دست دزدان بدان نمی‌رسد.

ث) غلامان امین و غلامان بی‌وفا (۱۲:۴۱-۴۸)

۱۲:۴۱-۴۲ در این هنگام پطرس از مسیح پرسید که آیا این مثل او برای شاگردان بود یا برای همه. پاسخ خداوند این بود که این داستان برای تمام کسانی است که ادعا می‌کنند ناظران خدا هستند. ناظر امین و دانا همان کسی است که بر اهل خانه مولای خود گماشته می‌شود و بدانها آذوقه می‌دهد. عمده مسئولیت ناظر در اینجا در قبال مردم است و نه اموال. این موضوع در راستای چارچوب کل متن بیان شده است، و به شاگردان در برابر مادی‌گرایی و طمع هشدار می‌دهد. این مردم هستند که اهمیت دارند و نه مادیات.

۱۲:۴۳-۴۴ هنگامی که خداوند بیاید و ببیند که خادمینش با تمام وجود خود را وقف سعادت روحانی مردان و زنان کرده‌اند، با خشنودی به آنها پاداش خواهد داد. این پاداش شاید همان سلطنت با مسیح در سلطنت هزار ساله او باشد (۱ پطر ۵:۱-۴).

۱۲:۴۵ غلامی که اعتراف می‌کند برای مسیح کار می‌کند، اما درحقیقت بی‌ایمان است. او بجای خوراک دادن به قوم خدا، از آنها سواستفاده کرده و زندگی خود با لذت جویی سپری می‌کند. (احتمالاً این موضوع اشاره‌ای است به فریسیان).

۱۲:۴۶ آمدن خداوند ریای او را فاش خواهد ساخت، او با دیگر خیانتکاران مجازات خواهد شد. عبارت "دوپاره کردن" را می‌توان "به سختی مجازات کردن" نیز ترجمه کرد.

۱۲:۴۷-۴۸ آیات ۴۷ و ۴۸ اصلی اساسی را در مورد تمام خدمات بیان می‌کنند. و آن اصل این است که هر چه شخص از امتیاز بیشتری برخوردار باشد، مسئولیتش نیز سنگین‌تر است. برای ایمان‌داران مقدار پاداش در آسمان است. برای بی‌ایمانان به معنای شدت مجازات در جهنم است. کسانی که اراده خدا در کتاب‌مقدس برایشان آشکار شده است موظف به اطاعت از آن هستند. به هر کسی که عطا زیاده شود، از وی مطالبه زیاده گردد. کسانی هم که کمتر به آنها عطا شده به خاطر خطاهایشان مجازات خواهند شد، اما مجازاتشان سبک‌تر خواهد بود.

ج) پیامدهای ظهور اولیه مسیح (۱۲:۴۹-۵۳)

۱۲:۴۹ خداوند عیسی می‌دانست که آمدن او بر زمین در ابتدا صلح و آرامش در پی نخواهد داشت. ابتدا باعث جدائی‌ها، نزاع، جفا و خونریزی می‌شود. البته او به قصد افروختن این آتش بر روی زمین نیامد، بلکه اینها پیامدها یا عواقب آمدن او بودند. گرچه اختلافات و پریشانی‌های بسیاری در طول خدمت او بر روی زمین روی داد، اما تنها در واقعه صلیب بود که باطن حقیقی انسان چهره خود را آشکار نمود. خداوند می‌دانست که همه اینها باید رخ دهد و او منتظر بود که به زودی آتش جفا و سختیها بر علیه او شعله ور گردد.

۱۲:۵۰ اما او را تعمیدی بود که باید می‌یافت. این سخن او اشاره‌ای است تعمید او به هنگام مرگ او در جلجلتا. او باید بر روی صلیب می‌رفت تا کار نجات بشر گم شده را به پایان رساند. ننگ و خواری، رنج و مرگ همه اراده پدر برای او بود، و اطاعت این امر او را مضطرب می‌ساخت.

۱۲:۵۱-۵۳ او می‌دانست که آمدنش در آن هنگام سلامتی بر زمین نمی‌آورد و از این رو به شاگردان خود هشدار داد که مردم دنیا از او پیروی نخواهند کرد و حتی خویشاوندان آنها را طرد خواهند نمود. ورود مسیحیت به یک خانواده پنج نفره باعث جدایی در آن خانواده خواهد شد. واقعاً این ذات تباه شده بشر جای بسی تعجب دارد که خویشاوندان بی‌ایمان غالباً ترجیح می‌دهند فرزندشان لاابالی و بی‌بند و بار باشد اما در اجتماع مقامی همچون شاگرد خداوند عیسی مسیح نداشته باشد! این عبارات گواهی است بر اینکه مسیح نیامد تا تمامی بشر را (خداشناسان را با خدانشناسان) تبدیل به یک "جامعه واحد برادری" کند.

چ) علائم زمان‌ها (۱۲:۵۴-۵۹)

۱۲:۵۴-۵۵ مخاطب آیه‌های قبلی شاگردان بودند. اکنون نجات‌دهنده به آن جماعت سخن می‌گوید او از مهارت آنها در پیش بینی آب و هوا سخن گفت آنها می‌دانستند که اگر ابری را در کرانه غربی آسمان ببینند (سوی دریای مدیترانه)، انتظار هوای بارانی را خواهند داشت. مردم آن قدر در مورد این موضوع فهم و شعور داشتند. اما موضوع فراتر از فهم و شعور آنها بود. آنها نمی‌خواستند که بفهمند.

۱۲:۵۶ در مورد امور روحانی، داستان جور دیگری است. گرچه آنها از عقل و شعور طبیعی برخوردار بودند. اما به فرمان مهم در تاریخ بشر پی نبرده بودند. پسر خدا بر روی زمین آمده و در میان آنها ایستاده بود. تاکنون ملکوت چنین و در دسترس نبود. اما زمان دیدار را نمی‌دانستند. آنها به قدر کافی هوش و ذکاوت برای درک این مساله داشتند، اما نمی‌خواستند که بفهمند و از این رو خود را فریب می‌دادند.

۱۲:۵۷-۵۹ اگر به اهمیت روزی که در آن می‌زیستند پی می‌بردند، به سرعت رفته و با مدعی خود صلح می‌کردند. در اینجا چهار واژه قانونی به کار رفته است-مدعی، حاکم، قاضی، سرهنگ و احتمالاً مقصود از همگی خدا است. در آن هنگام خدا در میان آنها قدم می‌زد، از آنها خواهش می‌کرد و به آنها فرصت می‌داد که نجات بایند. آنها باید توبه نموده و به او ایمان می‌آوردند. اگر نمی‌پذیرفتند، باید در مقابل خدا به عنوان قاضی

آنها می‌ایستادند. برای محکومیت آنها ادله کافی وجود خواهد داشت. آنها گناهکار شناخته شده و به خاطر بی‌ایمانی‌شان محکوم می‌شدند. آنها به زندان افکنده خواهند شد، به عبارتی همان مجازات ابدی، و تا فلس آخر را ادا نکنند از آنجا بیرون نخواهند آمد-یعنی اینکه هرگز بیرون نخواهند آمد، زیرا هرگز قادر نخواهند بود که این دین بزرگ را ادا نمایند.

از این رو عیسی به آن می‌گفت که زمانی که در آن بسر می‌برند را باید دریابند. سپس باید با توبه از گناهنان و تسلیم و سرسپردگی در مقابل خدا با او مصالحه می‌نمودند.

ح) اهمیت توبه (۱۳:۱-۵)

۱۳:۱-۳ باب دوازده با قصور یهودیان در درک زمانی که در آن بسر می‌بردند، و با هشدار خداوند به اینکه یا باید توبه نمایند، و یا اینکه تا به ابد مجازات شوند پایان می‌یابد باب سیزده این موضوع را ادامه می‌دهد، و گرچه اصولی که بیان می‌شود مربوط به اشخاص خاصی است اما به طور کلی مخاطب این باب اسرائیل است. دو فاجعه ملی اساس این دیالوگ را تشکیل می‌دهند. اولی کشتار جلیلیانی بود که برای عبادت به اورشلیم آمده بودند. پیلاطس، فرماندار یهودا، دستور داد که آنها را در حال تقدیم قربانی‌های خود بکشند. اطلاعات دیگری در مورد این فاجعه وجود ندارد. ما فرض می‌کنیم که قربانیان این فاجعه یهودیانی بودند که در جلیل زندگی می‌کردند. یهودیان اورشلیم چنین تصور می‌کردند که حتماً این جلیلیان گناه وحشتناکی مرتکب شده بودند و مرگ آنها گواهی بر ناخشنودی خدا از آنها بود. با این حال، خداوند اشتباه آنها را تصحیح نمود و به یهودیان هشدار داد تا هنگامی که توبه ننمایند همگی آنها هم‌چنین هلاک خواهند شد.

۱۳:٤-۵ فاجعه دیگر مربوط است به ریزش برج در سلوام که باعث جان باختن هجده نفر شد. چیز دیگری از این فاجعه نمی‌دانیم جز آنچه در اینجا ثبت شده است. خوشبختانه نیازی نیست که بیشتر از این بدانیم. خداوند این نکته را مورد تاکید قرار داد که نباید این مصیبت را داوری بر شرارت آشکار برخی برشمرد. بلکه باید آن را به مثابه هشداری به تمام ملت اسرائیل قلمداد کنیم که اگر توبه نکنند، به چنین سرنوشتی دچار خواهند شد. و این هلاکت در سال ۷۰ میلادی و با حمله تیتوس به اورشلیم تحقق یافت.

خ) مثل درخت انجیر بی‌ثمر (۱۳:٦-۹)

سخنان خداوند در مورد مثل درخت انجیر ارتباطی تنگاتنگ با سخنان قبلی او دارد. چندان دشوار نیست که درخت انجیر را اسرائیل بدانیم، که در تاکستان خدا غرس شده است. به عبارتی در دنیا، خدا بر درخت در پی میوه گشت اما چیزی نیافت. از این رو به باغبانان (عیسی خداوند) گفت که سه سال است که از این درخت انجیر میوه می‌طلبد اما چیزی نمی‌یابد.. ساده‌ترین تفسیر این عبارت سه سال خدمت خداوندمان است. مفهوم این عبارات این است که به اندازه کافی به درخت انجیر وقت داده شد تا با ر بیاورد، اگر می‌خواست میوه بدهد

باید تاکنون ثمر می‌آورد. اگر در طول این سه سال میوه نیاورد پس منطقی است که دیگر میوه نخواهد آورد. خدا به خاطر بی‌ثمر بودن درخت آن را برید. آن تنها جای اضافی در زمین اشغال می‌کند و هیچ منفعتی ندارد. باغبان برای درخت انجیر شفاعت کرد، و درخواست نمود یک سال دیگر نیز به آن فرصت داده شود. اگر در پایان سال باز هم ثمر نیاورد، سپس می‌توان آن را برید. و این همان واقعه‌ای است که رخ داد. پس از اینکه سال چهارم (از خدمت مسیح) آغاز شد اسرائیل خداوند عیسی را مصلوب نمود. در نتیجه پایتخت آن ویران گردید و مردمش پراکنده شدند.

جی. اچ. لانگ (G. H. Lang) این عبارات را چنین شرح می‌دهد:

پسر خدا فکر پدر خود، مالک تاکستان را می‌دانست، و فرمان مهیب او این است: "آن را قطع کن." باری دیگر اسرائیل کاسه صبرالهی را لبریز کردند. اگر ملت و یا شخصی میوه‌هایی عدالت را برای جلال و حمد خدا بار نیاورند دیگر دلیلی برای برخوردار شدن از محبت و توجه خدا ندارند. انسان برای خشنودی و احترام به خالق خود زیست می‌کند، اما هنگامی که او در این طریق سلوک نمی‌کند پس چرا مرگ مجازات گناهش نباشد و چرا این افتخار و امتیاز از او سلب نشود؟

د) شفای زنی که بدنش منحنی شده بود (۱۳:۱۰-۱۷)

۱۳:۱۰-۱۳ دیدگاه واقعی اسرائیل در مورد خداوند عیسی در اینجا و در شخصیت رئیس کنیسه دیده می‌شود. این شخص به نجات‌دهنده اعتراض کرد که چرا در روز سبت زنی را شفا داده است. این زن مدت هجده سال از انحنای ستون فقرات خود رنج می‌برد. او آن قدر خمیده بود که قادر نبود هرگز راست بایستد. بدون اینکه از خداوند بخواهند، او کلام شفابخش را از دهان خود صادر کرد و دستهای خود را بر وی گذارد و انحنای او را راست گردانید.

۱۳:۱٤ رئیس کنیسه با عصبانیت به مردم گفت که آنها باید در شش روز اول هفته برای شفا یافتن بیایند، و نه در روز هفتم. او در مذهب تبحر داشت، اما به مشکلات مردم توجهی نداشت. حتی اگر مردم در شش روز اول هفته هم می‌آمدند او نمی‌توانست به آنها کمک نماید. او روی نکات تخصصی شریعت تاکید می‌کرد، اما در قلب خود مهر و محبتی نداشت. اگر او هجده سال به انحنای ستون فقرات دچار بود، دیگر برایش فرقی نمی‌کرد که در چه روزی شفا یابد!

۱۳:۱۵-۱٦ خداوند ریاکاری او و دیگران رهبران مذهبی را ملامت نمود. او به آنها یادآوری نمود که هیچ‌یک از آنها در باز کردن گاو یا الاغ در روز سبت به جهت سیراب نمودن آنها تردیدی به دل راه نمی‌دهد. اگر آنها در روز سبت به حیوانات زبان بسته چنین توجهی از خود نشان می‌دهند، آیا مسیح با شفای این زن که دختر ابراهیم بود مرتکب اشتباهی شده بود؟ عبارت "دختر ابراهیم" بر ما روشن می‌سازد که او نه تنها یهودی بلکه یک ایماندار حقیقی و زن ایمان بود. شیطان او را به انحنای ستون فقرات دچار ساخته بود. ما از قسمتهای

مختلف کتاب‌مقدس می‌توانیم در یابیم که برخی بیماریها نتیجه اعمال شیطانی است. جوشهای بدن ایوب را شیطان به وجود آورد. خار در جسم پولس پیام آور شیطان بود که می‌خواست به او ضربه بزند. با این حال شریر اجازه ندارد که بدون اجازه خداوند با ایمان‌داران چنین کند. و خداوند بر تمام این رنجها و مرض‌ها حاکمیت دارد.

۱۷:۱۳ مخالفان خداوند همگی از این سخنان خداوند خجل گردیدند. اما غالب مردم شاد شدند زیرا معجزه بزرگی انجام شده بود و آنها بر آن واقف بودند.

ذ) مثلهای ملکوت (۱۸:۱۳-۲۱)

۱۸:۱۳-۱۹ ممکن بود مردم بادیدن این معجزه اعجاب آور چنین تصور نمایند که ملکوت (پادشاهی) به زودی برقرار خواهد شد، عیسی خداوند با بیان دو مثل در مورد ملکوت خدا ذهن آنها را از اشتباه باز داشت، او با بیان مثلها به آنها گفت که ملکوت خدا پس از طرد شدن پادشاه و پیش از بازگشت او به زمین واقع خواهد شد. این مثل‌ها رشد و گسترش مسیحیت را به تصویر می‌کشند، که واقعیت و نیز اعتراف محض را شامل می‌شود (ر.ک توضیحات مربوط به ۸:۱-۳).

او پیش از هر چیز ملکوت خدا را به دانه خردلی تشبیه می‌کند که یکی از ریزترین دانه‌ها است. هنگامی که این دانه کاشته می‌شود بوته‌ای از آن پدید می‌آید و نه درخت. از این رو هنگامی که عیسی گفت این دانه درخت بزرگی تولید می‌کند، مقصودش رشد غیرطبیعی و بی‌اندازه آن است. آن بوته آن قدر بزرگ است که مرغان هوا در شاخه‌هایش آشیانه درست می‌کنند. حقیقت در اینجا این است که مسیحیت در ابتدا سرآغازی حقیر و کوچک، همچون دانه خردل دارد. اما هنگامی که رشد می‌یابد، ترویج و اشاعه یافته و به مسیحیتی تبدیلی می‌شود که ما اکنون می‌شناسیم. مسیحیت شامل تمام کسانی است که اعتراف میکنند طرفدار خداوند هستند، چه تجربه تولد تازه را داشته باشند و چه نداشته باشند. مرغان هوا یا کرکسها هستند و یا پرندگانی که حکم طعمه را دارند. آنها نمادهایی از شریر هستند و این حقیقت را به تصویر می‌کشند که مسیحیت تبدیل به مکان امنی برای انواع گوناگون فساد و گناه شده است.

۲۰:۱۳-۲۱ دومین مثل ملکوت خدا را به خمیر مایه‌ای تشبیه می‌کند که زنی آنها را در سه پیمانه آرد قرار می‌دهد. ما معتقدیم که خمیرمایه همیشه در کتاب‌مقدس نماد شریر بوده است. اینجا مقصود این است که تعالیم شیطانی در غذای پاک قوم خدا گنجانده شده است. این تعلیم شریر شیطانی نیست اما قدرت موذیانه‌ای دارد که به سرعت گسترش می‌یابد.

ر) در تنگ به سوی آسمان (۲۲:۱۳-۳۰)

۲۲:۱۳-۲۳ هنگامی که عیسی به سوی اورشلیم حرکت می‌کرد، شخصی از میان جمعیت از وی پرسید که

آیا کم هستند که نجات بایند؟ در ابتدا به نظر پرسشی بیهوده و از روی کنجکاوی به نظر می‌رسد.

۲٤:۱۳ خداوند این پرسش کنجکاوانه را با فرمان صریح پاسخ داد. او به آن شخصی که سئوال کرد گفت که اطمینان حاصل نماید که آیا از در تنگ داخل می‌شود. مقصود عیسی از گفتن جد و جهد کنید تا از در تنگ داخل شوید این بود که برای نجات یافتن باید تلاش کرد. در تنگ در اینجا تولد تازه–نجات با فیض خدا و توسط ایمان است. عیسی آن مرد را آگاه می‌ساخت که اطمینان حاصل نماید که از در تنگ داخل می‌شود. "بسیاری طلب دخول خواهند کرد و نخواهند توانست"، چرا که در ناگهان بسته می‌شود. این موضوع بدان معنی نیست که آنها می‌خواهند از در تبدیل داخل شوند، بلکه در روزی که عیسی با قدرت و جلال سلطنت می‌کند اجازه ورود به ملکوت می‌خواهند، اما دیگر بسیار دیر شده است. روز فیض که اکنون در آن زیست می‌کنیم روزی به پایان خواهد رسید.

۲۵:۱۳–۲۷ صاحب خانه برخواهد خاست و در را خواهد بست. پس امت یهود به کسانی تشبیه شده است که در را می‌کوبند و از خداوند التماس می‌کنند که در را بگشاید. او خواسته آنان را اجابت نخواهد کرد چرا که هرگز آنها را نمی‌شناسد. در این لحظه آنها اعتراض کرده و وانمود می‌کنند که دوستی و مصاحبت نزدیک با او داشتند. اما او تحت تاثیر این جملات قرار نخواهد گرفت. آنها بدکاران بودند و اجازه ورود نخواهند یافت.

۲۸:۱۳–۳۰ نپذیرفتن او گریه و فشار دندان را برای آنها به همراه خواهد داشت، گریه نشانه پشیمانی است و فشار دندان از نفرت شدید از خدا سخن می‌گوید. این امر حاکی از آن است که درد و رنج جهنم دل انسان را تغییر نمی‌دهد. اسرائیلیان بی‌ایمان ابراهیم و اسحاق و یعقوب و جمیع انبیا را در ملکوت خدا خواهند دید. آنها انتظار داشتند که خود آنجا باشند چرا که از نسل ابراهیم و اسحاق و یعقوب بودند، اما بیرون افکنده خواهند شد. غیریهودیان از گوشه و کنار جهان به سوی نور ملکوت مسیح سفر خواهند نمود تا از برکات عالی او برخوردار گردند. از این رو بسیاری از یهودیان که در نقشه خدا ارجحیت داشتند طرد خواهند شد، در حالی که غیریهودیان که به دیده سگ به آنها می‌نگریستند. از برکات سلطنت هزار ساله مسیح برخوردار خواهند شد.

ز) انبیا در اورشلیم به قتل می‌رسند

۳۱:۱۳ ظاهراً در این هنگام مسیح در اراضی تحت فرمانروایی هیرودیس بود. چند نفر از فریسیان آمده و به او هشدار دادند که از آنجا برود زیرا هیرودیس قصد قتل او را داشت. کاملاً بعید به نظر می‌رسد که فریسیان به فکر سلامتی و جان عیسی بوده باشند. شاید با هیرودیس هم دست شده توطئه کرده بودند او را بترسانند تا به اورشلیم بگریزد، جائی که به احتمال قوی دستگیر می‌شد.

۳۲:۱۳ خداوند ما از تهدید به شکنجه و آزار خم به ابرو نیاورد. بلکه او دریافت که این امر توطئه‌ای از سوی هیرودیس است و به فریسیان گفت که برگردند و پیامی را به آن دوباره برسانند. برای برخی درک این حقیقت که خداوند عیسی هیرودیس را یک روباه مونث نامید دشوار است (در متن زبان اصلی واژه روباه

صورت مونث دارد). آنها چنین تصور می‌کنند که این آیه تخطی از کتاب‌مقدس است که نامیدن شریر به عنوان حاکم مردم را منع می‌کند (خروج ۲۸:۲۲). با این حال اینجا مقصود شریر نیست، بلکه حقیقت مسلم است. موضوع پیامی که عیسی فرستاد این بود که هنوز قسمتی از کارهایش مانده است. او در چند روز باقی مانده دیوها را بیرون کرده و مریضان را صحت خواهد بخشید. سپس در روز سوم، به عبارتی روز پایانی خدمت خود بر روی زمین را به پایان خواهد رسانید. هیچ چیز او را از انجام وظایف خود باز نخواهد داشت. هیچ قدرتی بر زمین نمی‌توانست بر او غلبه یابد.

۳۳:۱۳ علاوه بر این نباید در جلیل کشته می‌شد. این امتیاز برای شهر اورشلیم محفوظ بود. این خصلت از آن اورشلیم بود که خادمین خدای تعالی را به قتل برساند. اورشلیم کمابیش کشتن سخنگویان خدا را به انحصار خود درآورده بود. و هدف خداوند عیسی از بیان "محال است نبی بیرون از اورشلیم کشته شود" نیز همین بود.

۳۴:۱۳-۳۵ عیسی پس از بیان حقایق در مورد این شهر شرور محزون کشته بر آن گریست. شهری که قاتل انبیا است و پیام‌آوران خدا را سنگسار می‌کند حال مورد ترحم عیسی واقع می‌شود. چند بار او خواست مردمان شهر را چنانکه مرغ جوجه‌های خویش را زیر بالهای خود می‌گیرد جمع کند... اما آنها نخواستند. مشکل بر سر لجبازی آنها بود. در نتیجه، شهر، هیکل و سرزمینشان خراب گذاشته می‌شود. آنها دوران طولانی از اسارت را سپری خواهند نمود. در حقیقت تا هنگامی که توبه نکرده و نگویند "مبارک است او که به نام خداوند می‌آید" خداوند را نخواهند دید! پس قوم او در روز قدرت و سلطنت او خواهند خواست.

س) شفای شخص مبتلا به استسقا (آب آوردگی) (۱۴-۱-۶)

۱:۱۴-۳ در روز سبت یکی از روسای فریسیان خداوند را به صرف غذا به خانه‌اش دعوت نمود. البته این دعوت از روی خلوص نیت نبود، بلکه تلاشی بود از سوی رهبران مذهبی برای یافتن خطایی در پسر خدا. عیسی شخصی را دید که از مرض استسقا (آب آلودگی) رنج می‌برد، به عبارتی، او مبتلا به نوعی تورم بود که در اثر جمع شدن آب در بافت سلولهای بدن پدید می‌آید. نجات‌دهنده با این سئوال کنایه آمیز که آیا در روز سبت شفا دادن جایز است نشان داد که می‌داند در ذهن مخالفانش چه می‌گذرد.

۴:۱۴-۶ گرچه بیشتر مایل بودند که پاسخ دهند جایز نیست، لیکن قادر نبودند پاسخ خود را اثبات نمایند، از این رو ساکت ماندند. بنابراین عیسی آن مرد را شفا داد و رها کرد. در نظر عیسی این کار لطف و رحمت خدا بود، محبت الهی هیچگاه از عمل باز نمی‌ایستد، حتی در روز سبت (یوحنا ۱۷:۵). سپس رو به یهودیان کرد و به آنها یادآوری نمود که اگر یکی از حیواناتشان در روز سبت در چاهی افتد، مطمئناً آن را بیرون خواهند آورد. آنها از انجام این کار دریغ نمی‌کردند. چرا که حیوانات برایشان ارزش مالی داشت. اما در مورد انسان رنجور آنها حتی توجهی نمی‌کردند و خداوند عیسی را برای کمک به او سرزنش می‌کردند. اگر چه آنها

از جواب عیسی عاجز ماندند اما ما مطمئن هستیم که آنها خشمگین‌ترهم شدند.

ش) مثل میهمان جاه طلب (۱۴:۷-۱۱)

بعید نیست که خداوند عیسی به هنگام ورود به خانه آن فریسی میهمانانی را دیده بود که در تلاش بودند تا صدر مجلس را اختیار کنند. آنها به دنبال جایگاهی بارز و مقامی والا بودند. این حقیقت که او خود نیز میهمان بود او را از صراحت و عدالت باز نداشت. او به آنها در برابر این شکل از خودخواهی هشدار داد. چون به صرف غذا دعوت شدند باید پائین مجلس می‌نشستند و نه در صدر مجلس. هنگامی که مقام والا را برای خود می‌خواهیم ممکن است به مقامی دون مرتبه‌تر نزول کرده و باعث خجالت ما شود. اگر خود را حقیقتاً در مقابل خدا فروتن سازیم، آنگاه تنها به یک سو خواهیم رفت و آن به سوی برتر است. عیسی چنین تعلیم داد که بهتر آن است به سوی مقامی برتر پیشرفت کنیم تا اینکه در ابتدا مقامی والا کسب نماییم و سپس آن را از دست بدهیم. او خود نمونه‌ای زنده از فروتنی بود (فی ۲:۵-۸). او خود را فروتن ساخت و خدا او را برافراشت. هر که خویشتن را فرود آرد، سرافراز گردد.

ص) میهمانانی که خدا به آنها احترام می‌گذارد (۱۴:۱۲-۱۴)

بی گمان رئیس فریسیان مقامات محلی را به میهمانی دعوت کرده بود. عیسی بی‌درنگ به این موضوع پی برد. او دید که مردم محروم جامعه در این میهمانی شرکت نجسته‌اند. از این رو این فرصت را غنیمت شمرده و یکی از بزرگترین اصول مسیحیت را بیان نمود اینکه ما باید کسانی را محبت نماییم که نمی‌توانند محبت ما را جبران نمایند. معمولاً مردم جامعه، دوستان، خویشان یا همسایگان دولتمند خود را دعوت می‌کنند، تا عوض این کار خود را بیابند. زندگی روحانی اینگونه عمل کردن را نمی‌پسندد. زیرا محبت کردن به فقیران، لنگان، و شلان و کوران کاملاً غیرطبیعی است. خداوند پاداشخاصی برای کسانی که به این اقشار جامعه محبت می‌کنند در نظر دارد. گرچه این میهمانان استطاعت آن را ندارند که عوض ما را بدهند، لیکن خدا خود به ما وعده می‌دهد که در قیامت عادلان به ما پاداش خواهد داد. هم‌چنین این آیه در کتاب‌مقدس به عنوان استدلال برای قیامت اول به کار می‌رود و شامل قیامت تمام ایمان‌داران حقیقی است. این واقعه به هنگام ربوده شدن ایمان‌داران و نیز آنگونه که ما معتقدیم پس از پایان دوران مصیبت عظیم رخ خواهد داد. به عبارتی دیگر قیامت اول یک واقعه آنی نیست بلکه در چندین مرحله محقق خواهد شد.

ض) مثل ضیافت بزرگ (۱۴:۱۵-۲۴)

۱۴:۱۵-۱۸ یکی از میهمانانی که با عیسی بر سر سفره نشسته بود گفت که چقدر عالی است که شخص در برکات ملکوت خدا شریک گردد. احتمالاً او تحت تاثیر اصول رفتاری که خداوند عیسی تعلیم می‌داد قرار

گرفته بود یا شاید بدون اینکه راجع به این سخن بیندیشد آن را بیان کرد. به هر حال، خداوند در جواب او گفت درست است که غذا خوردن در ملکوت خدا بسیار عالی است، اما حقیقت تاسف‌بار این است که بسیاری از آن کسانی که دعوت می‌شوند بهانه‌های احمقانه برای نیامدن خود به میهمانی می‌آورند. او خدا را همچون شخصی به تصویر کشید که ضیافتی عظیم برپا نمود و میهمانان بسیاری را دعوت نمود. هنگامی که غذا آماده شد، او از غلام خود خواست تا دعوت‌شدگان را اطلاع دهد که همه چیز حاضر است. این موضوع برای ما یادآور این حقیقت بزرگ است که خداوند عیسی نقشه نجات را بر جلجتا به پایان رساند و پیام دعوت انجیل بر پایه کار انجام شده او انتشار می‌یابد. یکی از دعوت‌شدگان بهانه آورد که مزرعه‌ای خریده و می‌خواهد برود آن را ببیند. طبیعی است که او قبل از خرید مزرعه آن را دیده بود. اما باز هم دلبستگی به مادیات بر این دعوت سخاوت‌مندانه ارجح‌تر بود.

۱۹:۱٤–۲۰ دیگری پنج جفت گاو خریده بود و می‌رفت که آنها را بیازماید. او تصویری از کسانی است که شغل، حرفه و تجارت خود را بر دعوت خدا مقدم می‌دانند. شخص سوم گفت زنی گرفته است و از این سبب نمی‌تواند بیاید. روابط خانوادگی و اجتماعی اغلب مانع پذیرش دعوت انجیل می‌شوند.

۲۱:۱٤–۲۳ هنگامی که آن غلام آقای خود را خبر داد که دعوت او پذیرفته نشده، آقا او را به شهر فرستاد و فقیران و لنگان و شلان و کوران را دعوت نمود. بنگل گفته است "هم طبیعت و هم فیض، هیچ‌کدام خلا را نمی‌پسندند." بعید نیست که اولین دعوت شده تصویری از رهبران قوم یهود باشد. هنگامی که آنان انجیل را نپذیرفتند، خدا از مردم شهر اورشلیم دعوت به عمل آورد. بسیاری از آنان به این دعوت لبیک گفتند، اما خانه هنوز خالی بود. از این رو آقا به غلام خویش گفت به راه‌ها و مرزها برود و مردم را به الحاح بیاورد. بدون تردید این تصویریست از دعوت انجیل از غیر یهودیان. آنها نباید به زور بازو آورده می‌شدند (همان کاری که مسیحیت در طول تاریخ انجام داد)، بلکه به قوت استدلال. باید با محبت آنها را قانع کرد و به خانه آقا آورد تا پر شود.

۲٤:۱٤ از این رو دیگر به حضور میهمانان اولیه نیازی نبود، زیرا آنانی که در ابتدا دعوت شده بودند، نیامدند.

ط) بهای شاگردی (۲۵:۱٤–۳۵)

۲۵:۱٤ اکنون جمعی کثیر به دنبال خداوند عیسی می‌رفتند. غالب رهبران از چنین استقبال گسترده به وجد می‌آیند. اما خداوند به دنبال افرادی نبود که از روی کنجکاوی و بدون هیچ عشق و علاقه قلبی همراه او می‌آیند. او به دنبال کسانی بود که مشتاق بودند با عشق و فداکاری برای او زندگی کنند، و حتی لازم شد در راه او جان سپارند. و از این رو او خواست با بیان شرایط دشوار شاگردی آن جماعت را غربال نماید. بارها عیسی مسیح مردم را به سوی خود جذب کرد، اما پس از اینکه آنها به دنبال او آمدند، او آنها را غربال نمود. این همان

چیزی است که در اینجا رخ می‌دهد.

۲۶:۱۴ پیش از هر چیز در به کسانی که در پی او می‌آمدند گفت که اگر میخواهند شاگرد حقیقی باشند، باید او را بیش از هر کس دیگر دوست بدارند، البته منظور او این نبود که شخص باید از پدر، مادر، زن و اولاد و برادران و خواهران متنفر باشد. (ر.ک متی ۳۷:۱۰). یک شاگرد نباید بگذارد که اهمیت به پیوندهای خانوادگی او را از مسیر اطاعت کامل از خداوند باز دارد.

در حقیقت، دشوارترین قسمت اولین شرط شاگردی در عبارت "حتی جان خود را نیز" یافت می‌شود. نه تنها ما باید خویشاوندان خود را از او کمتر دوست بداریم، بلکه باید جان خود را نیز دشمن بدانیم! به جای اینکه زندگی ما خود محور باشد، باید مسیح محور باشد. به جای اینکه ببینیم هر عملمان چه نفعی به حال ما دارد، باید به دقت بسنجیم که اعمالمان چه تاثیری بر مسیح و جلال او دارد. توجه به آسایش شخصی و سلامتی خود را باید پس از وظیفه بزرگ جلال دادن مسیح و شناساندن او به دیگران قرار دهیم. سخنان نجات‌دهنده همه کامل هستند. او گفت که اگر او را بیش از دیگران دوست نداشته باشیم، بیش از خانواده و جان خود، نمی‌توانیم شاگرد او باشیم. مقیاس دیگری وجود ندارد.

۲۷:۱۴ سپس او تعلیم داد که یک شاگرد حقیقی باید صلیب خود را بردارد و او را پیروی نماید. صلیب ضعف جسمانی و یا عذاب روحی روانی نیست، بلکه راه قبول ننگ، رنج، تنهایی و حتی مرگ است که شخص داوطلبانه به خاطر مسیح انتخاب می‌کند. همه ایمان‌داران صلیب را حمل نمی‌کنند. شخص می‌تواند مسیح اسمی باشد و از آن اجتناب ورزد. اما هرگاه که همه چیز را به خاطر مسیح ترک می‌کنیم، ما نیز به مانند پسر خدا هنگامی که بر روی زمین بود همان مخالفتهای شیطانی را تجربه خواهیم نمود. صلیب این است. شاگرد باید از عقب مسیح برود. این بدان معنا است که ما نیز به مانند مسیح هنگامی که بر روی زمین بود زیست کنیم یک زندگی همراه با انکار نفس، فروتنی، جفا، خفت و خواری، وسوسه و مخالفت گناهکاران.

۲۸:۱۴-۳۰ سپس خداوند عیسی با بیان دو مثل بر لزوم برآورد خرج (بهای پیروی از او) پیش از پیروی از او تاکید نمود. او زندگی مسیحی را به یک پروژه ساختمانی و سپس به یک جنگ تشبیه نمود. شخصی که قصد بنای برجی دارد اول نشسته و خرج آن را برآورد می‌کند. اگر به اندازه کافی برای تمام کردن آن ندارد، ادامه نخواهد داد. و اگر نه هنگامی که بنیادش نهاده شد باید کار را متوقف نماید، پس هر که او را بیند تمسخر کنان گوید، "این شخص عمارتی شروع کرده، نتوانست به انجامش رساند." در مورد شاگردان نیز چنین است. آنها ابتدا باید بهای آن را بسنجند، بسنجند که آیا قادر هستند با تمام وجود زندگی خود را برای مسیح ترک نمایند. واگر نه ممکن است شروعی توفانی و باشکوه داشته باشند، و سپس ناکام بمانند. اگر چنین شود دیگران او را به خاطر شروعی توفانی و پایانی خفت بار مسخره می‌کنند. دنیا برای مسیحیان نه چندان جدی چیزی جز سرزنش ندارد.

۳۱:۱۴-۳۲ پادشاهی که برای مقابله با پادشاهی دیگر می‌رود که نیرویش بیشتر از او هستند باید به دقت

بسنجد که آیا نیروهای اندک خود قوت شکست دشمن را دارند یا خیر. او به خوبی در می‌یابد که آیا به پیروزی قطعی دست خواهند یافت یا اینکه به طور اسفناکی تسلیم خواهند شد. و زندگی شاگردی مسیحی نیز چنین است. هیچ مقیاس دیگری وجود ندارد.

۳۳:۱٤ شاید آیه ۳۳ یکی از گمنام‌ترین آیه‌ها در تمام کتاب‌مقدس باشد. این آیه به صراحت بیان می‌کند که "هر یکی از شما که تمام مایملک خود را ترک نکند، نمی‌تواند شاگرد من شود." نمی‌توان از زیر بار این سخنان شانه خالی کرد. این آیه به ما نمی‌گوید که شخص باید طالب ترک همه چیز باشد، بلکه می‌گوید او باید همه چیز را ترک کند. ما برای این سخنان عیسی خداوند را تحسین می‌نماییم. او می‌دانست که این کار به هیچ طریقی دیگری ممکن نیست. او مردان و زنانی می‌خواهد که بیشتر از هر چیز دیگری در دنیا برای او ارزش قایل شوند. رایل چنین می‌گوید: "شخصی که به خودش خوبی می‌کند همان کسی است که همه چیز را به خاطر مسیح‌ترک می‌کند. او بهترین معامله را می‌کند، فقط برای چند سال صلیب را در این دنیا حمل میکند، و در دنیای آینده حیات ابدی را به دست می‌آورد. اما آن کسی که بهترین‌ها را برای خود می‌خواهد، ثروت خود را نیز به گور فرو خواهد برد. شخصی که اکنون در فیض غنی است، در آخرت در جلال غنی خواهد بود. و بهتر از همه آن است که او با ایمان به مسیح مالک چیزی می‌شود که هیچگاه آن را از دست نخواهد داد و آن نصیب نیکو است که هیچگاه از او گرفته نخواهد شد."

۳٤:۱٤-۳۵ نمک تصویری از یک شاگرد است. شخصی که زندگی خود را با فداکاری و سرسپردگی وقف خداوند نموده است باید سالم و در خور ستایش باشد. اما در ادامه سخن از نمک فاسد است. نمکهای امروزی فاسد نمی‌شوند چرا که نمک خالص هستند. اما در آن زمان همراه نمک مقادیری ناخالصی نیز وجود داشت. بنابراین ممکن بود نمک فاسد گردد و باقی مانده آن در ظرف بماند. اما این باقی مانده دیگر ارزشی نداشت. دیگر حتی نمی‌شد از آن به عنوان کود برای زمین استفاده کرد و باید دور ریخته می‌شد.

این تصویر شاگردی است که شروع درخشانی دارد، اما پس از اندکی عهد خود را می‌شکنند. شاگرد یک دلیل اصلی برای زندگی دارد، اگر او در انجام آن ناتوان آید، دیگر او به کار نخواهد آمد. ما درباره نمک می‌خوانیم "بیرونش می‌ریزند." این آیه نمی‌گوید که خدا آن را بیرون می‌ریزد، چنین امری هیچ گاه رخ نخواهد داد. بلکه "بیرونش می‌ریزند" به عبارتی، آنها شهادت کسی که بنای ساختمانی را شروع کرد و نتوانست آن را به پایان برساند، زیرپا می‌گذارند. کلی چنین می‌نویسد:

در اینجا خطر شروع خوب و پایانی ناکام را بر ما روشن می‌سازد. هنگامی که نمک تنها خاصیت خود را که به خاطر آن ارزش دارد از دست دهد، دیگر چه چیزی در دنیا به اندازه آن بی‌ارزش خواهد بود؟ دیگر به هیچ کاری نخواهد آمد. در مورد شاگردانی که از پیروی مسیح بازمانده‌اند نیز چنین است. او شایسته اهداف دنیا نیست، اما خدا را ترک کرده است. او معرفت و نور بسیاری برای وارد شدن به گناهان و پوچیهای دنیا دارد، اما او هیچگونه شادی فیض و حقیقت که او را در راه مسیح حفظ نماید ندارد. نمک بدون طعم مورد سرزنش و

داوری قرار خواهد گرفت.

خداوند عیسی با این عبارت "آنکه گوش شنوا دارد بشنود" سخنان خود در مورد شاگردی را پایان داد. این عبارت بدین معنا است که هیچ کس اشتیاقی برای شنیدن شرایط دشوار شاگردی ندارد. اما اگر شخصی مشتاق به پیروی از خداوند عیسی است، و بهای آن برایش مهم نیست، پس او باید بشنود و پیروی نماید.

جان کالوین گفته است "من همه چیز را برای مسیح ترک کردم، و چه چیز عایدم شد؟ من همه چیز را در مسیح یافتم." هنری درومند (Henry Drummand) اظهار می‌دارد: "بهای ورود به ملکوت آسمان ناچیز است اما آبونمان سالیانه آن به قیمت همه چیز تمام می‌شود."

ظ) مثل گوسفند گمشده (۱۵:۱-۷)

۱۵:۱-۲ به نظر خدمت تعلیم مسیح در باب ١٤ باجگیران و دیگران را که در ظاهر گناهکار بودند به سوی خود جذب نمود. گرچه عیسی گناهان آنها را ملامت نمود، لیکن بسیاری از آنها اعتراف کردند که حق با اوست. آنها هم سو با مسیح خود رامحکوم کردند. و با توبه حقیقی اعتراف نمودند که او خداوند است. هرگاه که عیسی مردمی می‌یافت که مشتاق به اعتراف گناهان خود بودند، او به میان آنها می‌رفت و به آنها کمک روحانی کرده و برکتشان می‌داد.

فریسیان و کاتبان از این حقیقت که عیسی با مردمانی که گناهانشان آشکار بود معاشرت می‌کند دلخور می‌شدند. آنها هیچ دل خوشی از این مبروصان اخلاقی و اجتماعی نداشتند و از عیسی به خاطر این کار انتقاد می‌کردند. از این رو تهمتی را به او نسبت دادند که "این شخص، گناهکاران را می‌پذیرد و با ایشان می‌خورد." البته تهمت آنها درست بود. آنها گمان می‌کردند که این کار سزاوار سرزنش است، اما در حقیقت این کار خداوند عیسی در راستای هدف او از آمدن به این جهان بود!

خداوند عیسی در پاسخ به این اتهام آنها بود که حکایات گوسفند گمشده، سکه گمشده و پسر گمشده را بیان کرد. هدف این حکایات مستقیماً خود فریسیان و کاتبان بودند، که هیچگاه حاضر نبودند وضعیت تباه شده خود را در حضور خدا اقرار نمایند. در حقیقت، آنها هم همچون می‌فروشان و گناهکاران گمشده بودند اما قاطعانه از پذیرفتن آن سرباز می‌زدند. نکته مهم در این سه داستان این است که خدا هنگامی که می‌بیند گناهکاران توبه می‌کنند شادی حقیقی و رضایت را می‌پذیرد در حالی که از ریاکاران جزم اندیشی که آن قدر مغرورند که نمی‌خواهندبه وضعیت گناه آلود و فلاکت بار خود اعتراف نمایند رضایت خاطر ندارد.

۱۵:۳-٤ در اینجا خداوند عیسی در نماد شبان معرفی می‌شود. نود و نه گوسفند بیانگر فریسیان و کاتبان هستند. گوسفند گمشده نمونه‌ای است از باجگیران یا گناهکارانی که به گناه خود اعتراف می‌کنند.

هنگامی که شبان پی می‌برد که یکی از گوسفندانش گم شده است، آن نود و نه را در صحرا گذاشته (نه در آغل) و به دنبال آن رفته تا آن را بیابد، تا آنجائی که به خداوندمان مربوط می‌شود، این سفر شامل نزول او بر

روی زمین، سالهای خدمت او، طردشدن او، رنج و مرگ او می‌شود. چقدر عبارات سرود "نود و نه" (گوسفند) زیبا هستند:

هیچ نجات یافته‌ای نمی‌داند
ژرفای آن دریا
و ضلالت آن شب را
که خداوند از آن گذر کرد
تا به آنجائی که گوسفند گمشده خود را یافت، رسید.
الیزابت سی. کلفین Elizabeth C. Clephane

۵:۱۵ شبان که گوسفند خود را یافت آن را بر دوش خود گذارده به خانه باز می‌گردد. این عبارت بر ما روشن می‌سازد که آن گوسفند افتخار صمیمیت و نزدیکی با شبان را یافت که قبلاً هنگامی که در میان دیگر گوسفندان بود از چنین امتیازی برخوردار نبود.

۶:۱۵ شبان دوستان و همسایگان را طلبید تا با او برای نجات گوسفند گمشده‌اش شادی کنند. این موضوع حاکی از شادی نجات‌دهنده به خاطر توبه یک گناهکار است.

۷:۱۵ درسی که این حکایت به ما می‌آموزد بسیار پرواضح است: خوشی در آسمان رخ می‌نماید به سبب توبه یک گناهکار، اما برای آن نود و نه گناهکاری که به وضعیت تباه شده خود پی نبرده‌اند شادی رخ نمی‌دهد. آیه ۷ واقعاً بدین معنا نیست که برخی از افراد نیاز به توبه ندارند. همه انسان‌ها گناهکارند و برای نجات یافتن باید توبه نمایند. این آیه اشخاصی را توصیف می‌نماید که تا هنگامی که به خود نگاه می‌کنند احتیاج به توبه ندارند.

ع) مثل سکه گمشده (۸:۱۵-۱۰)

زنی که در این داستان است احتمالاً نمایانگر روح‌القدس است، که با چراغ کلام خدا گمشده را می‌جوید. نه درهم از ناتوبه کاران سخن می‌گوید، در حالی که یک درهم گمشده حاکی از شخصی است که می‌خواهد اعتراف نماید که از خدا دور شده است. در روایت قبلی گوسفند به اراده خود آواره گشته بود. سکه یک شی بی‌جان است و از این رو شاید ببانگر وضعیت بی‌روح یک گناهکار باشد. او در گناهان خود مرده است.

آن زن با دقت به تفحص خود ادامه می‌دهد تا آن سکه را بیابد. سپس دوستان و همسایگان خود را جمع می‌کند تا با او جشن گیرند. سکه گمشده‌ای که او آن را یافت برایش شادی بیشتری نسبت به آن نه سکه‌ای که هرگز گم نشده بودند به همراه آورد. خدا نیز چنین است. گناهکاری که خود را فروتن ساخته و به وضعیت تباه شده خود اعتراف می‌نماید برای دل خود شادی به ارمغان می‌آورد. خدا از کسانی که هیچگاه به نیاز خود برای توبه پی نبرده‌اند چنین شادی و سروری نخواهد یافت.

غ) حکایت پسر گمشده (۱۵:۱۱-۳۲)

۱۵:۱۱-۱٦ خدای پدر در اینجا همچون شخصی به تصویر کشیده شده که دو پسر داشت. پسر کوچک نمونه‌ای از گناهکار توبه کار است، در حالی که پسر بزرگتر تصویری است از کاتبان و فریسیان. پسر بزرگتر نمونه‌ای از فرزندان خلق شده خدا است که البته نجات نیافته‌اند. پسر کوچک به پسر عیاش نیز معروف است. یک شخص عیاش کسی است که با بی‌فکری تمام خرج می‌کند، و پول خود را بیهوده تلف می‌کند. این پسر از خانه پدری اش خسته شده و تصمیم گرفت که آنجا را ترک نماید. او نمی‌توانست به انتظار مرگ پدرش بنشیند، از این رو میزان ارث خود را زودتر از موعد طلب نمود. پدر سهم هر یک را به درستی به آنها داد. دیری نپایید که پسر کوچکتر به ملکی بعید کوچ کرده و در آنجا ساکن شد و ثروت خود را در راه لذتهای گناه آلود تلف نمود. به محض اینکه سرمایه‌اش به پایان رسید خشکسالی سختی در آن سرزمین رخ داد، و او خود را تهی دست یافت. تنها کاری که می‌توانست بکند این بود که به گرازها غذا دهد، شغلی که در نزد غالب یهودیان خوشایند نبود. هنگامی که او به گرازهائی که خرنوب می‌خوردندنگاه می‌کرد، بر آنها حسادت ورزید. آنها می‌توانستند بیشتر از او بخورند، به نظر هیچ کس به او کمکی نمی‌کرد. تمام دوستانی که به هنگام ولخرجی‌های او در کنارش بودند اکنون ناپدید شده بودند.

۱۵:۱۷-۱۹ به نظر خشکسالی برای او برکتی به همراه داشت.. آن باعث شد فکری به ذهنش خطور کند. او به یاد آورد که مزدوران پدرش راحت‌تر از او زندگی می‌کنند. آنها غذای کافی برای خوردن داشتند، در حالی که او از گرسنگی هلاک می‌شد. هنگامی که به این موضوع فکر کرد، تصمیم گرفت کاری انجام دهد. او تصمیم گرفت که با ندامت نزد پدر خود رفته، به گناه خود اعتراف نماید و از او بخشش بطلبد. او دانست که دیگر شایسته آن نیست که پسر او خوانده شود، و در نظر داشت از او بخواهد که همچون مزدور برایش کار کند.

۱۵:۲۰ هنوز به خانه نرسیده بود که پدرش او را دیده ترحم نمود. او دوان دوان آمده او را در آغوش خود کشیده، بوسید. شاید این تنها جایی است که در کتاب‌مقدس که شتاب را به خوبی برای خدا به کار می‌برد. استوارت به درستی این حکایت را به تصویر می‌کشد:

عیسی با شهامت خدا را به تصویر کشیده است، او منتظر نیست که فرزند شرمگینش به خانه بیاید، و نه وقتی او می‌آید شان و مقام خود را حفظ نماید، بلکه می‌دود تا او را که شرمگین و ژنده پوش و برآشفته است در آغوش باز خود گیرد. نام "پدر" به یکباره رنگ گناه را تیره ساخته و جلال پرشکوه بخشش را وسیع می‌گرداند.

۱۵:۲۱-۲٤ پسر نزد پدر اعتراف کرد و خواست که از او تقاضا نماید همچون غلام برایش کار کند. لیکن پدر به غلامان خود دستور داد که بهترین جامه را در بر او کنند، و انگشتری بر دستش و نعلین بر پایهایش و با این کار نگذاشت که پسر به حرفهای خود ادامه دهد. هم‌چنین جشن عظیمی به مناسبت بازگشت پسرش که

گم شده بود و یافت شد ترتیب داد. او در نزد پدرش مرده بود و اکنون زنده گردیده بود. شخصی در این مورد گفته است، "پسر جوان به دنبال اوقات خوش بود، اما آنرا در سرزمینهای دور به دست نیاورد. او زمانی آن را یافت که پی برد باید به خانه پدرش بازگردد." به تاکید گفته شده است که آنها به شادی کردن شروع نمودند، اما هیچگاه ثبت نشده است که شادی آنها پایان یافت. در مورد نجات گناهکار نیز وضع به همین منوال است.

۲۵:۱۵–۲۷ هنگامی که پسر بزرگ از مزرعه بازگشت صدای جشن و پایکوبی را شنید، او از غلامی پرسید ماجرا از چه قرار است. غلام به وی گفت که برادرش به خانه بازگشته است و پدرش از شادی در پوست خود نمی‌گنجد.

۲۸:۱۵–۳۰ خشم و حسادت پسر بزرگ را فرو گرفت. او نخواست که در شادی پدر شرکت جوید. جی. ان. داربی به خوبی گفته است: "جائی که شادی خدا است، جزم اندیشان و حق به جانبان نمی‌توانند بدان داخل شوند. اگر خدا برای گناهکار خوب است، عدالتم چه سودی به حال من دارد؟"

هنگامی که پدرش از او التماس نمود تا در جشن شرکت جوید، او نپذیرفت، و با شکوه و شکایت گفت که پدر هرگز به خاطر خدمت و اطاعت وفادارانه به او پاداشی نداده است. حتی بزغاله‌ای به او داده نشد، چه برسد به گوساله پرواری. او گفت هنگامی که پسر عیاش او پس از اینکه ثروت پدر را با فاحشه‌ها تلف نمود، بازگشت او حتی از برپایی جشن برای او نیز دریغ نکرد. توجه نمایید که او گفت "این پسرت" و نه "برادرم."

۳۱:۱۵–۳۲ پاسخ پدر حاکی از آن است که هرگاه گم شده‌ای پیدا شود شادی و سرور رخ خواهد داد، در حالی که پسر خودرای، ناسپاس، مصالحه ناپذیر هیچ دلیلی برای جشن و شادی ندارد.

پسر بزرگتر تصویری گویا از کاتبان و فریسیان است. آنها از اینکه خدا به گناهکاران لطف و بخشش نشان می‌دهد متنفر بودند. آنها به گمان خود خدا را وفادارانه خدمت کرده‌اند، از احکام او سرپیچی نکرده‌اند، و هیچگاه به خاطر این کارها پاداش دریافت نکرده‌اند. حقیقت امر این بود که آنها ریاکاران مذهبی و گناهکار و مجرم بودند. غرور چشمان آنها را کور ساخته بود تا نبینند که چقدر از خدا دورند و اینکه او برکتی را پس از برکتی دیگر از آنها دریغ نداشته بود. اگر آنها می‌خواستند که توبه نموده و به گناهانشان اعتراف نمایند، دل پدر شاد می‌شد. و آنها نیز باعث شادی و سرور بسیار می‌شدند.

ف) حکایت مباشر زیرک (۱:۱۶–۱۳)

۱:۱۶–۲ اکنون خداوند عیسی رو به شاگردان خود کرده و به آنها درس نظارت می‌دهد. باید اذعان کرد که این عبارات از دشوارترین موضوعات در انجیل لوقا است. علت دشواری این حکایت این است که در ظاهر به نظر می‌رسد فریب کاری ناظر خائن را ستایش می‌کند. با این حال درخواهیم یافت که موضوع این نیست. شخص دولتمند در این داستان تصویری از خود خداست. ناظر شخصی است که مدیریت اموال شخصی دیگر بدو سپرده می‌شود. با توجه به این داستان هر شاگرد خداوند نیز به نوبه خود ناظر است. این ناظر متهم به

اختلاس سرمایه کارفرمای خود است. او نزد کارفرما احضار شد تا حساب باز پس دهد، و دریافت که به زودی از شغل خود برکنار خواهد شد.

۳:۱۶-۶ ناظر لحظاتی فکر کرد و دریافت که باید برای آینده خود چاره‌ای بیاندیشد. اما از سویی هم پیر شده بود و یارای کار کردن نداشت و هم گدایی برایش عار بود گرچه دزدی برایش عار نبود.) پس چگونه می‌توانست امنیت اجتماعی خود را تامین کند؟ او نقشه‌ای کشید که می‌توانست دوستانی برای خود بیابد که به هنگام نیاز دست او را بگیرند. نقشه او این بود: او نزد یکی از مشتریان کارفرمای خود رفت و از او پرسید چقدر بدهکار است. هنگامی که بدهکار گفت صدر طل روغن، ناظر به او گفت پنجاه رطل بپردازد و حساب او تسویه خواهد شد.

۷:۱۶ مشتری دیگر صدکیل گندم بدهکار بود. ناظر به او گفت هشتاد کیل بپردازد و تا حساب او را تسویه نماید.

۸:۱۶ تکان دهنده‌ترین قسمت داستان آنجائی است که آقایش ناظر خائن را به خاطر کار عاقلانه‌اش آفرین گفت. چرا شخص باید به خاطر این خیانت تحسین شود؟ عمل ناظر منصفانه نبود. آیه بعدی به ما نشان می‌دهد که ناظر به خاطر فریب کاریش تحسین نشد، بلکه به خاطر آینده نگریش. او محتاطانه عمل کرده بود. او به آینده نگریست، و برای آن تدبیری اندیشید. او منفعت حال را فدای پاداش آینده کرد. در مورد کاربرد این آیات در زندگی ما باید بسیار دقیق باشیم، چرا که آینده فرزند خدا بر روی زمین نیست، بلکه در آسمان است. همان گونه که ناظر برای اینکه اطمینان حاصل نماید در دوران بازنشستگی دوستانی خواهد داشت، شخص مسیحی نیز باید از اموال آقای خود به نحوی استفاده نماید که اطمینان حاصل نماید به هنگام ورود به آسمان او را با روی خوش خواهند پذیرفت.

خداوند گفت "پسران این جهان در طبقه خویش از پسران نور عاقل‌تر هستند." این آیه به ما می‌گوید که خدانشناسان و بی‌ایمانان برای تامین آینده خود در این دنیا بسیار حکیم‌تر هستند از ایمان‌داران حقیقی که برای آسمان گنج‌ها می‌اندوزند.

۹:۱۶ ما باید از مال بی‌انصافی برای خود دوستانی بیابیم. یعنی اینکه ما باید ثروت و دیگر امکانات خود را در راه صید جانها برای مسیح به کار گیریم و بدین نحو بنیادی برای دوستی و صمیمیت با دیگران بنا کنیم که تا به ابد پایدار بماند .پیرسون (Pierson) این موضوع را روشن ساخته است:

ثروت را می‌توان در راه خرید کتاب مقدس، کتب و جزوات و در نهایت به طور غیرمستقیم جان انسان‌ها صرف نمود. از این رو چیزی که فناپذیر و آنی است برایمان تا به ابد باقی خواهد ماند، و تبدیل به چیزهایی غیرمادی، روحانی و ابدی خواهد شد. به عنوان مثال فرض کنیم. شخصی ۱۰۰ دلار پول دارد. او می‌تواند تمام آن را در یک ضیافت یا یک میهمانی صرف نماید، که در این صورت فردای آن شب هیچ چیزی برایش باقی نخواهد ماند. از سویی دیگر، فرض کنیم او پول خود را برای خرید کتاب‌مقدس به قیمت هر کدام یک دلار

اختصاص دهد. او می‌تواند با مقدار پول خود صد نسخه از کلام خدا را خریداری نماید. او با این کار عاقلانه خود بذر ملکوت را می‌کارد، و این دانه‌ها روزی به محصول خواهند نشست، البته نه کتاب‌مقدس بلکه جانهای بسیار ثمر خواهند آورد. گذشته از اینها، او دوستان جاودانی‌ای برای خود می‌یابد که به هنگام افتادنها، او را تا به فراسوی مرزهای ابدیت برخواهند افراشت.

پس تعلیم خداوند ما این است. ما می‌توانیم با سرمایه گذاری حکیمانه دار ائیهایمان در برکت جاودانی مردان و زنان شریک گردیم. ما می‌توانیم اطمینان حاصل نماییم که هرگاه به دروازه‌های آسمان قدم نهادیم، گروهی بسیار ما را با روی خوش خواهند پذیرفت و اینها همان کسانی هستند که با قربانی دعاها و هدایای ما نجات یافته‌اند. این افراد با کمال امتنان و تشکر به ما خواهند گفت "تو همان کسی هستی که ما را به اینجا دعوت کردی."

داربی اظهار می‌دارد:

به طور کل انسان مباشر خدا است، و اسرائیل نیز به مفهوم و به شکلی دیگر مباشر خدا بود، که بر تاکستان خدا گماشته شد و شریعت، وعده‌ها، عهدها و عبارت به دست او سپرده شد. اما اسرائیل در همه این امور امانت خود را تلف نمود. انسان که بدیده مباشر به او نگریسته می‌شود نشان داد که کاملاً خیانت کار است. اکنون او باید چه بکند؟ خدا می‌آید و باقدرت فیض خود آن امانتی که بر روی زمین به انسان سپرده شده بود و انسان از آن سواستفاده می‌کرد را از وی گرفته و تبدیل به میوه آسمانی می‌کند. چیزهائی که در این دنیا به دست انسان سپرده شده نباید برای لذت‌جویی در این دنیا به کار رود، چرا که کاملاً بر ضد خدا است، بلکه باید با در نظر داشتن آینده از آنها استفاده کرد. ما نباید به دنبال این باشیم که اکنون مالک چیزی باشیم، بلکه باید با استفاده صحیح از اموال خود تدبیری برای آینده بیاندیشیم. بهتر آن است که تمام اموالتان را تبدیل به دوستی برای آینده کنیم تا اینکه اکنون ثروتمند باشیم. انسان در اینجا تباه شده است. از این رو اکنون انسان مباشری است که از سمت خود عزل شده است.

۱۰:۱۶ اگر در نظارت بر اندک چیزی که به ما سپرده شده است امین باشیم، سپس در اداره امور بزرگتر نیز امین خواهیم بود (گنج روحانی). از سویی دیگر، شخصی که در استفاده از پولی که خدا به او سپرده امین نیست در امور بزرگتر هم امین نخواهد بود. بی‌اهمیت بودن پول در واژه اندک مورد تایید فرار گرفته است.

۱۱:۱۶ کسی که در استفاده از مال بی‌انصافی برای خداوند امین نباشد محال است که مال حقیقی به وی سپرده شود. ثروت در اینجا مال بی‌انصافی نامیده شده است. البته اساساً چیز بدی نیست. اما اگر گناه وارد جهان نمی‌شد بعید نبود که نیازی به پول و ثروت باشد و پول بی‌انصاف است زیرا خصلتاً برای اهدافی غیر از جلال خدا به کار می‌رود. در اینجا پول با مال حقیقی در تضاد هستند. ارزش پول ناپایدار و فانی است، اما ارزش حقایق روحانی ثابت و ابدی است.

۱۲:۱۶ آیه ۱۲ بین مال دیگری و مال خاص شما تمایز قایل می‌شود. ما هر آنچه داریم، مال، زمان،

استعدادها همه متعلق به خداوند هستند، و باید اینها را برای خداوند به کار ببریم. آنچه مال ماست اشاره دارد به پاداشی که به خاطر خدمت وفادارانه به مسیح در این دنیا و زندگی آینده عایدمان می‌شود. اگر در مال او امین نبوده‌ایم، چگونه او می‌تواند مال خاص خودمان را به ما دهد؟

۱۳:۱٦ کاملاً غیرممکن است که هم برای خدا زندگی کرد هم برای مال دنیا. اگر پول و ثروت بر ما غلبه یافته است، نمی‌توانیم خداوند را خدمت نماییم. برای اندوختن ثروت باید بهترین تلاشهای خود را وقف این کار کنیم. و در این راه آنچه به طور قانونی از آن خدا ست را می‌دزدیم. موضوع بر سر وفاداری با تردید و دودلی است. انگیزه‌ها در هم آمیخته شده‌اند. تصمیمات نسبی نیستند. هر جا که گنج ما باشد، دل ما نیز در آنجاست. با تلاش کردن برای کسب ثروت، ما در واقع داریم ما مونا را خدمت می‌کنیم. در واقع غیرممکن است که در یک آن هم خدا را خدمت کرد و هم پول را. ممونا همه چیز ما را می‌خواهد عصرهای ما تعطیلات آخر هفته و حتی زمانی که باید به خدا اختصاص دهیم.

ق) فریسیان آزمند (۱٤:۱٦–۱۸)

۱٤:۱٦ فریسیان نه تنها مغرور و ریاکار بلکه طمع کار نیز بودند. به گمان آنها بر پرهیزگاری راه کسب ثروت بود. آنها مذهبی را به عنوان یک حرفه پردرآمد برای فرد برگزیده بودند. خدمت آنها نه در راستای جلال خدا و کمک به همسایگانشان، بلکه برای کسب ثروت برای خودشان بود. هنگامی که شنیدند خداوند عیسی تعلیم می‌دهد که از ثروت دست کشیده و گنجهای خود را در آسمان بیاندوزند، او را استهزا نمودند. پول برای آنها ملموس‌تر از وعده‌های خدا بود. هیچ چیز مانع ثروت اندوزی آنها نبود.

۱۵:۱٦ فریسیان در ظاهر اشخاصی متدین و روحانی می‌نمودند. آنها گمان می‌بردند که در نظر مردم عادل هستند. اما در زیراین ظاهر فریبنده، خدا دلهای طمعکار آنها را دید. خدا گول ظاهر آنها را نمی‌خورد. روش زندگی آنها که دیگران آن را تحسین می‌کردند (مزمور ۱۸:٤۹)، در نظر خدا مکروه بود. آنها خود را موفق می‌انگاشتند، زیرا یک حرفه مذهبی با درآمد و سود بسیار برای خود تشکیل داده بودند، اما در نظر خدا، آنها از لحاظ روحانی زناکار و خیانت‌پیشه بودند. آنها به زبان اعتراف می‌کردند که یهوه را محبت می‌نمایند، اما در حقیقت خدای آنها ممونا بود.

۱٦:۱٦ درک آیات ۱٦–۱۸ مشکل است. در نگاه اول به نظر می‌رسد که با آیات قبلی و بعدی ارتباطی نداشته باشد. با این حال اگر به یادآوریم که مضمون باب ۱٦ طمع کاری و خیانتکاری فریسیان است می‌توا نیم به راختی آن را درک نماییم. همان کسانی که افتخار می‌کردند شریعت و مراسم آن را به درستی به جا می‌آوردند، چیزی جز ریاکاران آزمند نبودند، روح شریعت تضاد آشکاری با روح فریسیان داشت.

تورات و انبیا تا به یحیی بود. خداوند با این عبارت دوره‌ای که از موسی آغاز شد و به یحیی تعمیددهنده ختم شد را توصیف نمود. اما اکنون دوره‌ای جدید آغاز شده بود. یحیی تعمیددهنده با عزمی راسخ ظهور پا

دشاه عادل اسرائیل را اعلان نمود. او به مردم گفت اگر توبه نمائید، خداوند عیسی بر آنها سلطنت خواهد کرد. بشارت او، بشارت شاگردان، واکنشی گسترده در میان مردم به همراه داشت.

"هر کس به جد و جهد داخل آن می‌شود"، بدین معناست که هر کس که حقیقتاً به این پیغام لبیک می‌گوید به سوی ملکوت هجوم می‌آورد. به عنوان مثال باجگیران و گناهکاران از موانعی که فریسیان بر سر راهشان گذاشته بودند عبور نمودند. و دیگران به سختی در دل خود با دلبستگی به مادیات به مبارزه می‌پرداختند. باید بر تعصب غلبه می‌کردند.

۱۶:۱۷–۱۸ اما شروع دوران جدید به مثابه کنار گذاشتن بنیاد حقایق اخلاقی نیست. می‌توان نقطه‌ای از تورات را با نقطه‌ای از حرف "ت" یا سرکش حرف "گ" مقایسه نمود.

فریسیان گمان می‌کردند که در ملکوت خدا بسر می‌برند، اما خداوند به آنها گفت: "شما نمی‌توانید شریعت بی‌نظیر خدا را نادیده انگاشته و ادعا نمایید که جایگاهی در ملکوت خدا دارید." شاید آنها می‌پرسیدند که "چه قانون اخلاقی را زیر پا گذاشته‌ایم؟" سپس خداوند به قانون ازدواج به عنوان قانونی که هیچگاه کهنه نخواهد شد اشاره کرد. هر مردی که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی بود. و هر که زن مطلقه مردی را به نکاح خویش در آورد نیز زانی بود. این دقیقاً همان چیزی بود که فریسیان از نظر روحانی مرتکب شده بودند. خدا با قوم یهود عهدی بسته بود. اما اکنون فریسیان به خدا پشت کرده و دیوانه وار برای کسب ثروت تقلا می‌کردند. و شاید این آیه در لفافه اشاره به زنای روحانی آنها باشد.

ک) ماجرای ثروتمند و الیعازر (۱۶:۱۹–۳۱)

۱۶:۱۹–۲۱ خداوند سخنان خود در مورد نظارت بر اموال را با ماجرای زندگانی، مرگ و آخرت دو شخص به پایان برد. باید توجه داشت خداوند این ماجرا را در قالب مثل بیان نکرد. این را می‌گوییم زیرا بسیاری از منتقدان این داستان را مثل انگاشته و برای تفسیرهای خطرناک خود دلیل و برهان می‌آورند.

در ابتدا باید اذعان داشت که این شخص دولتمند بی‌نام و نشان به خاطر ثروتش نبود که به عالم اموات محکوم شد. مبنای نجات، ایمان به خداوند است، و انسان‌ها به خاطر ایمان نیاوردن به او محکوم می‌شوند. اما این شخص دولتمند با بی‌توجهی خود نسبت به فقیری کثیف و زخمی که او را بر درگاه خانه او می‌گذاشتند، نشان داد که ایمان حقیقی ندارد. اگر محبت خدا در وی بود، او نمی‌توانست در تجمل، آسایش و راحتی زندگی کند، در حالی که همسایه‌اش بردرگاه خانه‌اش برای یافتن پاره‌ای نان گدایی می‌کرد. اگر او از دلبستگی به ثروت باز می‌ایستاد، مطمئناً وارد ملکوت می‌شد.

از سویی دیگر الیعازر نیز به خاطر فقیر بودنش نجات نیافت. او برای نجات جان خود به خداوند توکل نمود.

اکنون بیایید به شخصیت مرد ثروتمند که گاهی او را Dives (واژه لاتین برای ثروتمند) می‌نامند به دقت

بنگریم. او تنها گران‌ترین، و فاخرترین لباس را به تن می‌کرد و سفره‌اش سرشار بود از انواع غذاهای لذیذ. او برای خود زندگی می‌کرد، و برای لذت و خوشگذرانی خود تدارک می‌دید. او به خدا محبت نمی‌ورزید و به همسایگان خود توجهی نداشت.

الیعازر دقیقاً نقطه مخالف او بود. او یک گدای بدبخت بود که او را هر روز بر درگاه خانه مرد ثروتمند می‌گذاشتند، او زخمهای بسیاری بر بدن خود داشت و از شدت گرسنگی نحیف شد و حتی سگان ناپاک زبان بر زخمهای او می‌مالیدند و مزاحم او می‌شدند.

۲۲:۱٦ هنگامی که فقیر مرد، فرشتگان او را به آغوش ابراهیم بردند. برای بسیاری این موضوع جای سئوال است که آیا فرشتگان در انتقال روح ایمان‌داران به آسمان شرکت می‌کنند. با این حال، هیچ دلیلی برای شک کردن به این عبارات وجود ندارد. فرشتگان بر روی زمین به ایمان‌داران خدمت می‌کنند، و دلیلی هم ندارد که پس از مرگ نیز به او خدمت نکنند. آغوش ابراهیم عبارتی نمادین از جایگاه سعادت و خوشبختی است. برای یهودیان، بهره‌مند شدن از مشارکت با ابراهیم به مثابه سعادتی وصف ناپذیر بود. ما چنین می‌پنداریم که آغوش ابراهیم همان آسمان است. هنگامی که آن دولتمند مرد، جسد او را دفن کردند–همان جسدی که دائماً ارضایش می‌کرد، و در راهش پول بسیاری صرف نمود.

۲۳:۱٦–۲٤ اما این تمام ماجرا نبود. جان او یا به عبارتی وجدان او به عالم اموات رفت (Hades) در زبان یونانی و (Sheol) در عهدعتیق به زبان عبری که جایگاه روح پس از مرگ است. در دوره عهدعتیق این واژه را برای نامیدن محلی که نجات یافتگان و نجات نیافتگان پس از مرگ به آنجا عروج می‌کردند به کار می‌بردند. در اینجا این واژه برای محلی که نجات یافتگان عروج می‌کنند به کار رفته شده است، زیرا می‌خوانیم که مرد دولتمند معذب بود.

برای شاگردان این موضوع که شخص دولتمند به عالم اموات رفت بسیار عجیب و تکان دهنده بود. چرا که از عهدعتیق آموخته بودند که ثروت نشانی از لطف و رحمت خدا است. خداوند به اسرائیلیانی که از او اطاعت می‌کردند وعده سعادت دنیوی می‌داد. پس چگونه ممکن بود یک یهودی ثروتمند به عالم اموات برود؟ خداوند عیسی کمی پیش‌تر اعلان کرده بود که با بشارت یحیی دوره‌ای جدید آغاز شده است. از این رو، ثروت نشان برکت نیست. ثروت سنگی محکمی برای آزمایش امانتداری در نظارت است. به هر کسی که بیشتر داده شود، بیشتر نیز از او خواسته خواهد شد.

آیه ۲۳ باطل بودن "خوابیدن در روح" را ثابت می‌کند، این نظریه که جان انسان پس از مرگ تا روز قیامت می‌خوابد. این آیه ثابت می‌کند که پس از مرگ نیز روح انسان آگاه و هوشیار است. در واقع می‌بینیم که مرد ثروتمند پس از مرگ چقدر هوش و آگاهی دارد. او... ابراهیم را از دور و الیعازر را در آغوشش دید. او حتی قادر بود با ابراهیم ارتباط برقرار کند. او فریاد برآورده گفت ای پدر من ابراهیم و از او ترحم طلب نموده، استدعا نمود که الیعازر قطره‌ای آب آورده و زبان او را خنک سازد. البته این خود جای بسی پرسش دارد که

چگونه روحی که از بدن جدا شده تشنگی و عذاب از نار را حس می‌کند. ما تنها می‌توانیم چنین نتیجه گیری نماییم که در اینجا لفظ استعاری به کار گرفته شده است، اما این بدان معنا نیست که در دو رنج واقعیت ندارد.

۲۵:۱٦ ابراهیم او را فرزند خطاب کرد. این امر گویای این حقیقت است که او از نسل جسمانی او بود و نه روحانی. این جد اعلای قوم، او را از زندگی پر تجمل و راحت و ناپرهیزکار او در گذشته آگاه نمود. هم‌چنین فقر و رنج الیعازر را به یاد او آورد. اکنون، پس از مرگ ورق برگشته است. بی‌عدالتی‌های روی زمین برعکس شده است.

۲٦:۱٦ ما در اینجا می‌آموزیم که انتخابهای ما در این زندگی سرنوشت ابدی ما را تعیین می‌کنند، و هرگاه که مرگ به سراغ ما آید، دیگر نمی توان سرنوشت را تغییر داد. هیچ گذرگاهی میان محل سکونت نجات یافتگان و لعن شدگان وجود ندارد.

۲۷:۱٦–۳۱ آن مرد ثروتمند تازه پس از مرگ مبشر شده بود. او می‌خواست نزد پنج برادر خود رود تا آنها را از ورود به آن مکان عذاب آگاه سازد. پاسخ ابراهیم این بود که این پنج برادر، که یهودی بودند متون مقدس عهدعتیق را در دسترس دارند و همین برای آگاه ساختن آنها کافی است. مرد ثروتمند سخن ابراهیم را نپذیرفت. و گفت اگر کسی از مردگان نزد ایشان رود، مطمئناً آنها توبه خواهند نمود. با این حال ابراهیم آخرین سخن را گفت. او گفت اگر کلام خدا را نشنوند دیگر کاری نمی‌توان کرد. اگر مردم به کتاب‌مقدس اعتنا نکنند، به سخن کسی که از مردگان نزد ایشان رود نیز ایمان نخواهند آورد. این امر به طور قطع در مورد خود عیسی مسیح خداوند به اثبات رسید. او از مردگان برخاسته است، اما انسان هنوز آن را باور ندارد.

ما از عهدجدید در می‌یابیم هنگامی که ایمان‌داری می‌میرد، جسد او در قبر می‌ماند اما روح او به آسمان و نزد مسیح می‌رود (۲ قرن ۸:۵، فی ۲۳:۱). هنگامی که شخص بی‌ایمانی می‌میرد، جسد او نیز در قبر می‌ماند، اما روح او به عالم اموات می‌رود. برای او، عالم اموات محل درد و عذاب است.

هنگامی که ایمان‌داران ربوده میشوند، بدن آنها از قبر قیام کرده و به جان و روح آنها خواهد پیوست (۱–تسا ۱۳:٤–۱۸). سپس با مسیح تا به ابد ساکن خواهند بود. در روز داوری در برابر تخت بزرگ سفید، بدن، روح و جان بی‌ایمانان نیز به هم خواهد پیوست (مکاشفه ۱۲:۲۰–۱۳). سپس آنها به دریاچه آتش مکان عذاب ابدی، افکنده خواهند شد.

و بدینسان باب ۱٦ با یک هشدار خطرناک به فریسیان و تمام کسانی که برای ثروت زندگی می‌کنند پایان می‌یابد. آنها نیز با روح خود چنین می‌کنند. بهتر آن است که انسان بر زمین برای نان گدایی کند تا اینکه در عالم اموات در پی آب باشد.

۹. پسر انسان به شاگردان خود تعلیم می‌دهد (۱:۱۷–۲۷:۱۹)

الف) تعلیم درباره خطر لغزش (۱:۱۷–۲)

معلوم نیست که این باب نیز ادامه مضامین مطرح شده در باب قبل باشد. به نظر چنین می‌آید که لوقا موضوعات پراکنده گوناگونی را در کنار هم گذاشته است.با این حال شاید سخنان آغازین مسیح در باب خطر لغزش دادن دیگران ادامه داستان مرد ثروتمند در باب قبلی باشد. زندگی در آسایش و تجملات و راحتی می‌تواند سنگ لغزش برای دیگران باشد. پس چقدر جدی و خطرناک است که باعث شویم پیروان خداوند عیسی به مادی‌گرایی و پول‌پرستی روی آورند.

البته، این اصل را می‌توان اصلی کلی قلمداد کرد. ممکن است کودکان لغزش خورده و به سوی مادیگرایی گرایش یابند. حتی ممکن است در گناهان جنسی لغزش خورند. آنها با هر تعلیمی لغزش خورده و سرابهای بیابان را تعلیم کلام خدا می‌پندارند. هرچیزی که آنها را از راه ایمان ساده، از وقف و تقدس باز می‌دارد، همان سنگ لغزش آنها است.

خداوند که بر ذات و وضعیت بشر در دنیا واقف بود گفت وجود لغزشها اجتناب ناپذیر است. اما این موضوع از گناه کسانی که موجب لغزش دیگران می‌شوند نخواهد کاست. بهتر می‌بود که سنگ آسیابی بر گردن این اشخاص آویخته شود و در دریا افکنده شوند تا در اعماق دریا غرق شوند. که به نظر این لحن صریح و جدی نه تنها به مرگ جسمانی بلکه به محکومیت ابدی نیز اشاره دارد.

هنگامی که خداوند عیسی از لغزش یکی از این کودکان سخن می‌گوید، احتمالاً مقصود او بیش از کودکان بوده است. به نظر می‌رسد که او به شاگردانی که تازه ایمان آورده‌اند نیز اشاره می‌کند.

ب) درباره نیاز به روحی بخشنده (۳:۱۷-٤)

در زندگی مسیحی تنها خطر لغزش دیگران وجود ندارد. بلکه خطر پنهان کردن کینه در دل نیز وجود دارد، یعنی اینکه نخواهیم شخصی که نسبت به ما خطایی مرتکب شده است و برای طلب بخشش نزد ما آمده را ببخشیم. این همان چیزی است که خداوند در اینجا بدان می‌پردازد. عهدجدید در مورد این موضوع رویه ذیل را تعلیم می‌دهد:

۱-اگر یک مسیحی از یک مسیحی دیگر بدی ببیند، او ابتدا باید شخص خاطی را با تمام وجود ببخشد (افسسیان ۳۲:٤). این عمل او روح او را از آزردگی و غرض ورزی آزاد می‌کند.

۲. پس او باید در خلوت شخص خاطی را نسبت به کارش الزام نماید (آیه ۳، نیز متی ۱۵:۱۸). اگر توبه کند باید به او گفت که بخشیده شده است. حتی اگر مکرراً مرتکب آن گناه شد و با زهم بگوید که توبه نموده است باید او را بخشید (آیه ٤).

۳. اگر الزام شخصی موثر واقع نشد، پس آن شخصی که در حقش خطایی انجام شده باید یک یا دو شاهد بیاورد (مت ۱٦:۱۸). اگر باز هم توجه نکرد، باید موضوع در کلیسا مطرح شود. اگر به کلیسا هم اعتنایی نکرد باید با او چون غریبه رفتار کرد (متی ۱۷:۱۸).

هدف از توبیخ و یا تنبیه انضباطی این نیست که شخص خاطی را تادیب یا تحقیر نماییم، بلکه هدف احیای مشارکت او با خداوند و برادران و خواهرانش است. تمام توبیخ‌ها باید در روح محبت انجام شود. ما نباید قضاوت کنیم حتی اگر توبه شخص واقعی نباشد. ما باید بپذیریم که توبه کرده است. به همین علت است که عیسی می‌گوید: "هرگاه در روزی هفت کرت به تو گناه کند و در روزی هفت مرتبه، برگشته به تو گوید توبه می‌کنم، او را ببخش." این به همان طریقی پر محبتی است که خدا با ما رفتار می‌کند، مهم نیست که چند بار خطا می‌کنیم، زیرا اطمینان داریم که "اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است تا گناهان ما را بیامرزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد" (۱ یو ۹:۱).

پ) درباره ایمان (۵:۷-٦)

۵:۱۷ این موضوع یعنی هفت بار بخشیدن دیگران در یک روز برای رسولان اگر نگوییم غیرممکن، ولی مشکل بود. آنها احساس کردند که برای انجام چنین محبتی ناتوان هستند از این رو از خداوند خواستند که ایمانشان را زیاد کند.

٦:۱۷ پاسخ خداوند حاکی از این بود که مساله بر سر کمیت ایمان نیست بلکه کیفیت آن. و هم‌چنین موضوع کسب ایمان نبود بلکه به کار گرفتن آن. این غرور و خودستایی ماست که مانع از بخشش برادرانمان می‌شود. غرور باید از ریشه کنده شده و دور انداخته شود. اگر ایمانی به اندازه دانه خردل بتواند یک درخت افراغ را از جا کنده و به دریا افکند، خیلی راحت‌تر می‌تواند ما را بر سختی و لجاجتی که مانع بخشش برادرمان می‌شود پیروز گرداند.

ت) درباره غلامان پر منفعت (۷:۱۷-۱۰)

۷:۱۷-۹ غلام حقیقی مسیح انگیزه‌ای برای غرور ندارد. خودستایی باید از ریشه کنده شده و فروتنی و گذشت جایگزین آن شود. این همان درسی است که ما در داستان این غلام می‌گیریم. این غلام تمام طول روز را به شخم زدن و یا شبانی مشغول بود. وقتی که پس یک روز کار دشوار از صحرا می‌آید، اربابش به او نمی‌گوید که بیا برای شام بنشین. بلکه به او دستور می‌دهد پیش بند خود را بسته و شام را بیاورد. فقط پس از انجام این کار اجازه دارد که غذای خود را بخورد. ارباب به خاطر انجام این کارها از او تشکر نمی‌کند. از غلام باید چنین انتظار داشت. و گذشته از اینها غلام متعلق به ارباب بوده و وظیفه اول او اطاعت کرده است.

۱۰:۱۷ شاگردان نیز غلام خداوند عیسی مسیح هستند. آنها به او تعلق دارند، روح، جان و جسمشان. با توجه به واقعه جلجلتا، آنها هیچوقت نمی‌توانستند با اعمال خود کاری که او انجام داد را جبران کنند. از این رو پس از اینکه شاگردان آنچه را در عهدجدید به آنها گفته شده بود انجام دادند، باید هنوز اذعان می‌کردند که غلام بی‌منفعتی بیش نیستند و آنچه بر آنها واجب بود بجا آورده‌اند.

طبق دیدگاه روی هسیون (Roy Hession) غلام پنج نشان دارد:

۱- او باید منتظر باشد یکی پس از دیگری کاری به او بسپارند، بدون اینکه دستمزدی به او دهند.

۲- او برای انجام این کار انتظار تشکر و قدردانی ندارد.

۳- پس از انجام تمام این کارها، نباید ارباب خود را خودخواه بداند.

٤- او باید اعتراف نماید که غلام بی‌منفعتی بیش نیست.

۵- او باید اذعان دارد گرچه در این راه با فروتنی و بردباری تمام این کارها را متحمل می‌شود، اما چیزی جز وظیفه خود را انجام نداده است.

ث) شفای ده جذامی (۱۷:۱۱-۱۹)

۱۱:۱۷ گناه ناسپاس بودن خطر دیگریست که زندگی یک شاگرد را تهدید می‌کند. این امر در روایت ده جذامی به تصویر کشیده شده است. در کلام می‌خوانیم که عیسی از میانه سامره و جلیل به سوی اورشلیم سفر می‌کرد.

۱۲:۱۷-۱٤ چون به قریه‌ای داخل می‌شد...، ده شخص ابرص او را دیدند. آنها به خاطر وضعیت اسفناک بیماریشان، نزدیک او نیامدند، بلکه از فاصله‌ای فریاد سرداده، از او التماس نمودند که آنها را شفا دهد. او به آنها گفت خود را به کاهن بنمایند و بدینوسیله پاداش ایمان آنها را داد. این بدان معنا است که هرگاه آنها نزد کاهن برسند از برص شفا خواهند یافت. کاهن قدرتی نداشت که آنها را شفا بخشد، بلکه او تعیین شده بود تا طاهر شدن آنها را اعلان نماید. آنها در اطاعت از کلام خدا به سوی محل سکونت کاهن حرکت کردند، و چون می‌رفتند، به طور معجزه آسایی طاهر گشتند.

۱۵:۱۷-۱۸ همه آنها ایمان شفا یافتن داشتند اما تنها یکی از آن ده نفر بازگشته و خداوند را شکر نمود. جالب است که بدانیم این یکی از اهل سامره بود، یکی از همان همسایگان حقیر و خوار یهودیانی که اصلاً با آنها ارتباط نداشتند. او پیش قدم عیسی به روی در افتاد-تصویری حقیقی از پرستش-یعنی در مکان حقیقی پرستش. عیسی پرسید که آیا حقیقت ندارد که آن ده نفر طاهر گشتند، اما تنها یک نفر و آن هم یک غریبه برگشته و خدا را تمجید نمود. آن نه نفر کجا بودند؟ هیچ‌یک از آنها بازنگشت تا خدا را تمجید نماید.

۱۹:۱۷ عیسی برگشته و به آن سامری گفت: "برخاسته برو که ایمانت تو را نجات داده است." تنها آن ده درصدی که قلب شکرگزار دارند وارث گنج حقیقی مسیح خواهند شد. عیسی به بازگشتن ما نگاه می‌کند (آیه ۱۵). و به تشکرات قلبی ما (آیه ۱٦) که با حمد و سپاس همراه است. "ایمانت تو را نجات داده است" حاکی از آن است که در حالی که آن نه نفر از برص خود طاهر گشتند، یک دهم از آنها یعنی آن یک نفر از گناهان خود نیز نجات یافت! (لوقا ۱۷ و ۱۸).

ج) درباره آمدن ملکوت خدا (۱۷:۲۰-۳۷)

۱۷:۲۰-۲۱ درک این موضوع که آیا فریسیان صادقانه این سئوال را در مورد ملکوت مطرح کردند یا اینکه قصد استهزا نمودن مسیح را داشتند کمی دشوار است. اما می‌دانیم که آنها به امید برقراری یک پادشاهی بزرگ و قدرتمند بودند. آنها انتظار داشتند که این امر اغتشاشات بزرگ سیاسی و نشانه‌هایی به همراه داشته باشد. نجات‌دهنده به آنها گفت، "ملکوت خدا با مراقبت نمی‌آید" یعنی اینکه، حداقل در حال حاضر، فرمانروایی خدا با نشانه‌های قدرت ظاهری نمی‌آید. چرا که آن یک ملکوت (پادشاهی) قابل رویت، زمینی و گذرا نیست که بتوان گفت در فلان یا فلان جاست. بلکه منجی ما گفت ملکوت خدا در میان آنها بود، البته مقصود خداوند عیسی این نبود که واقعاً ملکوت خدا در دلهای فریسیان است، چرا که در قلب این فریسیان ریاکار جایی برای مسیح پادشاه نبود. بلکه مقصود او این بود که ملکوت خدا در بین آنها برقرار خواهد شد. او پادشاه عادل اسرائیل بود و معجزات خود را به ظهور رسانده بود و صلاحیت خود را برای پادشاهی به همه نشان داده بود. اما فریسیان علاقه‌ای به پذیرش او نداشتند. و از این رو، ملکوت خدا بر آنها آشکار شد اما به آن اعتنایی نکردند.

۱۷:۲۲ عیسی رو به فریسیان گفت که ملکوت خدا هم اکنون آمده است. اما برای شاگردان خود ملکوت خدا را همچون واقعه‌ای که در آینده به تحقق خواهد پیوست شرح داد، یعنی به هنگام بازگشت ثانوی او. اما او در ابتدا از دوره‌ای سخن گفت که میان ظهور اولیه و ظهور ثانوی او واقع می‌شد. ایامی می‌آید که شاگردان آرزو خواهند داشت که روزی از روزهای پسر را ببینند اما نخواهند دید. به عبارتی دیگر، شاگردان آرزو خواهند داشت تا یکی از روزهایی را که او در کنار آنها بر روی زمین بود را دیده و از مشارکت شیرین با او بهره‌مند گردند. آن روزها به یک معنا پیشگویی زمانی است که او با قدرت و جلال عظیم خود باز خواهد گشت.

۱۷:۲۳-۲٤ بسیاری از مسیحیان دروغین برخواهند خواست و حکام اعلان خواهند نمود که مسیح آمده است. اما پیروان او نباید فریب این هشدارهای دروغین را بخورند. ظهور ثانوی مسیح همچون برق (رعد و برق) قابل رویت و غیر قابل اجتناب خواهد بود که شعاعش از یک گوشه آسمان تا به گوشه دیگر آن امتداد خواهد داشت.

۱۷:۲۵ باری دیگر خداوند عیسی به شاگردان خود گفت که پیش از اینکه این وقایع رخ دهد او خود باید زحمات بسیار بیند و از این فرقه مطرود شود.

۱۷:۲٦-۲۷ خداوند باری دیگر به موضوع بازگشت خود پرداخته و تعلیم داد که به زودی ایامی خواهد رسید که این وقایع باشکوهی همچون ایام نوح رخ خواهد داد. مردم می‌خوردند، می‌نوشیدند و زن و شوهر می‌گرفتند. البته اعمال آنها اشتباه نبود، بلکه کاملاً طبیعی و از اعمال مشروع انسان هستند. خطای آنها در این بود که تنها برای همین امور می‌زیستند و نه به خدا فکر می‌کردند و نه زمانی به وی اختصاص می‌دادند. پس از

اینکه نوح و خانواده‌اش داخل کشتی شدند، طوفان آمده همه را هلاک ساخت. از این رو بازگشت ثانوی مسیح داوری را برای آنانی که رحمت او را نمی‌پذیرند به همراه خواهد داشت.

۲۸:۱۷–۳۰ باری دیگر خداوند ایام بازگشت ثانوی خود را به زمان لوط تشبیه می‌کند. در آن هنگام تمدن کمی پیشرفت کرده بود، مردم نه تنها می‌خوردند و می‌آشامیدند، بلکه می‌خریدند و می‌فروختند و به زراعت و عمارت مشغول می‌بودند. انسان با تلاش خود به دوره‌ای طلایی از صلح و سعادت اما بدون خدا دست یافته بود. در همان روزی که لوط، همسرش و دخترانش از سدوم بیرون آمدند، آتش و گوگرد از آسمان بارید و همه آن شهر شرور را هلاک ساخت. برهمین منوال خواهد بود در روزی که پسر انسان ظاهر شود.کسانی که سرگرم تجارت و ارضای نیازهای خود و به دنبال آسایش خود باشد هلاک خواهند گردید.

۳۱:۱۷ روزی خواهد رسید که دلبستگی به مادیات زندگی انسان را به مخاطره خواهد انداخت. اگر او بر پشت بام خود باشد، دیگر تلاش نخواهد نمود که اموال خود را از خانه‌اش نجات دهد. اگر در صحرا باشد، به خانه برنخواهد گشت. او باید از مکانی که زیر غضب داوری است بگریزد.

۳۲:۱۷ گرچه زن لوط به اجبار شهر را ترک کرد، اما دل او در شهر باقی ماند. این امر با این حقیقت که او به پشت سربرگشت آشکار شده است. او خارج از سدوم بود، اما سدوم از او خارج نشده بود. در نتیجه، خدا او را تبدیل به مجسمه‌ای از نمک کرد.

۳۳:۱۷ هرکه نگران سلامت جسمانی خود باشد و نه سلامت روحانی خود و بخواهد جان خود را برهاند، آن را هلاک خواهد کرد. از سویی دیگر اگر شخصی به خاطر وفاداری به خداوند این در دوران مصیبت و رنج جان خود را هلاک کند، در حقیقت آن را تا به ابد زنده نگاه خواهد داشت.

۳۴:۱۷–۳۶ ظهور خداوند همراه خواهد شد با جداییها. دو نفر که بر یک تخت خوابیده‌اند، یکی برداشته شده و بر او داوری خواهد شد. و دیگری که ایمان‌دار است وارد پادشاهی مسیح خواهد شد. دو زن که در یک جا دستاس کنند، یکی که بی‌ایمان است برداشته شده و به طوفان غضب الهی گرفتار خواهد شد، دیگری، که فرزند خداست، رها خواهد شد تا از برکات سلطنت خداوند عیسی بهره‌مند گردد.

۳۷:۱۷ شاگردان از سخنان نجات‌دهنده پی برده بودند که ظهور ثانوی او مصادف خواهد بود با داوری مصیبت بار از آسمان بر دنیایی مرتد. از این او از خداوند پرسیدند که کجا این داوری واقع خواهد شد. پاسخ او این بود که هر جا که لاشه‌ای باشد، آنجا کرکسان جمع خواهند شد. کرکس نمادی از داوری قریب الوقوع است. از این رو پاسخ مسیح بدین معنا است که داوری بر هر شکل از بی‌اعتقادی و طغیان بر علیه خدا فرود خواهد آمد و مهم نیست که کجا باشد.

خداوند عیسی در باب ۱۷ به شاگردان هشدار داده بود که مصیبت و جفا پیش رو خواهند داشت. پیش از ظهور پرجلال او، آنها باید تجربیات سختی را پشت سر نهند. در راستای آمادگی برای این قضایا، نجات‌دهنده در مورد دعا تعلیمات بیشتری به آنها می‌دهد. ما در آیات بعدی، یک بیوه زن، یک فریسی، یک باج گیر و یک

گدا را در حال دعا کردن می‌بینیم.

چ) مثل بیوه زن سمج (۱:۱۸–۸)

۱:۱۸ حکایت بیوه زن به ما می‌آموزد که می‌باید همیشه دعا کرد و کاهلی نورزید. این مساله در مورد همه انسان‌ها و همه نوع دعا صادق است. اما مفهوم خاص این حکایت دعا کردن در حضور خدا برای رهایی در مواقع آزمایش است. این دعا، دعای بدون وقفه در دوره طولانی و خسته کننده بین ظهور اولیه و ظهور ثانوی مسیح است.

۲:۱۸–۳ این حکایت داوری بی‌انصاف را به تصویر می‌کشد که نه از خدا می‌ترسید و نه باکی از انسان داشت. هم‌چنین در آن شهر بیوه زنی بود که مورد اذیت و آزار دشمنی بود که ما نام آن را نمی‌دانیم. این بیوه زن دائماً پیش آن داور آمده و از او می‌خواست که او را داد دهد، تا اینکه شاید از شر این رفتار ناعادلانه رهایی یابد.

۴:۱۸–۵ داور تحت تاثیر صحت ادعای آن بیوه زن قرار نگرفت، این حقیقت که در حق او ظلم می‌شد او را وادار به طرفداری از او نکرد. بلکه پافشاری و تداوم او در دادخواهی از او باعث این کار شد. اصرار و سماجت او باعث شد که آن داور به داد او برسد.

۶:۱۸–۷ سپس خداوند به شاگردان خود گفت اگر یک داور بی‌انصاف تنها به خاطر سماجت یک بیوه زن او را دادرسی نماید، چقدر بیشتر خدا به داد برگزیدگان خود خواهد رسید. برگزیدگان در اینجا شاید اشاره‌ای باشد به بقیت یهودیان در دوران مصیبت عظیم، اما می‌توان آن را اشاره‌ای به تمام ایمان‌داران مظلوم در تمام اعصار برشمرد.

۸:۱۸ اما روزی خواهد رسید که روح او دیگر انسان را تحمل نخواهد کرد و تمام کسانی که بر پیروان او جفا می‌رسانند را مجازات خواهد نمود. خداوند عیسی حکایت را با این سئوال "لیکن چون پسر انسان آید، آیا ایمان را بر زمین خواهد یافت؟" احتمالاً این همان ایمانی است که آن بیوه زن داشت. اما از سویی بیانگر این حقیقت است که به هنگامی که خداوند باز می‌گردد، تنها یک بقیت وفادار به او وجود دارد. در این اثنا، ما باید آن نوع ایمان را داشته باشیم که شب و روز نزد خدا فریاد برمی‌آورد.

ح) مثل فریسی و باجگیر (۹:۱۸–۱۴)

مخاطب این حکایت مردمی بودند که بر خود اعتماد می‌داشتند که عادل بودند، کسانی که دیگران را حقیر و پست می‌شمردند. نجات‌دهنده شخص اول را فریسی نامید،و با این کار خود جای هیچ شک و تردیدی باقی نگذاشت که او به قشر خاصی از مردم اشاره می‌کند. گرچه آن فریسی در ظاهر دعا می‌کرد، ولی درحقیقت او با خدا صحبت نمی‌کرد. بلکه او به موفقیتهای اخلاقی و مذهبی خود می‌بالید. او به جای اینکه خود را با معیار

و نمونه کامل خدا مقایسه کند و دریابد که چقدر گناهکار است، خود را با افراد جامعه مقایسه کرده و از اینکه از آنها بهتر است حس غرور می‌کرد. تکرار فراوان ضمیر من نشان دهنده وضعیت حقیقی دل او است که پر از غرور و خودپسندی بود.

۱۳:۱۸ باج گیر دقیقاً نقطه مخالف فریسی بود. او که به بی‌لیاقتی کامل خود پی برده بود در مقابل خدا ایستاد. او همچون خاک زمین فروتن شد. او نخواست چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند، بلکه به سینه خود زده و از خدا بخشش طلب نمود: "خدایا بر من گناهکار ترحم فرما." او خود را گناهکاری در میان گناهکاران بسیار برنشمرد، بلکه همچون گناهکاری پست و ناچیز در مقابل خدا.

۱٤:۱۸ خداوند عیسی شنوندگان خود را خاطرنشان ساخت که روح فروتنی، توبه مقبول خدا است. برخلاف آنچه ظاهر به ما می‌گوید، این باجگیر بود که عادل کرده شده به خانه خود رفت. خدا فروتن را برمی‌افرازد، اما او آنانی را که خود را برمی‌افرازند پست می‌گرداند.

خ) عیسی و کودکان (۱۵:۱۸-۱۷)

این واقعه صحه گذار عبارات قبل است، به عبارتی برای ورود به ملکوت خدا لازم است که همچون کودکان فروتن شد. مادران گرد عیسی جمع شدند تا اینکه او بر اطفال آنها دست گذارد و ایشان را برکت دهد. شاگردان عیسی از مزاحمتی که آنها در وقت عیسی ایجاد کردند ناراحت شدند. اما عیسی ایشان را سرزنش نمود و به نرمی بچه‌ها را نزد خود خواند، و گفت: "ملکوت خدا برای مثل اینهاست." آیه ۱٦ پاسخ این سئوال است که "هرگاه کودکی می‌میرد پس از مرگ به کجا می‌رود؟" پاسخ این است که آنها به آسمان (ملکوت) میروند. خداوند به روشنی گفت: "ملکوت خدا برای مثل اینهاست."

کودکان در همان سنین آغازین می‌توانند نجات یابند. ممکن است سن کودکان متفاوت باشد، اما حقیقت این است که مهم نیست چقدر کوچک هستند، هر کس که می‌خواهد نزد عیسی بیاید باید به او اجازه داد که بیاید و او را در ایمانش ترغیب کرد.

نیازی نیست که کودکان به سن بزرگسالی برسند تا نجات یابند، بلکه بزرگسالان نیز نیاز دارند تا همچون کودکان ایمانی ساده داشته و فروتن شوند تا وارد ملکوت خدا شوند.

د) جوان ثروتمند (۱۸:۱۸-۳۰)

۱۸:۱۸-۱۹ این عبارات مردی را به تصویر می‌کشند که نمی‌خواهد ملکوت خدا را همچون کودکی بپذیرد. روزی یکی از روسا نزد عیسی خداوند آمده او را استاد نیکو خطاب کرده و از او پرسید که چه باید کند تا وارث حیات جاودانی گردد. نجات‌دهنده پیش از هرچیز از او سئوال نمود که چرا او را استاد نیکو خطاب نمود. عیسی او را خاطر نشان ساخت که تنها خدا نیکوست. خداوند نمی‌خواست خدا بودن خود را انکار

نماید، بلکه قصد داشت آن رئیس را بر این امر آگاه سازد. اگر او نیکو بود، پس او باید خدا می‌بود، زیرا اصولاً فقط خدا نیکوست.

۲۰:۱۸ سپس عیسی به سئوال دوم که چه کنم تا وارث حیات جاودانی گردم پرداخت. ما می‌دانیم که هیچ کس نمی‌توان وارث ملکوت شود، و نمی‌توان آن را با اعمال خوب کسب نمود. حیات ابدی هدیه خداست که توسط عیسی مسیح عطا می‌شود. عیسی با اشاره به ده فرمان نمی‌خواست بگوید که او می‌تواند با نگاه داشتن ده فرمان نجات یابد. بلکه او می‌خواست با استفاده از شریعت گناهکار بودن آن مرد را ثابت نماید. خداوند عیسی پنج فرمان لوح دوم که درباره رابطه انسان‌ها با یکدیگر بود را بازگو نمود.

۲۱:۱۸–۲۳ ظاهراً شریعت آن شخصی را به گناهش آگاه نساخته بود، زیرا که او با تکبر اذعان داشت که از طفولیت این احکام را نگاه داشته است. عیسی بدو گفت هنوز یک فرمان را انجام نداده است–محبت به همسایه. اگر او واقعاً این فرامین را نگاه داشته بود، پس باید تمامی اموال خود را فروخته و میان فقرا تقسیم می‌کرد. اما حقیقت این بود که او همسایه‌اش را چون نفس خود دوست نداشت. او با غرور و خودخواهی زندگی می‌کرد، و محبتی نسبت به دیگران در دلش نبود. این امر هنگامی ثابت شد که او با شنیدن این سخنان، محزون گشت، زیرا که دولت فراوان داشت.

۲٤:۱۸ هنگامی که عیسی به او نظر انداخت، درباره دشوار بودن ورود دولتمندان به ملکوت خدا سخن گفت. مشکل این است که انسان دولتمند باشد اما محبت و اعتماد به کسی نداشته باشد.

این عبارات سئوالات تشویش آمیز در ذهن مسیحیان و نیز بی‌ایمانان مطرح می‌سازد. چگونه می‌توانیم بگوئیم که همسایه خود را محبت می‌نماییم در حالی که ما در آسایش و رفاه زندگانی می‌گذرانیم و دیگران تشنه انجیل مسیح هستند؟

۲۵:۱۸ عیسی گفت: "زیرا گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول دولتمندی در ملکوت خدا. در مورد این آیه توضیحات و تفسیرهای بی‌شماری انجام شده است. برخی اظهار می‌دارند که سوراخ سوزن نام یک دروازه بسیار کوچک در دیوار یک شهر است، و شتر تنها به روی زانوان خود می‌تواند از آن گذر کند.

با این حال، لوقای طبیب واژه خاص سوزن جراحی را به کار میبرد و معنای سخن خداوند را در هاله‌ای از ابهام فرو می‌برد. به سخن دیگر، همان گونه که گذشتن شتر از سوراخ سوزن غیرممکن است. دخول دولتمند در ملکوت خدا نیز غیرممکن است. البته فقط بسنده نمی‌کند که بگوئیم تنها ثروتمندان نمی‌توانند با تلاش خود وارد ملکوت شوند، بلکه این موضوع هم در مورد ثروتمندان و هم در مورد فقرا صدق می‌کند. معنای این عبارت این است که تا هنگامی که ثروت ملکه زندگی انسان باشد و بگذارد دارائیهایش بین خود و نجات جان خود حائل شود او نمی‌تواند همچون شخص ثروتمند وارد ملکوت شود، او نمی‌تواند ایمان بیاورد. حقیقت ساده این داستان این است که نجات ثروتمندان کمی دشوار است، و آنهائی که هم نجات می‌یابند ابتدا باید در حضور خدا فروتن شوند.

۲۶:۱۸–۲۷ هنگامی که شاگردان درباره این امور تفکر می‌کردند، متعجب گشتند که پس که می‌تواند نجات یابد. در نظر آنها ثروتمندان همیشه نشانی از برکت خدا بودند (تثنیه ۱:۲۸–۸). اگر دولتمندان یهود نجات پیدا نمی‌کنند، پس چه کسی می‌تواند؟ خداوند در پاسخ گفت خدا می‌تواند آنچه در نزد مردم محال است را انجام دهد. به بیانی دیگر، خدا می‌تواند شخص طمع کار و مال دوست را از دلبستگی به طلا باز دارد و محبت حقیقی را جایگزین آن نماید. این یک معجزه از فیض الهی است.

باری دیگر، کل این قسمت سئوالات تشویش آمیز در ذهن فرزند خدا پدید می‌آورد. غلام از آقای خود بالاتر نیست، خداوند عیسی دولت آسمانی خود را رها نمود تا جانهای گناهکار را نجات بخشد. شایسته نیست در دنیائی که او فقیر بود ما ثروتمند باشیم. ارزش جانها، نزدیک بودن بازگشت مسیح، محبت به مسیح باید ما را الزام نماید تا هر چه داریم را برای پیشبرد کار خداوند وقف نماییم.

۲۸:۱۸–۳۰ هنگامی که پطرس به خداوند یادآوری نمود که شاگردان خانه و خانواده خود را ترک کرده و پیروی او می‌کنند، خداوند در جواب گفت که چنین زندگی فداکارانه هم در این عالم پاداش خواهد داشت و هم اینکه حیات جاودانی را خواهد یافت. قسمت بعدی آیه ۳۰ (و در عالم آینده حیات جاودانی را) بدین معنی نیست که حیات جاودانی با ترک همه چیز به دست می‌آید، بلکه اشاره‌ای است به بهره‌مند شدن هرچه بیشتر از جلال آسمان، به اضافه پاداشی افزون‌تر در ملکوت آسمان. این به معنای تحقق کامل زندگی است که به هنگام تولد تازه به شخص داده می‌شود، به عبارتی، زندگی کامل.

ذ) عیسی باری دیگر مرگ و قیام خود را پیشگویی می‌کند (۳۱:۱۸–۳٤)

۳۱:۱۸–۳۳ خداوند برای سومین بار آن دوازده را برداشته و آنها را از جزئیات وقایع آینده آگاه ساخت (ر.ک ۲۲:۹، ٤٤). او رنج خود را به عنوان تحقق آنچه انبیا در عهدعتیق نوشته‌اند پیشگویی نمود. او با دید الهی خود، به آرامی نبوت نمود که او به امتها تسلیم خواهد شد. احتمال اینکه او در خلوت کشته شود یا در ملأعام سنگسار گردد بسیار بیشتر بود. اما انبیا در مورد تسلیم نمودن او چنین گفته بودند که بر وی استهزا و بی‌حرمتی کرده، آب دهان بر وی می‌اندازند، و از این رو باید چنین شود. او باید شکنجه شده و کشته شود، اما در روز سوم خواهد برخاست.

باب‌های بعدی آشکار کننده فاجعه‌ای است که او به خوبی از قبل می‌دانست و آن را پیشگویی کرده بود.

اینک به اورشلیم می‌رویم (۳۵:۱۸–٤۵:۱۹). پسر انسان را به امتها تسلیم می‌کنند (٤۷:۱۹–۱:۲۳). بر او استهزا و بی‌حرمتی کرده خواهد شد. (۱:۲۳–۳۲). او را خواهند کشت (۳۳:۲۳–٥٦). در روز سوم خواهد برخاست (۱:۲٤–۱۲).

۳٤:۱۸ در کمال تعجب شاگردان چیزی از این امور نفهمیدند. مفهوم این سخنان از ایشان مخفی داشته شد. درک این موضوع که چرا آنها این سخنان را نفهمیدند کمی برایمان دشوار می‌نماید، اما شاید دلیلش این باشد:

اذهان آنها نجات‌دهنده‌ای دنیوی را جستجو می‌کرد تا آنها را از زیر یوغ رومیان آزاد نماید، و به زودی سلطنت خود را برقرار سازد، و در برابر حقیقتی که با تصورات پیش پنداشته ما جور در نمی‌آید مقاومت می‌کنیم.

ر) شفای گدای کور (۱۸:۳۵-۴۳)

۱۸:۳۵-۳۷ خداوند عیسی با گذشتن از اردن دیگر بیریه را ترک کرده بود. لوقا به ما می‌گوید این واقعه نزدیک اریحا رخ داده است. متی و مرقس اظهار می‌دارند که این واقعه به هنگام ترک کردن اریحا رخ داده است (متی ۲۰:۲۹؛ مرقس ۱۰:۴۶).

متی هم‌چنین می‌افزاید که دو مرد کور بودند، اما لوقا و مرقس هر دو اظهار می‌دارند که تنها یک کور در آنجا بود. احتمال دارد لوقا به شهر جدیدی اشاره می‌کند در حالی که متی و مرقس هر دو به شهر قدیمی اشاره می‌کنند. هم‌چنین ممکن است معجزه بینا کردن کور بیش از دو بار در این مکان رخ داده باشد. تفسیر درست هر چه که باشد، ما اطمینان داریم که هر چه بیشتر بدانیم تناقض‌های ظاهری برایمان بیشتر خواهد شد.

۱۸:۳۸ آن گدای کور پی برد که عیسی همان مسیح است، چرا که او را "ای پسر داود" خطاب نمود. او از خداوند خواست که بر او ترحم نماید، به عبارتی دیگر بینایی را به او بازگرداند.:

۱۸:۳۹ علی‌رغم اینکه برخی سعی نمودند آن گدا را ساکت نمایند، او با سماجت تمام نزد خداوند عیسی فریاد می‌زد. مردم به آن گدا اعتنا نمی‌کردند، در حالی که عیسی به آن توجه نمود.

۱۸:۴۰-۴۱ از این رو عیسی ایستاد. داربی در کمال بصیرت چنین می‌گوید: "یوشع فرمان داد که خورشید در میان آسمان متوقف شود، اما اینجا خداوند خورشید، ماه و آسمان برای گدای کوری از حرکت باز می‌ایستد." با فرمان عیسی آن کور را نزد وی آوردند. عیسی از وی پرسید که چه می‌خواهد. او بدون مکث و بدون کلی بافی پاسخ داد تا بینا شود. دعای او کوتاه، صریح و پر از ایمان بود.

۱۸:۴۲-۴۳ سپس عیسی خواسته او را اجابت فرمود و در ساعت آن مرد بینایی یافت.. اونه تنها بینایی یافت بلکه در پی خداوند روانه شد خدا را تمجید می‌کرد. ما از این واقعه می‌آموزیم که باید برای ناممکن‌ها با جسارت تمام به خدا ایمان داشته باشیم. هرچه ایمانمان عظیم‌تر باشد، خدا را بیشتر تکریم می‌داریم. همان گونه که شاعر می‌گوید:

ای که می‌آیی به درگاه پادشاه
با دلی سرشار از دعاها، خواسته‌ها
گرچه خواسته‌هایت بی‌شمار است
لیک فیض و قدرتش بسیار است
جان نیوتن

ز) توبه و بازگشت زکا (۱:۱۹–۱۰)

ایمان آوردن زکا تصویری است از حقیقتی که در لوقا ۲۷:۱۸ بیان شده است، آنچه نزد مردم محال است، نزد خدا ممکن است، زکا مردی ثروتمند بود و غالباً محال بود که شخصی ثروتمند وارد ملکوت خدا شود. اما زکا خود را در مقابل نجات‌دهنده فروتن ساخت، و نگذاشت که ثروت او میان جان او و خدا حائل شود.

۱:۱۹–۵ این واقعه زمانی رخ داد که خداوند در سفر سوم و آخرین خود به اورشلیم وارد اریحا شد و زکی خواست او را ببیند، تردیدی نیست که این خواسته او از روی کنجکاوی بود. گرچه او رئیس باجگیران بود، اما برای او عار نبود که برای دیدن عیسی عملی نامتعارف انجام دهد. چرا که او کوتاه قد بود، او می‌دانست که کثرت خلق نخواهد گذاشت که او به خوبی عیسی را ببیند. پس پیش دویده بر درخت افراغی برآمد، درست در مسیری که مسیح در آن به سخن گفتن مشغول بود. این عمل او که حاکی از ایمان بود نادیده انگاشته نشد. و چون عیسی به او نزدیک شد، بالا نگریسته زکی را دید. او از زکی خواست که بی‌درنگ به زیر بیاید او خود را به خانه باجگیر دعوت نمود. این تنها موردی است که عیسی خود را به خانه‌ای دعوت می‌کند.

۶:۱۹ زکی همچنان که او گفته بود عمل نمود، و به خرمی خداوند را پذیرفت. ما تقریباً می‌توانیم زمان ایمان آوردن او را همین لحظه برشماریم.

۷:۱۹ مخالفان عیسی دست به گله و شکایت گشودند چرا که او در خانه شخصی گناهکار به میهمانی رفته بود. آنها نمی‌توانستند این حقیقت را درک نمایند که او به دنیای ما قدم نهاده بود چرا باید به چنین خانه‌هایی روانه شود!

۸:۱۹ نجات تغییری بنیادین در زندگی آن باجگیر ایجاد کرده بود. او به نجات‌دهنده گفت که می‌خواهد نصف مایملک خود را به فقرا دهد. (تا بدین لحظه تا آنجائی که امکان داشت از فقرا پول می‌ستاند) او حتی حاضر شد چهار برابر آنچه به ناحق از دیگران گرفته بود به آنها بازگرداند. این حتی از آنچه شریعت گفته بود بیشتر داد (خروج ۲۲:۴–۷؛ لاویان ۵:۶؛ اعمال ۷:۵). این امر نشان می‌دهد که اکنون محبت بر زکا تسلط دارد در حالی که در گذشته طمع بر او غلبه داشت. اینکه زکی چیزی را به ناحق از کسی گرفته باشد کمی تردید برانگیز است.

وست (Wuest) آیه ۸ را چنین ترجمه نموده است: "و از آنجا که به اشتباه مطالبه نموده‌ام..." او واژه "اگر" را به کار نمی‌برد.

چنین به نظر می‌رسد که گویی زکی به حس مردم دوستی خود مباهات ورزیده و نجات خود را منوط به این امر می‌داند. اما مساله بر سر این موضوع نیست. او در واقع با این عمل خود می‌گفت که زندگی تازه او در مسیح باعث شده تا گذشته را جبران نماید، و به خاطر احترام و قدردانی از نجات خدا می‌خواست ثروت خود را در راه جلال دادن خدا و برکت رساندن به همسایگانش وقف نماید.

آیه ۸ یکی از قوی‌ترین آیات در کتاب‌مقدس درباره جبران گذشته است. نجات، شخص را از جبران

خطاهای گذشته خود معاف نکرده است. قرضهائی که در زندگی گذشته پرداخت نشده باید پس از تولد تازه اعاده شود و اگر پیش از نجات پولی دزدیده شده، فیض خدا ایجاب می‌کند پس از اینکه شخص فرزند خدا گردید این پول به آن شخص اعاده گردد.

۹:۱۹ عیسی به صراحت اعلام نمود که نجات در خانه زکی پیدا شد، زیرا او پسر ابراهیم بود. زکی به خاطر اینکه یهودی‌زاده بود نجات نیافت. عبارت "پسر ابراهیم" در اینجا بیانگر چیزی بیش از رضایت طبیعی شخص است، این عبارت بدان معناست که زکی همان ایمانی را به خداوند داشت که سالها قبل ابراهیم بدان عمل نمود. هم‌چنین نجات به خاطر عمل خیر و اعاده اموال به فقرا در خانه زکی پدید نیامد (آیه ۸). این اعمال او تاثیر نجات بودند و نمی‌توان آنها را علت نجات برشمرد.

۱۰:۱۹ عیسی در پاسخ به این اتهام مخالفان که چرا او به خانه شخصی گناهکار در آمده است گفت: "پسر انسان آمده است تا گمشده را بجوید و نجات بخشد." به سخنی دیگر، ایمان آوردن زکی تحقق همان هدفی بود که مسیح به خاطر آن پا به این جهان گذاشت.

س) مثل ده قنطار (۱۹:۱۱-۲۷)

۱۱:۱۹ با نزدیک شدن نجات‌دهنده به اورشلیم، بسیاری از پیروان او گمان بردند که ملکوت خدا می‌باید در همان زمان ظهور کند. اما او در حکایت ده قنطار آنها را از این امید باطل آگاه ساخت. او روشن ساخت که باید میان ظهور اولیه و ظهور ثانویه او وقفه‌ای باشد تا در این دوره شاگردان باید او را خدمت نمایند.

۱۲:۱۹-۱۳ نظیر حکایت شخص شریف را می‌توان در تاریخ حکومت ارکلائوس یافت. هیرودیس او را جانشین خود اعلان نمود اما مردم او را نپذیرفتند. از این رو او به روم رفت تا تائید حکم انتصاب خود را بگیرد، او پس از بازگشت به تمامی غلامان خود پاداش داد و دشمنانش را نابود کرد.

در این حکایت، خداوند عیسی خود همان شخصی شریف است که به آسمان رفته و منتظر زمانی است که مراجعت کند و ملکوت خود را بر روی زمین برقرار سازد. آن ده غلام نمونه‌ای از شاگردان عیسی هستند. او به هر یک از شاگردان خود یک قنطار سپرد تا با آن تجارت کنند تا زمانی که او بازگردد. خادمین خداوند از استعدادها و قابلیتهای گوناگونی برخوردار هستند (ر.ک حکایت قنطارها در متی ۲۵:۱۴-۳۰)، آنها در برخی توانائیها مشترک بودند همچون بشارت انجیل معرفی مسیح به جهان، و نیز دعا کردن. تردیدی نیست که قنطار از این موضوع سخن می‌گوید.

۱۴:۱۹ اهل ولایت بیانگر ملت یهود هستند. آنها نه تنها اورا نپذیرفتند، بلکه حتی پس از عزیمت او از آن شهر، ایلچیان در عقب او فرستاده گفتند: "نمی‌خواهیم این شخص بر ما سلطنت کند." این عمل آنها شاید به نوعی نمایانگر برخورد آنها با خادمین مسیح همچون استیفان و دیگر شهیدان باشد.

۱۵:۱۹ در اینجا خداوند را می‌بینیم که برای برقراری ملکوت خود باز می‌گردد. سپس با کسانی که به ایشان

نقد سپرده بود تسویه حساب خواهد کرد.

ایمان‌دارانی که در این عصر زندگی می‌کنند در برابر تخت مسیح هر یک بسته به نوع خدمتی که به آنها سپرده شده حساب پس خواهد داد. این واقعه در آسمان و پس از ربوده شدن ایمان‌داران رخ خواهد داد. بقیت وفادار یهود که در دوران مصیبت عظیم شهادت مسیح را حفظ خواهند نمود پس از ظهور ثانوی مسیح مورد بازبینی قرار خواهند گرفت. این به نظر همان داوری‌ای است که در این عبارات مورد نظر است.

۱۶:۱۹ غلام اول از یک قنطاری که به او سپرده شده بود، ده قنطار دیگر نیز سود کرده بود. او می‌دانست که این پول از آن او نمی‌باشد ("قنطار تو") و از آن به بهترین شکل ممکن به نفع آقای خود استفاده کرده بود.

۱۷:۱۹ ارباب غلام خود را تمجید نموده به او گفت که بر چیز کم امین بودی، یادآور این موضوع که حتی پس از بهترین تلاش و کوشش باز هم غلامان بی‌منفعتی بیش نیستیم. پاداش او این بود که برده شهر حاکم شود. روشن است پاداش کسانی که در خدمت او وفادار مانده‌اند، سلطنت با مسیح در ملکوت است، میزان حکومت آنها بسته به وقف و سرسپردگی آنها به خدمت است.

۱۸:۱۹–۱۹ غلام دیگر از قنطاری که به او سپرده بودند پنج قنطار سود کرد. پاداش او حکمرانی بر پنج شهر بود.

۲۰:۱۹–۲۱ غلام سوم با شرمندگی به حضور آقای خود آمد. او قنطار را در حالی که به دقت در پارچه‌ای نگاه داشته بود بازگرداند. او از آن یک قنطار چیزی به دست نیاورده بود. چرا؟ او به خاطر این کارش ارباب خود را مقصر دانست. او گفت که اربابش مرد تندخویی است و بدون صرف هزینه‌ای انتظار سود و منفعت دارد. اما او با این سخنان خود را محکوم نمود. اگر او می‌پنداشت که اربابش چنین شخصی است، لذا حداقل می‌توانست قنطاری را که بدو سپرده بود به صرافان بسپارد تا حداقل سودی عایدش شود.

۲۲:۱۹ عیسی با نقل کردن سخنان آن ثروتمند زیرک نمی‌خواست عمل او را تصدیق نماید، بلکه می‌خواست دل گناهکار آن غلام را نشان دهد که به خاطر سستی خود آقایش را محکوم می‌کرد. اما اگر او حتی به سخنان خود ایمان داشت می‌توانست مطابق با آن عمل نماید.

۲۳:۱۹ به نظر مفهوم آیه ۲۳ چنین باشد که باید همه چیز را وقف کار خداوند نماییم، یا اینکه آن را به شخصی دیگر سپرده تا او از اموالمان در راه مسیح استفاده کند.

۲۴:۱۹–۲۶ حکم شخص ثروتمند برای غلام سوم این بود که قنطار را از او بگیرید و به صاحب ده قنطار بدهید. اگر از فرصتهایمان برای خداوند سود نجوئیم، از ما گرفته خواهند شد. از سویی دیگر اگر در اندک امین باشیم، خدا خواهد دید که دیگر بیش از این در وسایلی که باید در خدمت او به کار گیریم کمبودی نخواهیم داشت. در نظر برخی به نظر ناعادلانه می‌آید که قنطار به شخصی داده شد که خود ده قنطار داشت، اما این یک اصل ثابت در زندگی روحانی است که به کسانی که با جان و دل او را دوست بدارند و به او خدمت نمایند همیشه فرصتهای بیشتر و بهتری سپرده خواهد شد. ناکامی در کسب منفعت از فرصتها به ضرر همه تمام

خواهد شد.

غلام سوم پاداش بسیاری را از دست داد، اما در اینجا مجازات دیگری برای او ذکر نشده است. ظاهراً مساله نجات در اینجا مورد بحث نیست.

۲۷:۱۹ کسانی که نخواستند آن شخص شریف حاکم آنها باشد در اینجا دشمنان معرفی شده و همه به مرگ محکوم شدند. این پیشگویی تلخی بود از سرنوشت امتی که مسیح را رد کرد.

۱۰- پسر انسان در اورشلیم (۲۸:۱۹-۳۸:۲۱)

الف) ورود پیروزمندانه (۲۸:۱۹-۴۰)

۲۸:۱۹-۳۴ اکنون یکشنبه پیش از به صلیب کشیدن او بود. عیسی به سراشیبی شرقی کوه زیتون که به اورشلیم ختم می‌شد رسید. چون نزدیک بیت‌ناجی و بیت‌عنیا رسید... دو نفر از شاگردان خود را به قریه‌ای فرستاد تا برای ورودش به اورشلیم کره الاغی بیاورند. او دقیقاً به آنها گفت که کجا آن حیوان را یافته و اینکه صاحب آن چه خواهند گفت. سپس از اینکه شاگردان ماموریت خود را برای مالکان کره الاغ بازگو نمودند، به نظر آنها از اینکه عیسی بر آن بنشیند خرسند شدند. شاید آنها قبلاً از برکات خدمت مسیح بهرمند گردیده بودند و به او پیشنهاد کرده بودند که به هنگام نیاز او را یاری نمایند.

۳۵:۱۹-۳۸ شاگردان از رخت خود برای خداوند زمینی درست کردند. هنگامی که او از جانب غربی کوه زیتون به سوی اورشلیم حرکت می‌کرد بسیاری جامه‌های خود را در راه می‌گستردند. سپس پیروان او همه یک صدا به آواز بلند خدا را حمد گفتن شروع کردند، به سبب همه قواتی که از او دیده بودند. آنها او را همچون پادشاه خدا تکریم نمودند، و شعار می‌دادند که ثمرات ظهور او سلامتی درآسمان و جلال در اعلی علیین است. بسیار مهم است که آنها فریاد سر داده می‌گفتند "سلامتی در آسمان" و نه "در زمین." در زمین سلامتی نخواهد بود زیرا به زودی شاهزاده سلامتی طرد شده و او را می‌کشتند. اما با مرگ قریب الوقوع مسیح بر صلیب جلجتا و صعود او به آسمان سلامتی در آسمان رخ خواهد داد.

۳۹:۱۹-۴۰ فریسیان از اینکه می‌دیدند همگان در این راه مسیح را تکریم می‌دارند سخت برآشفتند. آنها به عیسی گفتند که شاگردان خود را نهیب نماید. اما عیسی در جواب گفت چنین استقبالی اجتناب ناپذیر است. اگر شاگردان این کار را نمی‌کردند، سنگها به صدا در می‌آمدند! از این رو او فریسیان را توبیخ نمود که حتی از سنگها ی بی‌جان بی‌احساس‌تر و سخت‌تر هستند.

ب) پسر انسان بر اورشلیم می‌گرید (۴۱:۱۹-۴۴)

۴۱:۱۹-۴۲ عیسی با نزدیک شدن به اورشلیم، مرثیه‌ای در وصف این شهر که فرصت طلایی خود را از دست داده بود سرود. اگر مردم تنها او را به عنوان مسیح می‌پذیرفتند، این امر سلامتی برای آنها به همراه

می‌داشت. اما آنها در نیافتند که او منشا سلامتی است. اکنون دیگر دیر شده بود. آنها تصمیم گرفته بودند که با پسر خدا چه کنند. چرا که با نپذیرفتن او، چشمانشان کور شده بود. از آنجائی که نمی‌خواستند او را ببینند، دیگر بیش از این نمی‌توانستند او را ببینند.

شایسته است لحظاتی بر اشکهای نجات‌دهنده تفکر نماییم. همان گونه که گریفیت توماس (W. H. Griffith Thomas) گفته است: "بیایید نزد پایهای عیسی نشسته و راز اشک ریختن‌ها و نگاه‌های او به گناهان و اندوه شهر را بیاموزیم، تا ما نیز بر آنها بگرییم."

۱۹:۴۳-۴۴ عیسی تصویری منحصر به فرد از محاصره شهر توسط تیطس را به دست می‌دهد، اینکه چگونه فرمانروای رومی شهر را احاطه کرده، ساکنان آن را در دام انداخته و کوچک و بزرگ را قتل عام نموده و دیوارها و بناهای آن را هموار خواهد نمود. سنگی بر سنگی پایدار نخواهد ماند. و اینها همه واقع خواهد شد زیرا که ایام تفقد خود را ندانست. خداوند با ارمغان نجات به این شهر آمده بود و آنها در برنامه خود هیچ جایی برای او نداشتند.

پ) دومین پاکسازی معبد (۱۹:۴۵-۴۶)

عیسی در بدو خدمت خود هیکل را تطهیر کرده بود (یوحنا ۲:۱۴-۱۷). حال که خدمتش رو به انتها بود، به صحن مقدس داخل شد کسانی را که خانه عبادت را به مغازه دزدان تبدیل ساخته بودند از آنجا بیرون نمود. همیشه این خطر وجود دارد که منفعت پرستی وارد کار خدا شود. امروزه مسیحیت به این خمیرمایه آلوده شده است: بازارها و اجتماعات کلیسایی، انگیزه‌های مالی، بشارت برای کسب سود و درآمد، و همه اینها در نام مسیح انجام می‌شود.

مسیح برای حمایت از این عمل خود از کتاب‌مقدس نقل می‌کند (اشعیا ۵۶:۷؛ ارمیا ۷:۱۱). هرگونه تلاش در راستای اصلاح کلیسا باید بر مبنای کلام خدا صورت گیرد.

ت) تعلیم در هیکل (۱۹:۴۷-۴۸)

عیسی هر روز در صحن هیکل تعلیم می‌داد، البته نه در هیکل بلکه در محوطه آن که مردم اجازه داشتند به آن داخل شوند. رهبران مذهبی به دنبال بهانه‌ای بودند تا او را هلاک نمایند، اما تمامی مردم محو معجزات ناصری شده بودند، اما به زودی آن ساعت فرامی‌رسید، و روسای کهنه، کاتبان و فریسیان به قصد هلاک کردن او با هم متحد می‌شدند، شرح وقایع روز بعد که آخرین روز خدمت اوست در ۲۰:۱-۲۲:۶ آمده است.

ث) سئوال درباره اقتدار عیسی (۲۰:۱-۸)

۲۰:۱-۲ عجب تصویری است! بزرگترین معلم تاریخ در سایه هیکل خبرخوش را اعلان می‌کند، و رهبران

اسرائیل بی‌شرمانه اقتدار او را زیر سئوال می‌برند. در نظر آنها عیسی یک نجار گستاخ بود. او تحصیلات رسمی نگذرانده بود، و نه مدارج آکادمیک داشت و نه نامه‌ای از سوی یک مقام مذهبی رسمی. او چه صلاحیتی داشت؟ چه کسی بدو قدرت تعلیم به دیگران و تطهیر هیکل را داده بود؟ آنها می‌خواستند بدانند!

۳:۲۰–۸ عیسی با طرح سئوالی به پرسش آنان جواب داد، اگر آنها به درستی پاسخ می‌گفتند، به جواب سئوال خود نیز می‌رسیدند. آیا تعمید یحیی از خدا بود، و یا اینکه فقط از سوی یک قدرت انسانی؟ آنها در دامی گرفتار شده بود. اگر اقرار می‌نمودند که یحیی با مسح الهی موعظه می‌نمود، پس چرا توبه ننموده و به مسیحی که او اعلان نمود ایمان نیاوردند؟ اما اگر می‌گفتند که یحیی تنها یک واعظ دوره گرد بود، آنگاه خشم همگان بر آنها بر می‌افروخت، چرا که همگی یحیی را نبی خدا می‌پنداشتند. از این رو گفتند: "ما نمی‌دانیم که یحیی از کجا این قدرت را یافته بود." عیسی گفت: "خوب، در این صورت، من هم نمی‌گویم که با قدرت چه کسی تعلیم می‌دهم." اگر نمی‌توانستند قدرت یحیی را زیر سئوال ببرند، پس چرا اقتدار کسی که از یحیی هم بزرگتر بود را زیر سئوال بردند؟ این عبارت نشان می‌دهد که عامل ضروری در تعلیم کلام خدا این است که تعلیم از روح‌القدس پر باشد. هر کس که این عطا را داشته باشد می‌تواند بر کسانی که به درجات، افتخارات و مقام انسانی خود می‌بالند غلبه نماید.

دیپلم‌تان را از کجا گرفته‌اید؟ چه کسی شما را منصوب نموده است؟ " این سئوالات قدیمی که شاید همه از روی حسادت و خودخواهی باشد، هنوز نیز متداول است. شایستگی واعظان موفقی که حتی از مقابل دانشکده‌های الهیات و یا چنین مکانهایی عبور نکرده‌اند و یا اعتبار حکم انتصاب آنها همیشه زیر سئوال می‌رود.

ج) حکایت باغبانهای شریر (۲۰:۹–۱۸)

۲۰:۹–۱۲ اندوه دل خدا بر امت اسرائیل باری دیگر در حکایت شرح داده می‌شود. خدا شخصی است که تاکستانی (اسرائیل) غرس کرد و آن را به باغبانان (رهبران ملت اسرائیل؛ ر.ک اشعیا ۵:۱–۷) سپرد. او غلامان خود را نزد باغبانان فرستاد تا از میوه باغ خود به آنها بسپارند. این غلامان همان انبیای خدا بودند، همچون اشعیا و یحیی تعمیددهنده که اسرائیل را به توبه و ایمان دعوت کردند. اما حاکمان اسرائیل هر یک به نحوی بر انبیا جفا رسانیدند.

۲۰:۱۳ سرانجام خدا پسر حبیب خود را فرستاد با این امید که او را احترام خواهند نمود. (البته گرچه خدا می‌دانست که مسیح را طرد خواهند نمود.) توجه نمایید که مسیح خود را از تمام دیگر انبیا متمایز می‌سازد. آنها غلامان بودند، و او پسر است.: ۱٤ باغبانان مثل گذشته خواستند تا وارث را نیز از سر راه بردارند، آنها می‌خواستند رهبری و تعلیم قوم را به انحصار خود درآوردند، تا میراث از آن ما گردد." آنها مقام مذهبی خود را به عیسی تسلیم نمی‌کردند. اگر او را می‌کشتند، دیگر قدرتی با آنها به رقابت بر نمی‌خواست البته به گمان

خود.

۱٤:۲۰ در حال او را از باغ بیرون افکنده، کشتند. در این لحظه عیسی از شنوندگان یهودی خود پرسید، پس صاحب باغ با این باغبانان ظالم چه خواهد کرد؟ در متی می‌خوانیم که رئیس کاهنان و مشایخ جواب دادند او آنها را خواهد کشت و با بیان این مطلب خود را محکوم نمودند (متی ٤۱:۲۱). در اینجا خود خداوند پاسخ می‌دهد "او خواهد آمد و باغبانان را هلاک کرده و باغ را به دیگران خواهد سپرد." این عبارت بدان معنا است که یهودیانی که مسیح را طرد کردند نابود شده و خدا این افتخار را به دیگران می‌بخشد. احتمالاً دیگران اشاره‌ای است به غیریهودیان و یا اسرائیلی که در ایام آخر ایمان می‌آورند. یهودیان با این سخن عقب نشستند. آنها گفتند: "حاشا." خداوند با نقل مزمور ۲۲:۱۱۸ این پیشگویی را تائید نمود. معماران یهودی آن سنگ، مسیح را رد کردند. آنها در برنامه خود جایی برای او نداشتند. اما خدا او را سر زاویه خواهد گذاشت، سنگی که وجودش لازم و ضروری است، و با این کار برترین و والاترین جایگاه را به او عطا نمود.

۱۸:۲۰ آیه ۱۸ بیانگر دو بازگشت مسیح است. ظهور اولیه او در سنگی که روی زمین گذاشته می‌شود به تصویر کشیده شده است، انسان‌ها به خاطر فروتنی و خوار بودن آن لغزش خوردند، و با رد کردن او خرد شدند.

در قسمت دوم آیه می‌خوانیم که سنگ از آسمان فرود خواهد آمد و بی‌ایمانان را نرم خواهد کرد.

ح) پرداخت مالیات به قیصر و به خدا (۲۰:۱۹-۲٦)

۱۹:۲۰-۲۰ رئیس کاهنان و کاتبان دریافتند که عیسی درباره ایشان سخن می‌گوید، از این رو انگیزه به دام انداختن او در آنها بیشتر شد و از این رو مراقب او بودند. آنها جاسوسان فرستادند تا سخنی از او بشنوند که بتوانند او را دستگیر نموده به دست والی رومی بسپارند. این جاسوسان ابتدا او را تمجید نمودند که به خدا وفادار است و از انسانی نمی‌هراسد به این امید که او به علیه قیصر سخن گوید.

۲۱:۲۰-۲۲ سپس از او پرسیدند که آیا برای یک یهودی جایز است که جزیه به قیصر بدهد. اگر عیسی می‌گفت نه، او را به خیانت محکوم کرده و برای محاکمه به مقامات رومی می‌سپردند. اگر می‌گفت بله، طرفداران هیرودیس (و گروه بسیاری از یهودیان) را به خاطر این موضوع به خشم می‌آورد.

۲۳:۲۰-۲٤ عیسی به این توطئه پی برد. او از آنها دیناری خواست، او خود حتی یک دینار هم نداشت. این حقیقت که آنها دینار داشتند و از این سکه‌ها استفاده می‌کردند بیانگر اسارت آنها در چنگال یک قدرت غیریهودی بود. عیسی پرسید: "صورت و رقم این سکه را کیست؟" آنها در جواب گفتند از آن قیصر.

۲۵:۲۰-۲٦ سپس عیسی با این فرمان آنها را خاموش گردانید، "پس مال قیصر را به قیصر رد کنید و مال خدا را به خدا." به نظر می‌رسید که آنها بیشتر به منافع قیصر می‌اندیشیدند تا اینکه نفع خدا را طالب باشند. "پول به قیصر تعلق دارد و شما متعلق به خدا هستید. بگذارید سکه از آن دنیا باشد، اما مخلوقات از آن خدا

باشند." سهل است که انسان به مسایل کوچک زندگی بپردازد، اما مسایل اساسی زندگی را نادیده انگارد. و نیز بسیار سهل است که قرضهای خود را بپردازیم اما آنچه از آن خداست را به او ندهیم.

خ) صدوقیان و معمای قیامت (۲۰:۲۷-٤٤)

۲۰:۲۷ از آنجا که طرح سئوال سیاسی در به دام انداختن عیسی ناکام ماند، برخی از صدوقیان با طرح سئوالی الهیاتی نزد او آمدند.. آنها منکر قیامت از مردگان بودند، از این رو با تصویری بسیار افراطی خواستند آموزه قیامت را مسخره جلوه دهند.

۲۰:۲۸-۳۲ آنها به عیسی یادآوری نمودند که تورات موسی مقرر کرده است که مرد مجرد با بیوه برادر خود ازدواج نماید تا هم نامش از اسرائیل محو نشود و هم اینکه اموال او را حفظ نماید (تثنیه ۲۵:۵). بر طبق داستان آنها، زنی به ترتیب با هفت برادر ازدواج نمود. هنگامی که هفتمین برادر نیز مرد، او هنوز بی‌اولاد بود. سپس او نیز بمرد. "پس در قیامت، زن کدام یک از ایشان خواهد بود؟" این همان چیزی بود که آنها می‌خواستند بدانند. آنها به گمان خود با طرح چنین سئوال بی‌جوابی بسیار زیرک بودند.

۲۰:۳٤ عیسی پاسخ داد که ارتباط زناشویی تنها متعلق به این زندگی است، و در آسمان تداوم نخواهد یافت. البته مقصود او این نبود که همسرا ن یکدیگر را در آسمان نخواهد شناخت بلکه رابطه آنها بر مبنایی دیگر استوار خواهد بود.

۲۰:۳۵ مقصود از عبارت "آنانی که مستحق رسیدن به آن عالم" هستند، این نیست که هر شخص مستحق آسمان است.تنها شایستگی‌ای که گناهکاران می‌توانند داشته باشند شایستگی خداوند عیسی مسیح است. مستحقان کسانی هستند که برخود قضاوت می‌کنند، بر مسیح شهادت می‌دهند و تمام نیکویی‌هائی که در مسیح است را از آن خود می‌کنند. عبارت قیامت از مردگان تنها به قیامت ایمان‌داران اشاره می‌کند. این عبارت به طور تحت الفظی به معنای برخاستن از میان مردگان است (برگرفته از عبارت یونانی). باور قیامت همگان از مردگان اعم از نجات یافته و نجات نیافته در یک زمان واحد در کتاب‌مقدس یافت نمی‌شود.

۲۰:۳٦ برتری وضعیت پس از مرگ بیشتر در آیه ۳٦ توصیف شده است. دیگر مرگ نخواهد بود و انسان‌ها مثل فرشتگان خواهند بود. و هم‌چنین آنها در مقام پسران خدا ظاهر خواهند شد. البته ایمان‌داران اکنون نیز فرزندان خدا هستند، اما این امر جنبه ظاهری ندارد. آنها در آسمان آشکارا در مقام فرزندان خدا ظاهر خواهند شد. شراکت آنها در قیامت اول تحقق این امر است. "می‌دانیم که چون او ظاهر شود، مانند او خواهیم بود زیرا اورا چنانکه هست خواهیم دید" (۱-یوحنا ۲:۳). "چون مسیح که زندگی است ظاهر شود، آنگاه شما هم با وی در جلال ظاهر خواهید شد" (کول ٤:۳).

۲۰:۳۷-۳۸ عیسی برای اثبات قیامت، به خروج ٦:۳ اشاره می‌کند، جائی که موسی خداوند را خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب نامید. حال اگر صدوقیان لحظاتی تفکر می‌کردند، پی می‌بردند که (۱) خدا، خدای مردگان

نیست بلکه خدای زندگان است. (۲) ابراهیم، اسحاق و یعقوب همه مرده بودند. پس خدا باید آنها را زنده می‌گردانید. خداوند نگفت "من خدای ابراهیم بودم..." بلکه "هستم." ماهیت خدا به عنوان خدائی زنده قیامت را ایجاب می‌کند.

۲۰:۳۹-٤٤ برخی از کاتبان ناگزیر این استدلال قوی را تائید نمودند. اما سخنان عیسی هنوز پایان نیافته بود، باری دیگر او به کلام خدا توسل جست. در مزمور ۱:۱۱۰ داود مسیح را خداوند خود نامید. یهودیان عمدتاً بر این عقیده که مسیح پسر داود است اتفاق نظر داشتند. چگونه او می‌توانست در یک زمان واحد هم خداوند داود باشد و هم از سوئی دیگر پسر داود باشد؟ عیسی خداوند خود پاسخ آن سئوال بود. او در عین حال هم پسر انسان از نسل داود بود و هم خالق داود. اما همه آنها چشمان خود را بر این حقیقت بسته بودند.

د) هشدار به کاتبان (۲۰:٤٥-٤٧)

سپس عیسی به طور علنی به مردم در برابر کاتبان هشدار داد. آنها لباس دراز پوشیده خود را پرهیزکار جلوه می‌دادند. آنها دوست داشتند هنگامی که از بازارها عبور می‌کنند با القابی خاص از دیگران متمایز باشند. آنها در کنایس و ضیافتها در پی این بودند که صدر مجلس را به خود اختصاص دهند. اما پس انداز بیوه زنان بی‌دفاع را به یغما می‌بردند. و با نمازهای طولانی شرارت خود را از نظرها مخفی میکردند. این ریاکاری به شدت هر چه بیشتر مجازات خواهد شد.

ذ) هدیه بیوه زن (۲۱:۱-٤)

عیسی با دیدن بیوه زنی فقیر که دو فلس در بیت‌المال می‌انداخت، تضاد بین دولتمندان و آن بیوه زن را مشاهده نمود. آنها مقداری هدیه دادند، اما آن بیوه زن تمامی را هدیه نمود.در نظر خدا او از جمیع آنها بیشتر هدیه داد. آنها از زیادتی خود هدیه‌انداختند. اما آن بیوه زن از احتیاج خود هدیه کرد. هدیه آن در نظر خودشان ناچیز بود، اما او تمامی معیشت خویش را انداخت. "خدا طلائی که از سر بی‌نیازی هدیه می‌شود را به گودال بی‌انتها خواهد انداخت، اما مسی که به خون آغشته است را برافراشته و مهر طلای ابدیت را بر آن می‌زند"

ر) آینده جهان (۲۱:٥-۱۱)

آیات ٥-۳۳ تشکل دهنده خطابه نبوتی بی‌نظیری است. گرچه این عبارت شباهتی به خطابه عیسی در کوه زیتون در متی باب‌های ٢٤ و ٢٥ دارند. اما این عبارات عیناً همان خطابه نیست. باری دیگر باید به یاد آوریم که تفاوتهای میان اناجیل مفهومی بس ژرف در پی دارند.

در این خطابه درمی‌یابیم که خداوند مکرراً از ویرانی اورشلیم در سال ۷۰ میلادی و وقایعی که منجر به ظهور ثانویه او می‌شوند سخن می‌گوید. گویا این خطابه به دو دوره اشاره می‌کند-پیشگوییهای او به زودی و

در سلطنت تیطس به تحقق خواهد پیوست، اما تحقق کامل و نهائی آن در پایان دوران مصیبت عظیم واقع خواهد شد.

می‌توان این خطابه را چنین تقسیم بندی نمود:

۱- عیسی خرابی اورشلیم را پیشگوئی می‌کند (آیات ۵-٦)

۲- شاگردان زمان وقوع این امور را می‌پرسند (آیه ۷)

۳- عیسی تصویری کلی از وقایع پیش از ظهور ثانویه خود به دست می‌دهد (آیات ۸-۱۱)

٤- سپس سقوط اورشلیم و دوره پس از آن را به تصویر می‌کشد (آیات ۱۲-۲٤).

سرانجام، او از نشانه‌های پیش از ظهور ثانویه خود سخن گفت، و به پیروان خود توصیه نمود تا به انتظار بازگشت او زندگی کنند (آیات ۲۵-۲٦).

۲۱:۵-٦ در حالی که بعضی از مردم جلوه و شکوه و هیکل هیرودیس را تحسین می‌نمودند. عیسی به آنها هشدار داد که نباید چیزهای ظاهری توجه آنها را به خود جلب نماید. روزهائی خواهد رسید که سنگی بر سنگی باقی نخواهد ماند.

۷:۲۱ بی‌درنگ شاگردان در این امور کنجکاو شده، خواستند بدانند که کی این امور واقع شده و علامت نزدیک شدن آن چیست؟ تردیدی نیست که سئوال آنها درباره نابودی اورشلیم بود.

۸:۲۱-۱۱ به نظر می‌رسد که پاسخ نجات‌دهنده مربوط به زمان آخر است، هنگامی که پیش از برقراری ملکوت بار دیگر هیکل ویران می‌گردد. در آن زمان مسیح‌های دروغین، شایعات دروغین، جنگها و شورشها پدید خواهد آمد. نه تنها میان ملل جنگ درخواهد گرفت، بلکه بلایای مهیب طبیعی نیز رخ خواهد نمود، زلزله‌ها، قحطی‌ها و وباها و وحشت و علامت بزرگ از آسمان.

ز) دوره پیش از انتها (۱۲:۲۱-۱۹)

۱۲:۲۱-۱۵ عیسی در عبارات پیشین وقایع قبل از زمان آخر را توصیف نمود. مشخصه آیه ۱۲ عبارت "قبل از این همه..." است. از این رو ما معتقدیم آیات ۱۲-۱٤ در برگیرنده زمان میان خطابه مسیح و دوران مصیبت عظیم است. شاگردانش دستگیر شده و بر آنها جفا رسانده و تسلیم سلاطین و حکام شده و به زندان افکنده خواهند شد. به نظر این امر برای آنها شکست و فاجعه محسوب می‌شد، اما در حقیقت خداوند بر این امور تسلط داشت تا آنها را شهادتی برای جلال خود سازد. آنها نباید پیش‌تر تدارک دفاع از خود می‌دیدند. در همان لحظه بحرانی خدا به آنها حکمتی خاص عطا می‌نمود، تا آنچه می‌گویند تعجب دشمنان را برانگیزد.

۱٦:۲۱-۱۸ در میان خانواده‌ها نفاق و خیانت رخ خواهد داد، خویشان بی‌ایمان مسیحیان را تسلیم خواهند نمود، و حتی بعضی به خاطر وفاداری به مسیح به قتل خواهند رسید، ظاهراً میان آیه ۱٦ "بعضی از شما را به قتل خواهند رسانید"، و آیه ۱۸ "لکن موئی از سر شما گم نخواهد شد" تضادی وجود دارد. مفهوم این عبارات

چنین است که گرچه برخی به خاطر مسیح شهید می‌شوند، اما حفاظت روحانی آنها کامل خواهد بود. آنها خواهند مرد اما روحشان هلاک نخواهد گردید.

۱۹:۲۱ آیه ۱۹ نمایانگر کسانی است که با شکیبایی تمام برای مسیح می‌ایستند، و بدین معنا نیست که انکار او واقعیت ایمان شخص را نشان دهد. کسانی که واقعاً نجات یافته‌اند به هر بهائی که شده وفادار خواهند ماند. ترجمه این آیه را چنین نیز می‌توان بیان نمود: "به صبر خود حیات را تحصیل نمایید."

س) سرنوشت اورشلیم

اکنون خداوند به وضوح به خرابی اورشلیم در سال ۷۰ می‌پردازد. نشانه این واقعه آن خواهد بود که لشکرهای رومی اورشلیم را محاصره خواهند نمود. برای مسیحیان اولیه–سال ۷۰ میلادی–تنها یک نشانه وقوع خرابی اورشلیم و انهدام هیکل سنگ نمای زیبا را خبر می‌داد: "چون بینید که اورشلیم به لشکرها محاصره شده است، آنگاه بدانید که خرابی آن رسیده است." این یک نشانه قطعی از نابودی اورشلیم بود، و آنها با دیدن این نشانه باید می‌گریختند. شاید شخص از روی بی‌ایمانی چنین استدلال نماید که با وجود لشکری که شهر را محاصره کرده است، فرار غیر ممکن خواهد بود، اما کلام خدا هیچگاه ساقط نمی‌گردد. چرا که فرمانده رومی لشکریان خود را برای مدت کوتاهی به عقب راند. از این رو یهودیان با ایمان فرصت فرار داشتند. این همان کاری است که آنها انجام دادند و به مکانی به نام پلا پناه بردند و در آنجا جانشان در امان ماند.

هر تلاشی برای بازگشتن به شهر منجر به نابودی خواهد شد. این شهر باید به خاطر رد کردن پسر خدا مجازات می‌شد. زنان آبستن و زنان شیرده در وضعیت نامطلوب‌تری بسر خواهند برد، آنها از غضب خدا بر روی زمین اسرائیل و قوم یهود در امان نخواهد ماند. بسیاری کشته خواهند شد و بازماندگان به دیگر سرزمینها به اسارت برده خواهند شد.

قسمت دوم آیه ٢٤ تشکیل دهنده نبوت چشمگیری درباره شهر باستانی اورشلیم است، اینکه این شهر از آن زمان تحت تسلط امتها قرار خواهد گرفت، تا هنگامی که زمانهای امتها به انجام رسد. البته بدان معنا نیست که یهودیان حتی برای مدت کوتاهی هم نخواهند توانست زمام امور را به دست گیرند، بلکه این شهر دائماً تحت هجوم و مداخله امتها قرار خواهد گرفت، تا اینکه زمانهای امتها به انجام رسد.

عهدجدید میان دولتمندی امتها (جهان)، پری امتها، و زمانهای امتها تمایز قایل شده است.

۱– دولتمندی امتها (جهان)، (روم ۱۲:۱۱) اشاره‌ای است به جایگاه ویژه‌ای که اکنون امتها دارند و اسرائیل موقتاً از سوی خدا طرد شده‌اند.

۲– پری امتها (روم ۲۵:۱۱) اشاره‌ای است به زمان ربوده شدن ایمان‌داران، هنگامی که عروس غیریهودی مسیح کامل شده و با از سر گرفته شدن ارتباط خدا با اسرائیل از روی زمین ربوده خواهند شد.

۳– زمانهای امتها (لوقا ٢٤:٢١) در واقع از اسارت بابل در سال ۵۲۱ قبل از میلاد آغاز شده و تا زمانی که

امتها دیگر بر شهر اورشلیم تسلط و دخالتی نخواهند داشت ادامه خواهد یافت.

قرنها پیش از خطابه نجات‌دهنده، اورشلیم تحت تسلط قدرتهای غیریهودی بود. امپراتور جولیان مرتد (۳۳۱-۳۶۳ ق. م) خواست تا با باطل ساختن این نبوت خداوند آن را بی‌اعتبار سازد. از این رو یهودیان را ترغیب به ساختن هیکل نمود. آنها مشتاقانه به کار پرداختند، و زباله‌ها را با پارچه‌های ارغوانی حمل می‌کردند. اما هنگامی که مشغول کار بودند، زمین لرزه عظیمی به همراه زبانه‌های آتش که از دل زمین بیرون می‌آمد آنها را متوقف ساخت. آنها باید پروژه ساخت هیکل را فراموش می‌کردند.

ش) ظهور ثانوی (۲۱:۲۵-۲۸)

این آیات توصیفی است از ناآرامیهای طبیعت و فجایع بر روی زمین. که همه پیش از ظهور ثانوی مسیح رخ خواهند داد. ناآرامیهایی بر روی خورشید... ماه و ستارگان پدید خواهد آمد که به راحتی قابل رویت خواهد بود. اجسام آسمانی از مدار خود خارج خواهند شد. این امر شاید منجر به این شود که زمین نیز از مدار خود خارج شود. سیل و وتوفان بر روی زمین جاری خواهد شد. وحشت همه را فراخواهد گرفت زیرا اجسام آسمانی در نزدیکی زمین به هم برخورد خواهند کرد. اما برای مومنان امید خواهد بود:

آنگاه پسر انسان را خواهند دید که بر ابری سوار شده با قوت و جلال عظیم می‌آید. و چون ابتدای این چیزها بشود، راست شده سرهای خود را بلند کنید از آن جهت که خلاصی شما نزدیک است.

ص) درخت انجیر و سایر درختان (۲۱:۲۹-۳۳)

۲۱:۲۹-۳۱ نشانه دیگری که نزدیک شدن بازگشت او را نشان می‌دهد، شکوفه دادن درخت انجیر و سایر درختان است. درخت انجیر تصویر گویایی از ملت اسرائیل است، این درخت در آخرالزمان بر حیات تازه گواهی خواهد داد. پس این موضوع که ملت اسرائیل پس از قرنها پراکندگی و آوارگی در سال ۱۹٤۸ باری دیگر استقلال خود را باز یافته و اکنون به عنوان عضوی از جامعه ملل پذیرفته شده است، خالی از اهمیت نیست.

سایر درختان می‌تواند نمادی از رشد چشمگیر ملی‌گرایی و پدیدآیی دولتهای جدید در میان دولتهای پیشرفته دنیا باشد. این وقایع علایمی از برقراری ملکوت پرجلال مسیح است.

۲۱:۳۲ عیسی گفت که تا جمیع این امور واقع نشود این فرقه نخواهد گذشت. اما مقصود او از "این فرقه" چه بود؟

۱. برخی چنین می‌پندارند که او از نسل زمان خود سخن می‌گوید، و همه این وقایع با خرابی اورشلیم به تحقق پیوسته است. اما نمی‌تواند چنین باشد زیرا مسیح هنوز با قدرت و جلال عظیم در ابر بازنگشته است.

۲. دیگران براین باورند که "این فرقه" اشاره‌ای است به مردمی است که در زمان وقوع این نشانه‌ها زندگی

می‌کنند، و کسانی که با ایمان به دیدن این وقایع زندگی می‌کنند بازگشت مسیح را نیز خواهند دید. تمام وقایعی که پیش بینی شده همه در یک نسل به وقوع خواهد پیوست. این یک تفسیر ممکن است.

۳. دیگر تفسیر ممکن این است که "این فرقه" اشاره‌ای باشد به یهودیانی که مسیح را اذیت و آزار نمودند. در واقع مسیح می‌گفت که نژاد یهود گرچه پراکنده می‌شوند لیکن نابود نشده و به حیات خود ادامه خواهند داد، و به عبارتی دیدگاه او نسبت به قوم یهود پس از گذشت قرنها تغییر نخواهد کرد. شاید تفسیر دوم و نیز تفسیر سوم صحیح باشند.

۳۳:۲۱ جو و ستارگان آسمان زایل خواهند شد، و نیز زمین به شکل فعلی آن. اما پیش گوییهای خداوند عیسی همه به تحقق خواهند پیوست.

ض) ترغیب به انتظار و دعا (۲۱:۳٤-۳۸)

۲۱:۳٤-۳۵ در این اثنا، شاگردان او نباید خود را سرگرم خوردن، آشامیدن و اندیشه‌های دنیوی کنند، چرا که بازگشت او ناگهانی خواهد بود. آمدن او برای جمیع کسانی که گمان می‌برند زمین جایگاه همیشگی آنان است چنین خواهد بود.

۳٦:۲۱ شاگردان حقیقی باید در هر وقت بیدار بوده و دعا نمایند. از این رو آنها با این کار خود را از دنیای خدانشناس که محکوم به چشیدن خشم خدا جدا ساخته و خود را در زمره کسانی که در حضور پسر انسان خواهند ایستاد برمی‌شمارند.

۳۷:۲۱-۳۸ خداوند هر روزه در محوطه هیکل تعلیم میداد، اما شبها را در کوه زیتون بسر می‌برد، او در دنیائی که خود ساخته بود خانه‌ای نداشت. هر بامداد قوم نزد وی می‌شناختند تا از کلام او بشنوند.

۱۱- مرگ و رنج پسر انسان (بابهای ۲۲ و ۲۳)

الف) توطئه کشتن عیسی (۲۲:۱-۲)

۱:۲۲ عید فطیر در اینجا اشاره به دوره‌ای دارد که با فصح آغاز شده و به مدت هفت روز که در آن نان فطیری خورده نمی‌شود، ادامه می‌یابد. جشن فصح در چهاردهمین روز از ما نیسان، اولین ماه سال یهودی برگزار می‌شد. از پانزدهم ماه به مدت هفت روز تا روز بیست و یکم به عید فطیر موسوم بود، اما در آیه اول این نام تمام جشن را شامل می‌شود. اگر مخاطب انجیل لوقا در درجه اول یهودیان بودند نیازی نبود که رابطه بین عید فطیر و فصح را ذکر نماید.

۲:۲۲ روسای کهنه و کاتبان دائماً توطئه می‌چیدند که چگونه خداوند عیسی را به قتل رسانند، اما پی بردند که باید به دور از غوغا و آشوب این کار را انجام دهند، زیرا از قوم می‌ترسیدند و می‌دانستند که بسیاری از مردم برای وی ارزش قایل هستند.

ب) خیانت یهودا (۲۲:۳-٦)

۲۲:۳ شیطان در یهودای مسمی به اسخریوطی، یکی از دوازده شاگرد مسیح داخل گشت. این عبارت در انجیل یوحنا در باب ۱۳ آیه ۲۷ بیان شده است، هنگامی که عیسی بر سر میز فصح تکه نانی به او داد. ما می‌توانیم چنین نتیجه بگیریم که این عمل در مراحل گوناگونی در او انجام شده است و یا اینکه تاکید لوقا بیشتر روی این حقیقت است تا زمان انجام آن.

۲۲:٤-٦ به هر حال یهودا با روسای کهنه و سرداران سپاه که در واقع فرماندهان گارد حفاظت از هیکل یهودیان بودند به مذاکره نشست. او به دقت نقشه‌ای کشیده بود تا بدون هیچگونه شورش و ناآرامی بتواند عیسی را تسلیم کند. این نقشه از سوی آنها کاملاً مورد پذیرش واقع شد،و با او عهد بستند که نقدی به وی دهند-همان گونه که در دیگر اناجیل می‌خوانیم به بهای سی پاره نقره. پس یهودا درصدد فراهم کردن جزئیات نقشه خیانتکارانه خود برآمد.

پ) آمادگی برای فصح (۲۲:۷-۱۳)

۲۲:۷ در مورد زمان وقوع این آیات مشکلات بسیاری وجود دارد. معمولاً روز عید فطیر نوزدهمین روز از ماه نیسان بود که در آن باید تمام نانهای خمیرمایه از خانه یهودیان کنار گذاشته می‌شد. اما در اینجا می‌خوانیم روزی بود که می‌بایست فصح را ذبح کنند، که در این صورت باید روز چهاردهم نیسان باشد.

لئون موریس (Leon Morris) به اتفاق دیگر محققان می‌گوید در تقویم برای فصح مورد استفاده قرار می‌گرفت، یکی تقویم رسمی و دیگری تقویمی که عیسی و دیگران از آن استفاده می‌کردند. ما معتقدیم که وقایع پنجشنبه آخر در اینجا آغاز شده و تا به آیه ۵۳ ادامه می‌یابد.

۲۲:۸-۱۰ خداوند پطرس و یوحنا را فرستاد تا مقدمات جشن شام فصح را آماده سازند. او تمام جزئیات اموری که به ایشان سپرده بود را برایشان بازگو نمود. هنگامی که داخل شهر شوند شخصی با سبوی آب به آنها برمی‌خورد. در شهرهای شرقی معمولاً چنین چیزی نامتعارف بود، معمولاً در این شهر زنان سبوی آب را حمل می‌کردند. این مرد تصویر زیبایی از روح‌القدس است که جانهای مشتاق را به محل مشارکت با خداوند هدایت می‌کند.

۲۲:۱۱-۱۳ خداوند نه تنها موقعیت و مسیر آن مرد را می‌دانست، بلکه او هم‌چنین می‌دانست که صاحب خانه‌ای مایل است بالاخانه بزرگ و مفروش خانه‌اش را در اختیار او وشاگردانش قرار دهد. شاید این شخص خداوند را می‌شناخته و خود و اموالش را وقف او نموده بود. میان مهمانخانه و بالاخانه بزرگ و مفروش تفاوتی وجود دارد. میزبان سخاوتمند امکانات بهتری نسبت به آنچه شاگردان تصور می‌کردند، فراهم نمود. هنگامی که عیسی در بیت‌لحم متولد شد برای او در مهمان‌خانه (یونانی: Kataluma) جایی نبود. در اینجا او از

شاگردان خود خواست به دنبال مهمان‌خانه‌ای (یونانی: Kataluma) باشند، اما بهتر از آن به آنها داده شد، بالاخانه‌ای بزرگ و مفروش.

همه چیز برطبق پیشگویی وی بود، پس شاگردان فصح را آماده کردند.

ت) شام آخر (۲۲:۱٤-۱۸)

۲۲:۱٤ برای قرنها یهودیان به یاد بود رهایی از مصر و مرگ توسط خون بره بی‌عیب عید فصح را جشن می‌گرفتند. و آنگاه که نجات‌دهنده با دوازده رسول بنشست تا برای آخرین بار فصح را نگاه دارد، تمام این امور در برابر چشمان او بود. او بره حقیقی فصح بود. که به زودی خونش برای نجات تمام کسانی که به او ایمان داشته باشند ریخته خواهد شد.

۲۲:۱۵-۱٦ این فصح استثنایی مفهومی بسیار عمیق و وصف ناپذیر برای او داشت، پیش از زحمت دیدنش اشتیاق بی‌نهایت برای آن داشت. و او تا بازگشت خود به زمین و برقراری ملکوت پرجلال خود دیگر از این فصح نخواهد خورد. عبارت "اشتیاق بی‌نهایت داشتم" حاکی از شور و اشتیاق شدید او بود. این کلام روشنگر ایمان‌داران تمام اعصار را می‌خواند تا بر اشتیاق وافر مسیح برای مشارکت ما در شام فصح تامل نمایند.

۲۲:۱۷-۱۸ هنگامی که او پیاله شراب را به عنوان قسمتی از مراسم فصح در دست خود گرفت، شکر نمود و میان شاگردان تقسیم نمود، تا باری دیگر به آنها یادآوری نماید که تا ملکوت خدا نیاید، از میوه مو دیگر نخواهد نوشید. شرح فصح با آیه ۱۸ پایان می‌یابد.

ث) اولین شام خداوند (۲۲:۱۹-۲۳)

۲۲:۱۹-۲۰ آخرین فصح درست پس از شام خداوند شد. خداوند عیسی این یادبود مقدس را بنا نهاد تا پیروانش در طول قرنهای بعدی مرگ او را به یاد آورند. اول از همه او به آنها نان را داد، که نمادی است از بدن او که برای آنها داده می‌شود. سپس پیاله به زیبایی بیانگر خون پربهای اوست که بر صلیب جلجتا ریخته خواهد شد. برای او پیاله، عهدجدیدی بود در خونش که برای خاصان او ریخته میشود. این امر به معنای عهدجدیدی است که او ابتدا با ملت اسرائیل بسته بود اما اکنون با خون او تایید می‌شود. تحقق کامل عهد جدید در حین برقراری ملکوت خداوندمان عیسی مسیح بر روی زمین خواهد بود، اما ما به عنوان ایمان‌داران می‌توانیم هم اکنون آن را تجربه نماییم.

جای هیچ تردیدی نیست که نان و شراب نمونه و یا نمادی از بدن و خون اوست. هنوز بدن او تقدیم نشده بود و خونش نیز ریخته نشده بود. از این رو یاوه است که بگوییم که این نمادها به طرز معجزه آسایی به واقعیت تبدیل یافته است. قوم یهود از خوردن خون منع شده بودند، از این رو شاگردان می‌دانستندکه او از خون به معنای کلمه سخن نمی‌گوید، بلکه از آنچیزی که نمونه‌ای از خون او بود.

۲۱:۲۲ کاملاً روشن است که یهودا در شام آخر حاضر بود. با این حال، در یوحنا ۱۳ نیز بسیار روشن می‌خوانیم که یهودا پس از اینکه آن لقمه را از مسیح گرفت اتاق را ترک کرد. از آنجائی که این امر پیش از آغاز شام خداوند رخ داد، بسیاری بر این باورند که در حقیقت یهودا به هنگام تقسیم نان و شراب در آنجا حضور نداشته است.

۲۲:۲۲ رنجها و مرگ خداوند عیسی مقدر شده بود، اما یهودا با رضایت خاطر او را تسلیم نمود. از این رو عیسی گفت "وای بر آن کسی که او را تسلیم کند." گرچه یهودا یکی از آن دوازده بود، لیکن او ایمان‌دار حقیقی نبود.

۲۳:۲۲ آیه ۲۳ شگفتی و تردید شاگردان نسبت به خود را نشان می‌دهد آنها نمی‌دانستند که کدام یک از ایشان مرتکب چنین عمل پستی خواهند شد.

ج) بزرگی حقیقی به خدمت کردن است (۲۲:۲٤-۳۰)

۲۲:۲٤-۲۵ این آیات تصویری زشت از قلب انسان است. که حتی لحظاتی پس از شام خداوند شاگردان در میان خود بر سر اینکه کدام یک از ایشان بزرگتر است نزاع کردند! خداوند عیسی به آنها خاطر نشان ساخت که در نظر او مفهوم بزرگی دقیقاً مخالف تصور انسان است. در نظرهمگان سلاطینی که بر امتها حکومت می‌کنند انسان‌های بزرگی هستند، در حقیقت آنها ولی نعمت خوانده می‌شوند. اما این تنها یک لقب بود، چرا که در واقعیت آنها حکام مستبدی بیش نبودند. آنها نام پیشوا را برخود حمل می‌کردند، اما شخصیت آنها کاملاً با نامشان در تضاد بود.

۲٦:۲۲ اما این امر در مورد پیروان نجات‌دهنده صدق نمی‌کند، کسانی که بزرگی می‌خواهند باید مثل کوچکتر باشد. و کسانی که میخواهند برترین باشند باید چون خادم دیگران را خدمت نمایند. این عقیده انقلابی رسوم و تفکرات رایج در مورد بزرگی کهنسالان نسبت به جوانان و هم‌چنین برتری نسبت به دیگران را متحول ساخت.

۲۷:۲۲ در نظر مردم آن روزگان معمولاً میهمانان نسبت به میزبانان ارجح‌تر بودند. اما خداوند عیسی مانند غلام انسان‌ها پا به این دنیا گذاشت، تمام کسانی که از او پیروی می‌کنند باید در این زمینه از او سرمشق گیرند.

۲۸:۲۲-۳۰ این آیه لطف و بزرگی خداوند را نشان می‌دهد که شاگردان خود را به خاطر اینکه در امتحانهای او با او بسر بردند تحسین می‌نماید. آنها تا لحظاتی قبل با هم نزاع می‌کردند. و دیری نخواهد پائید که همگی او را ترک کرده خواهند گریخت. اما با این حال عیسی می‌دانست که آنها در دل خود او را دوست دارند و به خاطر نام او ملامت‌ها را متحمل گشته‌اند. پاداش آنها این خواهد بود که به هنگام بازگشت مسیح و سلطنت او بر روی زمین بر کرسیها نشسته بر دوزاده سبط اسرائیل داوری خواهند کرد. همان گونه که پدر با اطمینان خاطر ملکوت را به مسیح وعده داده بود، به طور قطع شاگردان نیز به همراه مسیح بر اسرائیل جدید سلطنت

خواهند نمود.

چ) عیسی انکار پطرس را پیشگویی می‌کند (۲۲:۳۱-۳٤)

اکنون در سه باب تاریک از تاریخ بی‌ایمانی‌های بشر به سومین و آخرین واقعه تلخ می‌رسیم. اولین خیانت یهودا بود. دوم انگیزه‌های خودخواهانه شاگردان بود. و اکنون ترس پطرس.

۲۲:۳۱-۳۲ تکرار ای شمعون، ای شمعون حاکی از محبت و نرمی دل مسیح به شاگردان متزلزل خود است. شیطان خواست تا تمام شاگردان را همچون گندم غربال کند. عیسی پطرس را به عنوان نماینده دیگران مخاطب خود ساخت. لیکن خداوند برای پطرس دعا کرد تا ایمانش تلف نشود. (برای تو دعا کردم عبارت فوق العاده‌ای است). او پس از بازگشتش باید برادران خود را استوار نماید. این بازگشت به معنای نجات نیست بلکه به احیای پس از لغزش شخص اشاره دارد.

۲۲:۳۳-۳٤ پطرس با اعتماد به نفسی کاذب آمادگی خود را برای پیروی از مسیح حتی در زندان و در موت اعلام کرد. اما عیس به او گفت که او پیش از طلوع صبح، سه بار خداوند را انکار کرده خواهد گفت که هرگز او را نمی‌شناسد!

در انجیل مرقس ۱٤:۳۰ می‌خوانیم که خداوند می‌گوید پیش از اینکه خروس دوبار بانگ زد پطرس سه مرتبه او را انکار خواهد کرد. در متی ۲٦:۳٤، لوقا ۲۲:۳٤، یوحنا ۱۳:۳۸ خداوند گفته است پیش از اینکه خروس بانگ زد، پطرس سه مرتبه او را انکار خواهد کرد. باید اذعان کرد که نمیتوان به این سادگی از چنین تضادی چشم پوشید. احتمالاً خروس بیش از یک بار بانگ می‌زد، یکی به هنگام شب و دیگری به هنگام صبح. هم‌چنین باید توجه داشت اناجیل حداقل شش بار انکارهای پطرس را ثبت نموده‌اند. او عیسی در مقابل این اشخاص انکار نمود:

۱. کنیزک (متی ۲٦:٦۹-۷۰، مرقس ۱٤:٦٦-٦۸)
۲. کنیزی دیگر (متی ۲٦:۷۱-۷۲)
۳. حاضرین (متی ۲٦:۷۳-۷٤، مرقس ۱٤:۷۰-۷۱)
٤. دیگری (لوقا ۲۲:۵۸)
۵. یکی دیگر (لوقا ۲۲:۵۹-٦۰)
٦. یکی از غلامان رئیس کهنه (یوحنا ۱۸:۲٦-۲۷).

احتمالاً این مرد شخص دیگری است زیرا او گفت: "مرگ من تو را با او در باغ ندیدم؟"

ح) فرمان اعزام (۲۲:۳۵-۳۸)

۲۲:۳۵ کمی پیشتر خداوند شاگردان را بی‌کیسه و توشه دان و کفش اعزام نموده بود. مایحتاج ضروری برای

آنها کافی بود. و در واقع این امر بر آنها ثابت شده بود. آنها باید اعتراف می‌کردند که به هیچ چیز محتاج نیستند.

۳۶:۲۲ اما عیسی به زودی آنها را ترک می‌کرد، و آنها وارد مرحله‌ای جدید از خدمت می‌شدند. آنها باید فقر، گرسنگی، خطر را متحمل می‌شدند، و لازم بود برای نیازهای کنونی خود تدبیری بیاندیشند. آنها اکنون باید کیسه، توشه دان و یا چمدانی برداشته و اگر شمشیری ندارند باید جامه خود را فروخته و آن را بخرند. مقصود خدا از اینکه شاگردان باید شمشیری بخرند چه بود؟ مسلم است که مقصود او این نبود که از شمشیر به عنوان یک سلاح تهاجمی در مقابل مردم استفاده شود. این امر تخطی از تعلیم او محسوب می‌شد. به عنوان مثال او گفت:

"پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می‌بود، خدام من جنگ می‌کردند" (یوحنا ۳۶:۱۸).

"هر که شمشیر گیرد، به شمشیر هلاک گردد" (متی ۵۲:۲۶)

"دشمنان خود را محبت نمایید" (متی ۴۴:۵)

"هر که به رخساره راست تو تپانچه زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان" (متی ۳۹:۵) نیز ر.ک ۲ قرنتیان ۴:۱۰)

پس مقصود عیسی از شمشیر چه بود.

۱. برخی بر این باورند که او به شمشیر روح اشاره کرده است که همانا کلام خداست (افسسیان ۱۷:۶). چنین تفسیری ممکن است اما کیسه، توشه دان و جامه نیز باید با مفهوم روحانی تفسیر شوند.

۲. ویلیامز می‌گوید شمشیر به مفهوم حفاظت یک حکومت سازمان یافته است: او با اشاره به رومیان ۴:۱۳ خاطر نشان می‌سازد مقصود قدرت قاضی است.

۳. لانگ می‌گوید هدف از شمشیر دفاع در برابر دشمنان است و نه برای تهاجم. اما به نظر می‌رسد متی ۳۹:۵ استفاده از شمشیر را منع می‌کند حتی برای اهداف دفاعی.

۴. برخی بر این باورند که از شمشیر تنها برای دفاع از حیوانات وحشی استفاده می‌شد. چنین تفسیری ممکن است.

۳۷:۲۲ آیه ۳۷ شرح می‌دهد که چرا لازم بود شاگردان باید اکنون کیسه پول، توشه دان و شمشیر باخود بردارند. تاکنون خداوند با آنها بود، و نیازهای روزانه آنان را برآورده می‌ساخت. به زودی او مطابق با پیشگویی اشعیا ۱۲:۵۳ آنها را ترک می‌کرد. هرچه در خصوص او بود به انقضا می‌رسید، به عبارتی دیگر او با گناهکاران محسوب خواهد شد و خدمتش بر روی زمین پایان خواهد یافت.

۳۸:۲۲ شاگردان مقصود خداوند را درک نکردند. آنها دو شمشیر نزد او آوردند، به گمان اینکه این دو شمشیر برای مواجه با مشکلات آینده کافی خواهد بود. خداوند عیسی باگفتن "کافی است" به سخنان آنها

پایان داد. ظاهراً آنها چنین می‌پنداشتند که با استفاده از این شمشیرها خواهند توانست تلاش دشمنان در جهت کشتن مسیح را ناکام بگذارند. این با تفکر مسیح کاملاً در تضاد بود!

خ) رنج در جتسیمانی (۲۲:۳۹-٤٦)

۲۲:۳۹ باغ جتسیمانی در شیب غربی کوه زیتون واقع شده بود. عیسی غالباً برای دعا به آنجا می‌رفت، و شاگردان که یهودای خائن نیز شامل آنها بود بر این امر واقف بودند.

۲۲:٤۰ عیسی و شاگردان پس از پایان یافتن شام خداوند بالاخانه را ترک کرده به سوی باغ عازم شدند. هنگامی که به آنجا رسیدند، عیسی بدیشان گفت که دعا کنند تا مبادا در امتحان افتند، احتمالاً وسوسه‌ای که مدنظر مسیح بود، فشار و جفایی بود که دشمنان برای ترک خدا و مسیح او وارد می‌آوردند.

۲۲:٤۱-٤۲ سپس عیسی شاگردان خود را ترک کرده و به سوی باغی رفت تا به تنهایی دعا کند. دعای او این بود که اگر پدر بخواهد، این پیاله نصیب او نشود، با این حال خواسته او انجام اراده خدا بود، و نه اراده خود. برای ما این دعا بدین مفهوم است: اگر راه دیگر غیر از راه صلیب برای نجات گناهکاران وجود دارد، اکنون آن را آشکار ساز. آسمان خاموش بود، زیرا راه دیگری نبود.

ما بر این باور نیستیم که رنجهای مسیح در باغ جتسیمانی جزئی از عمل کفاره شدن او باشد. عمل فدیه شدن در طول سه ساعت تاریکی بر روی صلیب به انجام رسید. اما جتسیمانی از جلجتا خبر می‌داد. در آنجا بود که گناهان ما باعث شد عیسی خداوند اسفناک‌ترین رنجها را متحمل شود.

۲۲:٤۳-٤٤ انسانیت کامل او در رنج او که با مصیبت‌های او همراه شد کاملاً مشهود است. فرشته‌ای از آسمان بر او ظاهر شده، او را تقویت می‌نمود. تنها لوقا این واقعه و این حقیقت که عرق او نقل قطرات خون بود، را ثبت می‌نماید. این نکته جزئی توجه طبیب دقیق را به خود جلب نموده است.

۲۲:٤٥-٤٦ هنگامی که عیسی نزد شاگردان خود بازگشت، آنها را در خواب یافت، نه از روی بی‌تفاوتی بلکه از خستگی ناشی از اندوه و خون. باری دیگر به آنها اصرار نمود که برخاسته و دعا کنند، زیرا لحظه بحرانی در راه بود، و وسوسه خواهند شد که در مقابل قدرتها مسیح را انکار نمایند.

د) تسلیم و دستگیری عیسی (۲۲:٤۷-٥۳)

۲۲:٤۷-٤۸ در این هنگام، یهودا به همراه گروهی از روسا و مشایخ کهنه و سرداران سپاه به جهت دستگیری از راه رسیدند. تسلیم کنند ه طبق نقشه قبلی باید با بوسه‌ای عیسی را در میان دیگران مشخص می‌ساخت. استوارت اظهار می‌دارد:

این امر اوج نفرت را نشان می‌دهد، آخرین حد پستی و رذالتی که انسان می‌تواند انجام دهد، یهودا بیرون از باغ آقای خود را تسلیم نمود. نه با ضربه، سیلی یا خنجر، بلکه تنها به یک بوسه.

عیسی با اندوه فراوان پرسید "ای یهودا آیا به بوسه پسر انسان را تسلیم می‌کنی؟"

۲۲:۴۹-۵۱ شاگردان دیدند که چه می‌شود و از این رو آماده حمله بودند. در حقیقت یکی از آنها به نام پطرس شمشیری برداشته گوش راست غلام رئیس کهنه را از تن جدا کرد. عیسی او را به خاطر استفاده از ابزار جسمانی برای جنگ روحانی توبیخ نمود. ساعت او فرارسیده بود، و اهداف از پیش تعیین شده خدا باید به تحقق می‌پیوست. عیسی با محبت فراوان گوش آن غلام را لمس نمود و او را شفا داد.

۲۲:۵۲-۵۳ عیسی خطاب به رهبران یهود و سرداران از آنها پرسید که چرا برای دستگیری او به گونه‌ای بیرون آمده‌اند، که گویی او یک دزد فراری است. آیا او هر روزه در هیکل تعلیم نمی‌داد، اما سعی نکردند او را در آنجا دستگیر نمایند؟ اما او پاسخ را خود می‌دانست، این ساعت آنها و قدرت ظلمت بود. اکنون حدود نیمه‌های شب پنج شنبه بود.

به نظر می‌رسد که محاکمه مذهبی خداوندمان سه مرحله داشت. ابتدا در حضور حنا. سپس در حضور قیافا. و سرانجام در مقابل سانهدرین احضار شد. احتمالاً این وقایع تا آیه ٦٥ میان ساعت ۱ الی ۵ بامداد روز جمعه رخ داده باشد.

ذ) انکار پطرس و گریه تلخ او (۲۲:٥٤-٦٢)

۲۲:٥٤-٥٧ هنگامی که خداوند را به سرای رئیس کهنه آوردند، پطرس از دور از عقب می‌آمد. او در داخل حیاط میان کسانی که در میان ایوان خود را با آتش گرم می‌کردند بود. کنیزکی به پطرس نگریست و ادعا نمود که او یکی از پیروان عیسی است. پطرس به طرز تاسف باری انکار کرد که او را می‌شناسد.

۲۲:٥٨-٦٢ دیری نپائید، شخصی دیگر انگشت اتهام به سوی پطرس برد و او را یکی از پیروان عیسی ناصری خواند. باری دیگر پطرس این اتهام را انکار نمود. تخمیناً یک ساعت بعد شخصی دیگر پی برد که پطرس یک جلیلی و نیز یکی از شاگردان خداوند است. پطرس حتی اندک شناختی از این مرد را هم منکر شد. اما در این هنگام بانگ خروس مهر تاییدی بر انکار او بود. در این لحظات تاریک، خداوند رو گردانیده، به پطرس نظر افکند، و پطرس این پیشگوئی که پیش از بانگ خروس سه بار او را انکار خواهد کرد را به خاطر آورد. این نگاه پسر خدا به پطرس باعث شد تا او بیرون رفته و زار زار بگرید.

ر) سربازان عیسی را استهزا می‌کنند (۲۲:٦٣-٦٥)

کسانی که عیسی را دستگیر نموده بودند در واقع از سپاهیانی بودند که بر هیکل مقدس گماشته شده بودند. حال این حافظان ظاهری خانه مقدس خدا عیسی را استهزا کرده او را تازیانه زدند. آنها پس از اینکه چشمان او را بستند طپانچه بر رویش زدند، سپس از وی سئوال نمودند که بگو که تو را زد. البته این تمام کارهائی که آنها انجام دادند نبود، اما عیسی با شکیبایی ضدیت گناهکاران بر علیه خود را متحمل گردید.

ز) صبح روزمحاکمه در حضور سانهدرین (۲۲:٦٦-۷۱)

۲۲:٦٦-٦۹ به هنگام سپیده دم (۵ تا ٦ بامداد)، مشایخ عیسی را به مجلس خود یا سانهدرین بردند. اعضای سانهدرین (شورای عالی یهود) از او با صراحت پرسیدند که آیا او مسیح است. عیسی در جواب گفت که بحث در این مورد بی‌فایده است. آنها این حقیقت را نمی‌پذیرفتند. اما او آنها را آگاه ساخت کسی که اکنون با فروتنی در مقابل آنها ایستاده است روزی به طرف راست قوت خدا خواهد نشست (ر.ک مزمور ۱:۱۱۰).

۲۲:۷۰-۷۱ سپس آنها به صراحت از او پرسیدند که آیا او پسر خداست. مقصود آنها کاملاً مشخص بود. برای آنها، پسر خدا برابر بود با خود خدا. خداوند عیسی پاسخ داد "شما می‌گویید که من هستم" (ر.ک مرقس ٦۲:۱٤). این همان چیزی بود که آنها بدان نیاز داشتند. آیا تاکنون از او این کفر را که او با خدا برابر است را نشنیده بودند؟ دیگر به شهادت نیازی نبود. اما مشکلی وجود داشت. طبق قانون آنها، مجازات کفر مرگ بود. اما آنها در سیطره قدرت رومیها قرار داشتند و لذا قادر نبودند زندانیان را به مرگ محکوم نمایند. از این رو باید عیسی را نزد پیلاطس می‌بردند و اما برای او اتهامات مذهبی همچون کفرگویی چندان خوشایند نبود. از این رو آنها باید اتهامات سیاسی اقامه می‌کردند.

ژ) عیسی در حضور پیلاطس (۲۳:۱-۷)

۲۳:۱-۲ عیسی پس از حضور در سانهدرین، به سرعت به محکمه غیرمذهبی نزد پیلاطس، فرماندار رومی برده شد. اکنون رهبران مذهبی سه تهمت سیاسی بر او وارد می‌آوردند. اول از همه او را متهم نمودند که مردم را گمراه می‌کند و در واقع وفاداری به دولت روم را از آنها سلب می‌کند. دوم اینکه، مردم را از جزیه دادن به قیصر منع می‌نماید. و سرانجام اینکه او را متهم کردند که خود را پادشاه می‌خواند.

۲۳:۳-۷ هنگامی که پیلاطس از او پرسید که آیا او پادشاه یهود هست، جواب او مثبت بود. اما پیلاطس او را تهدیدی بر امپراتوری روم برنشمرد. او پس از گفتگویی خصوصی با عیسی (یوحنا ۱۸:۳۳-۳۸ الف)، رو به روسای کاهنان و جمعیت حاضر کرده گفت در او هیچ عیبی نمی‌یابد. اما خلق بیشتر سماجت کردند و عیسی را متهم نمودند که مردم را می‌شوراند و از جلیل حقیر تا به اورشلیم این را تعلیم داده است. چون پیلاطس نام جلیل را شنید، با خود اندیشید که راه گریزی برای خود یافته است. جلیل در حوزه هیرودیس بود، و از این رو پیلاطس خواست که دیگر بیش از این درگیر این ماجرا نشود و عیسی را نزد هیرودیس فرستاد. هیرودیس نیز در این ایام در اورشلیم بسر میبرد.

هرودآنتیپاس فرزند هرود کبیر بود، همان کسی که نوزادان را در اورشلیم قتل عام نمود. آنتیپاسی بود که یحیی تعمیددهنده را کشت، چرا که او رابطه وقیح او را با زن برادرش محکوم کرده بود. این همان هیرودیسی بود که عیسی در لوقا ۱۳:۳۲ او را "آن روباه" نامید.

س) سئوال تحقیرآمیز هیرودیس (۲۳:۸-۱۲)

۲۳:۸ هیرودیس از اینکه عیسی را در مقابل خود می‌دید بسیار شاد بود. او شهرت مسیح را بسیار شنیده بود، و مدت مدیدی بود مترصد می‌بود که معجزه‌ای از او بیند.

۲۳:۹-۱۱ مهم نبود که هیرودیس چقدر از نجا ت دهنده پرسید، او جوابی دریافت نمی‌کرد. شکایت یهودیان شدت گرفت، اما عیسی لب نگشود. تمام کاری که هیرودیس می‌توانست بکند این بود که بگذارد سربازانش به خشونت با عیسی رفتار کرده و با پوشانیدن لباس فاخر بر او او را استهزا نموده و او را نزد پیلاطس باز فرستد.

۲۳:۱۲ قبل از آن میان هیرودیس و پیلاطس عداوتی بود، اما اکنون عداوت آنها به دوستی تبدیل شد. آنها هر دو بر علیه خداوند عیسی متحد شده بودند.

تئوفیلاکت (Theophylact) در ماتم این واقعه می‌گوید: "برای مسیحیان جای بسی تاسف است که ابلیس افراد شرور را برای اهداف خود متحد می‌سازد، در حالی که مسیحیان حتی نمی‌توانند برای انجام کار خوب با یکدیگر دوستی برقرار نمایند."

ش) رای پیلاطس، بی‌گناه اما محکوم (۲۳:۱۳-۲۵)

۲۳:۱۳-۱۷ پیلاطس که نتوانسته بود با تبرئه نمودن زندانی خود کار درست را انجام دهد، اکنون خود را در دام می‌دید. او رهبران مذهبی قوم را نزد خود خوانده و برای آنها شرح داد که نه هیرودیس و نه او هیچ گواهی دال بر خیانت در عیسی نیافتند. "هیچ عمل مستوجب قتل از او صادر نشده است." از این رو دستور داد که او را شلاق زده رها کنند. استوارت خاطر نشان می‌سازد:

البته، چنین مصالحه تاسف باری کاملاً نامعقول و توجیه ناپذیر است. این تلاشی ضعیف و حاکی از ترس انسان است که از یک سو می‌خواهد به عیسی خدمت کند اما از سویی دیگر می‌خواهد خلق را راضی نماید. اما او هیچکدام را انجام نداد، و تعجبی نیست که کاهنان خشمگین به هیچ وجه این رای را نپذیرند.

۲۳:۱۸-۲۳ حاکمان و روسای کهنه خشمگین شدند. آنها مرگ عیسی و آزادی برنابا را می‌خواستند، او یک مجرم بدنام بود که به خاطر شورش و قتل در زندان افکنده شده بود. باری دیگر پیلاطس با ناتوانی سعی نمود خداوند را تبرئه نماید، اما خواسته بی‌رحمانه جمعیت او را به عقب نشینی وادار می‌کرد. مهم نبود که او چه می‌گوید، آنها مرگ پسر خدا را می‌خواستند.

۲۳:۲٤-۲۵ اگرچه پیلاطس عیسی را بی‌گناه خوانده بود، اما اکنون برای رضایت مردم او را محکوم می‌کند. و از سویی دیگر او برنابا را برای خلق آزاد نمود.

ص) پسر انسان در راه جلجتا (۲۳:۲۶-۳۲)

۲۳:۲۶ اکنون تقریباً ساعت ۹ بامداد روز جمعه بود. در مسیر محل وقوع تصلیب، سربازان مردی به نام شمعون قیروانی را مجبور ساختند تا صلیب را حمل نماید. درباره این مرد زیاد نمی‌دانیم، اما به نظر می‌رسد که بعداً دو پسر وی از مسیحیان شناخته شده محسوب می‌شدند (مرقس ۱۵:۲۱).

۲۳:۲۷-۳۰ گروهی از مردم دلسوز به دنبال عیسی برای او می‌گریستند. عیسی زنان میان جماعت را دختران اورشلیم خواند و به آنها گفت که نباید برای او گریه کنند، بلکه برای خود. او به خرابی که درسال ۷۰ میلادی بر اورشلیم واقع می‌شد، اشاره می‌کرد. رنج و عذاب آن روزها آن قدر عظیم خواهد بود که نازادگان که تاکنون تحقیر می‌شدند، به طور خاص خوشبخت خوانده خواهند شد. وحشت و هراس یورش تیطس چنان خواهد بود که مردان آرزو خواهند کرد که کوهها بر آنها افتد، و تلها آنها را پنهان نماید.

۲۳:۳۱ سپس خداوند عیسی این سخن را نیز افزود، "زیرا اگر این کارها را به چوب تر کردند، به چوب خشک چه خواهد شد؟" او خود درخت‌تر بود، و اسرائیل بی‌ایمان درخت خشک. اگر رومیها چنین شرم و رنجی را بر پسر بی‌گناه خدا عارض کردند، پس چه مجازات سختی در انتظار قاتلان گناهکار پسر حبیب خدا است؟

۲۳:۳۲ در میان جمعیتی که با عیسی حرکت می‌کردند دو نفر دیگر که خطا کار بودندنیز به اعدام محکوم شده بودند.

ض) مصلوب شدن عیسی (۲۳:۳۳-۳۸)

۲۳:۳۳ محل اعدام جلجتا نام داشت (واژه لاتین به معنای "جمجمه." شاید شکل آن مکان به جمجمه شباهت داشت و یا شاید از آنجائی که محل مرگ و کشتار بود به این نام معروف شده بود، چرا که جمجمه معمولاً نمادی از مرگ است. سکوت کلام خدا در توصیف به صلیب کشیدن عیسی شایان توجه است. کلام چندان به جزئیات ماجرا نمی‌پردازد. تنها یک عبارت ساده، "او را در آنجا مصلوب کردند." باری دیگر سخنان استوارت خاطر نشان می‌سازد:

باور مرگ مسیح بسیار دشوار بود، اما مردن آن هم با چنین وضعیتی کاملاً فراتر از باور انسان بود. اما چنین شد. هر آنچه را که مسیح لمس نمود (حتی صلیب) به آن زینت بخشیده، آن را تبدیل کرده و باهاله‌ای از زیبایی و شکوه آن را می‌پوشانید، اما هیچگاه فراموش نکنیم که او چه ژرفنای عظیم را بر روی صلیب بر جای گذاشت.

آن بیاموز مرا
ژرفنای آن صلیب را
که مرد اندوه و رنج بر آن

محکوم است به ریختن خون و مردن

لوسی. بنت (Lucy A. Bennett)

آن روز سه صلیب بر جلجتا بود، صلیب عیسی در میان قرار داشت، و صلیب خطاکاران هر یک در دو طرف. این تحقق اشعیا ۱۲:۵۳ بود: "از خطاکارن محسوب شد."

۳٤:۲۳ عیسی با محبت و رحمت بی‌حد و حصری از روی صلیب فریاد زد "پدر، اینها را بیامرز، زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند." چه کسی می‌داند که این دعا مانع سیلان خشم الهی شد! مورگان در مورد محبت نجات‌دهنده چنین می‌گوید:

در جان عیسی نه آزردگی و نه خشم و نه حتی تمایل به انتقام گرفتن از کسانی که او را می‌رنجاندند بود. انسان‌ها مشت گره کرده را تحسین می‌کنند. اما هرگاه این سخن عیسی را می‌شنوم، می‌دانم که تنها مکان برای مشت گره کرده جهنم است. سپس سربازان جامه‌های او را میان خود تقسیم کردند و برای ردای بدون درز او قرعه افکندند.

۳۵:۲۳–۵۸ بزرگان در مقابل صلیب ایستاده او را استهزا می‌کردندو به او می‌گفتند که اگر او واقعاً مسیح و برگزیده خدا است خود را برهاند. سپاهیان نیز اورا استهزا می‌کردند و آمده او را سرکه می‌دادند و آنها نیز از او می‌خواستند که خود را نجات دهد. هم‌چنین تقصیرنامه‌ای بر بالای صلیب نوشتند.

این است پادشاه یهود

بار دیگر از استوارت نقل می‌کنیم:

نمی‌توانیم از این حقیقت غافل شویم که این تقصیر نامه به سه زبان، یونانی و لاتین (رومی) و عبرانی نوشته شد. تردیدی نیست که به این خاطر به سه زبان نوشته شد که اطمینان حاصل شود تمام افراد حاضر در آنجا را بخوانند، اماکلیسای مسیح همواره و به درستی آن را نمادی از سلطنت جهانی خداوند خود دانسته است. از آنجائی که این تقصیرنامه به سه زبان برتر دنیا نوشته شد، هر یک از آنها حاوی مفهومی اساسی بود. یونانی زبان فرهنگ و دانش بود، که این لوح ثابت می‌کرد که عیسی در این حیطه پادشاه بود! لاتین زبان قانون و کشورداری بود. باز هم عیسی در این زمینه پادشاه بود! عبرانی زبان مذهب وحی شده است: و در آنجا هم عیسی پادشاه بود! از این رو حتی پس از جان سپردن در بالای صلیب "تاج‌های بسیاری روی سرش بود" (مکاشفه ۱۲:۱۹).

ط) دو دزد (۳۹:۲۳–٤۳)

۳۹:۲۳–٤۱ روایات دیگر اناجیل در مورد این واقعه به ما می‌گوید که در ابتدا دزدان عیسی را ناسزا گفتند. اگر او مسیح بود پس چرا آنها و خود را نجات نمی‌داد؟ اما در دل یکی از آنها تحولی صورت گرفت. او خطاب به دزد دیگر او را به خاطر بی‌حرمتی به مسیح سرزنش کرد. اما گذشته از اینها هر دوی آنها به خاطر

جرایمی که مرتکب شده بودند مجازات می‌شدند. این مجازات حق آنها بود. اما این شخص بر صلیب میانی هیچ کار بی‌جا نکرده بود.

۴۲:۲۳ آن دزد خطاب به عیسی از خداوند خواست تا هنگامی که برای برقراری ملکوت بر روی زمین باز می‌گردد او را به یاد آورد. چنین ایمانی قابل توجه بود. دزد در حال مرگ ایمان آورد که عیسی از مردگان برخواهد خاست و سرانجام بر دنیا سلطنت خواهد نمود.

۴۳:۲۳ عیسی به خاطر ایمان او به او وعده داد که روزی در فردوس یکدیگر را خواهند دید. فردوس همان آسمان سوم است. (۲ قرن ۲:۱۲، ٤) و به معنای مکانی است که خدا در آن ساکن است، امروز چه سرعتی! بامن–چه مشارکتی! در فردوس–چه خوشبختی عظیمی!

چارلز اردمن (Charles R. Erdman) می‌نویسد: این داستان این حقیقت را بر ما آشکار می‌سازد که شرط نجات توبه و ایمان است. با این حال این آیه پیام‌های مهم دیگری نیز در خود دارد. این آیه اعلان می‌کند که نجات بسته به آیین مقدس نیست. آن دزد نه تعمید یافته بود، و نه در شام خداوند شرکت جسته بود... در حقیقت او با شجاعت در حضور آن جماعت متخاصم و در میان کنایه‌ها و ریشخندهای حاکمان و سربازان به ایمان خود اعتراف نمود، اما با این حال او بدون هیچ مراسم رسمی نجات یافت. و با این آیه بیشتر یقین حاصل می‌نماییم که نجات به اعمال نیکوی شخص بستگی ندارد... و نیز مبرهن است که "جان انسان نمی‌خوابد." جسم پس از مرگ می‌خوابد اما ضمیر شخص آگاه است. و نیز مبرهن است که "برزخی" وجود ندارد. دزد نادم پس از یک زندگی گناه آلود و شرم آور بی‌درنگ مبارک می‌شود. باری دیگر باید اذعان داشت که نجات، جهانی نیست. دو دزد در آنجا بودند، اما تنها یکی نجات یافت. و سرانجام باید توجه نماییم که ماهیت شادی که حتی فراتر از مرگ است در مشارکت شخصی با مسیح یافت میشود. کنه وعده‌ای که به آن دزد در حال مرگ داده شد این است: "با من خواهی بود." این اطمینان مبارک ماست، که رخت بر بستن از این جهان به منزله "بودن با مسیح" است که بسیار بهتر از بودن در این جهان است.

از جانب عیسی مسیح ممکن است شخصی به آسمان رود و دیگری به جهنم. شما در کدام طرف صلیب قرار دارید؟

ظ) سه ساعت ظلمت (۲۳:٤٤–٤۹)

٤٤:۲۳ ظلمت از ساعت ششم تا ساعت نهم یعنی از ظهر تا ساعت ۳ بعدازظهر تمامی آن سرزمین را فرو گرفت (و یا زمین، واژه یونانی هر دو معنی را می‌دهد). این برای ملت اسرائیل نشانه‌ای بود. آنها نور را رد کردند، و اکنون خدا آنها را کور ساخت.

٤۵:۲۳ پرده قدس از میان شکافته شد. این امر بیانگر این حقیقت است که مرگ خداوند عیسی مسیح راهی را برای تمام کسانی که با ایمان بپذیرند باز کرد (عبرا ۱۰:۲۰–۲۲).

۲۳:۴۶-۴۷ در طول این سه ساعت بود که عیسی کفاره گناهان ما را در جسم خود و بر روی صلیب متحمل گردید. و در پایان او روح خود را به دستان خدا، پدرش سپرد، و به اراده خود زندگی خود را تسلیم نمود. یک یوزباشی رومی چنان در حیرت این صحنه فرو رفته بود که خدا را تمجید کرده گفت: "در حقیقت، این مرد صالح بود!"

۲۳:۴۸-۴۹ این صحنه چنان تاثیر عمیقی بر جماعت حاضر در آنجا گذاشت که اندوه و دلشوره بر آنان غلبه کرد. برخی از پیروان وفادار عیسی، شامل زنانی که از جلیل او را متابعت کرده بودند... این صحنه سرنوشت ساز در تاریخ دنیا را مشاهده می‌کردند.

ع) تدفین عیسی در قبر یوسف (۲۳:۵۰-۵۶)

۲۳:۵۰-۵۴ تا بدین لحظه یوسف از شاگردان پنهانی خداوند عیسی بود. گرچه او عضوی از شورای سانهدرین بود، اما با رای آنها در مورد عیسی موافق نبود. یوسف با شجاعت نزد پیلاطس رفت و از او خواست که آیا او می‌تواند جسد عیسی را از صلیب پایین آورده و به طور شایسته او را دفن کنند. آن هنگام ساعت بین ۳ الی ٦ بعداز ظهر بود پیلاطس این اجازه را صادر کرد و یوسف بی‌درنگ آن را پایین آورده، در کتان پیچید و در قبری که از سنگ تراشیده شده بود و هیچ کس تاکنون در آن دفن نشده بود گذاشت. این واقعه در روز جمعه، روز تهیه رخ داد. هنگامی که کلام می‌گوید سبت نزدیک می‌شد باید به خاطر آوریم که سبت یهودیان از غروب روز جمعه آغاز می‌شود.

۲۳:۵۵- ۵٦ زنان وفاداری که از جلیل آمده بودند به دنبال یوسف رفته و دیدند که جسد چگونه در قبر گذاشته شد. پس برگشته، حنوط و عطریات مهیا ساختند تا برگشته جسد او را که دوست می‌داشتند به عطر خوشبو سازند. یوسف با دفن کردن جسد عیسی، به یک معنا خود را نیز دفن نمود. این عمل وی، او را تا به ابد از ملتی که خداوند حیات و جلال را به صلیب کشید جدا ساخت. او نه تنها دیگر جزئی از یهودیت نخواهد بود، بلکه ضمیر او از آن جدا شده و بر علیه آن شهادت می‌دهد. زنان با اطاعت از فرمان سبت یکشنبه را آرام گرفتند.

۱۲. پیروزی پسر انسان (باب ۲٤)

الف) زنان بر سر قبر خالی (۲٤:۱-۱۲)

۲٤:۱ سپس در صبح روز یکشنبه به سوی قبر حرکت نموده، حنوطی را که برای جسد عیسی درست کرده بودند با خود بردند. اما چگونه می‌شود که آنها انتظار دیدن جسد مسیح را داشتند؟ آیا نمی‌دانستند که سنگ عظیمی بر دهانه قبر غلطانیده شده بود؟ جواب این سئوالات را نمی‌دانیم. ما فقط می‌دانیم که او را بسیار دوست داشتند، و گاهی محبت مشکلاتی که بر سر راه رسیدن به هدف است را به دست فراموشی می‌سپارد.

محبت آنها بیدار بوده (آیه ۱) و پاداش بسیار داشت (آیه ٦). خداوند قیام کرده برای کسانی است که به جد و جهد او را بطلبند (امثال ۱۷:۸).

۲:۲٤–۱۰ هنگامی که سر قبر رسیدند. سنگ را از سرقبر غلطانیده دیدند. به محض اینکه داخل قبر شدند، دیدند که جسد خداوند عیسی در جای خود نیست. حتی تصور بهت و حیرت آنان هم دشوار است. در حالی که آنها هنوز این موضوع را در ذهن خود حلاجی می‌کردند، دو فرشته (ر.ک یوحنا ۱۲:۲۰)، در لباس درخشنده در مقابل آنان ظاهر شده به آنها اطمینان بخشیدند که عیسی زنده است، گشتن قبر بی‌فایده بود. او همان گونه که در جلیل به آنها وعده داده بود باید برمی‌خاست. آیا قبلاً به آنها نگفته بود که لازم است پسر انسان به دست مردم گناهکار تسلیم شده و مصلوب گردد و در روز سوم برخیزد؟ (لوقا ۲۲:۹؛ ۳۳:۱۸). پس تمام سخنان او را به خاطر آوردند.. آنها بی‌درنگ به شهر برگشته و این اخبار را به گوش آن یازده نفر رساندند. در میان منادیان قیام خداوند مریم مجدلیه، یونا و مریم مادر یعقوب به چشم می‌خوردند.

۱۱:۲٤–۱۲ شاگردان سخنان زنان را باور نکردند. این امر همچون افسانه‌های کهن می‌ماند. باورنکردنی! واهی! این همان چیزی بود که آنها می‌پنداشتند–تا اینکه پطرس خود شخصاً سوی قبر رفت و کفن را تنها گذاشته دید. کفن پارچه‌ای بود که آنرا به سختی به دور جسد می‌پیچیدند. کلام نمی‌گوید که آیا آنها باز شده بودند، و یا به شکل بدن باقی مانده بودند، اما بهتر آن است که عقیده دوم را بپذیریم. چنین به نظر می‌رسد که پس از بیرون آمدن خداوند از کفن، آن همچون پیله باقی مانده باشد. این حقیقت که کفن باقی مانده بود ثابت می‌نماید که جسد او دزدیده نشده است، چرا که دزدان وقت خود را صرف بیرون آوردن جسد از بدن نمی‌کنند. پطرس به خانه بازگشت اما هنوز در تلاش بود جواب این راز را بیابد، مفهوم این ماجراها چه بود؟

ب) در راه عموآس (۱۳:۲٤–۳۵)

۱۳:۲٤ یکی از دو شاگردانی که در راه عموآس بودند، کلیوپاس نام داشت، ما از هویت دیگری چیزی نمی‌دانیم شاید او همسرکلیوپاس بود. روایتی هست که می‌گوید آن شاگرد دیگر خود لوقا بود. امامی‌توانیم مطمئن باشیم که او از یازده شاگرد اولیه مسیح نبوده است (ر.ک آیه ۳۳). به هر حال، آن دو شاگرد در حالی که از اورشلیم به سوی عموآس که به مسافت شصت تیر پرتاب دور بود در حرکت بودند با اندوه و تاسف مرگ و تدفین خداوند را برای یکدیگر بازگو می‌کردند.

۱٤:۲٤–۱۸ آنها همان گونه که پیش می‌رفتند، شخص غریبه‌ای نزدیک آنها آمد، او خداوند قیام کرده بود اما او را نشناختند. عیسی از آنها پرسید که راجع به چه چیزی سخن می‌گفتند. کلیوپاس با تعجب گفت که حتی غریبه‌ای در اورشلیم از آنچه واقع شد نیز مطلع است.

۱۹:۲٤–۲٤ عیسی با سئوالی دیگر شگفتی آنها را بیشتر برانگیخت: "چه اتفاقی افتاده است؟" آنها از همان ابتدا به عیسی اشاره کرده او را ستایش نمودند، و سپس محاکمه و به صلیب کشیده شدن او را بازگو کردند.

آنها از امید بربادرفته خود سخن گفتند، و سپس از این خبر که جسد او دیگر در قبرش نیست. در واقع فرشتگان به زنان اطمینان بخشیده بودند که او زنده شده است.

۲۵:۲٤–۲۷ سپس عیسی به نرمی آنها را سرزنش نمود، چرا که پی نبرده بودند که این دقیقاً همان راهی بود که انبیا عهدعتیق در مورد مسیح پیشگویی کرده بودند. اول او باید رنج می‌کشید و سپس باید جلال می‌یافت. خداوند سخنان خود را از پیدایش آغاز نمود و سپس با کتب انبیا ادامه داد و تمام متونی که به او یعنی مسیح اشاره کرده بودند را شرح داد. این امر یک مطالعه عالی از کتاب‌مقدس بود، و اکنون ما نیز مشتاقیم که در آن روز با او بودیم! اما ما همان عهدعتیق را داریم، و نیز روح‌القدس را که به ما تعلیم دهد، پس ما نیز می‌توانیم اخبار مسیح را در تمام کتب درک نماییم.

۲۸:۲٤–۲۹ اکنون دیگر شاگردان به خانه‌هایشان نزدیک می‌شدند. آنها همسفر خود را دعوت نمودند تا شب را با آنها سپری نماید. در ابتدا، خداوند طوری رفتار کرد که گویی می‌خواهد به سفر خود ادامه دهد، او نمی‌خواست خود را تحمیل نماید. اما آنها اصرار نمودند که با آنها باشد، چه پاداش عظیمی یافتند!

۳۰:۲٤–۳۱ هنگامی که برای صرف شام نشستند، میهمان جای میزبان را گرفت.

غذای روزانه تبدیل به آئین مقدس گردید، و خانه تبدیل به خانه خدا شد. این همان چیزی است که مسیح هر جا که رود انجام می‌دهد. کسانی که او را بپذیرند، پذیرفته خواهند شد. آن دو شاگرد در خانه خود را به روی او باز کردند، و اکنون او چشمان آنها را می‌گشاید (نوشته‌های روزانه اتحادیه متون مقدس).

به محض اینکه عیسی نان را پاره کرد و به آنها داد، او را برای اولین بار شناختند. آیا آنها اثر میخها را در دستهای او ندیده بودند؟ ما تنها می‌دانیم که چشمانشان به طرز معجزه آسایی باز شد تا او را بشناسند. با شناختن آنها، عیسی از ایشان غایب شد.

۳۲:۲٤ سپس از همان راه برگشتند. تعجبی نیست هنگامی که او با آنها تکلم می‌نمود و کتب را بجهت آنها تفسیر می‌کرد دلشان در درونشان نمی‌سوخت. معلم و همراه آنها در سفر خداوند عیسی مسیح قیام کرده بود.

۳۳:۲٤ آنها به جای اینکه شب را در عموآس بمانند، به سوی اورشلیم بازگشتند، جائی که آن یازده و دیگران را که با هم جمع شده بودند یافتند. "یازده" در اینجا واژه‌ای جامع برای نمایان ساختن گروه اولیه شاگردان، غیر از یهودا است. در حقیقت تمام آن یازده نفر حاضر نبودند، همان گونه که یوحنا ۲٤:۲۰ به ما می‌گوید، اما این واژه به صورت اسم جمع به کار رفته است.

۳٤:۲٤ پیش از اینکه شاگردان عموآس بتوانند این خبر مسرت آمیز را به گوش دیگران برسانند، شاگردان اورشلیم با شادمانی اعلان نمودند که خداوند حقیقتاً برخاسته و به شمعون ظاهر شده است.

۳۵:۲٤ سپس نوبت آن دو شاگرد از عموآس بود که بگویند "آری، می‌دانیم، زیرا او همراه ما بود، به خانه ما آمد و با پاره کردن نان خود را بر ما آشکار ساخت."

پ) ظاهر شدن بر یازده شاگرد (۲۴:۳۶-۴۳)

۲۴:۳۶-۴۱ قیام بدن خداوند عیسی واقعی و بدنی ملموس از گوشت و استخوان است. این همان بدنی بود که دفن شد، اما تبدیل یافته بود و دیگر مرگ بر آن غلبه نداشت. عیسی با این بدن جلال یافته. حتی هنگامی که درها بسته بود می‌توانست وارد خانه شود (یوحنا ۲۰:۱۹).

این همان کاری بود که عیسی در شب یکشنبه انجام داد. شاگردان او را دیدند، سپس شنیدند که گفت "سلام بر شما باد." ترس آنها را فراگرفته بود، گمان می‌کردند که روحی دیده‌اند. تنها هنگامی که او نشانه‌های رنجهای خود را در دستها و پایهایش به آنها نشان داد، به این امر ایمان آوردند.

ت) ذهن روشن (۲۴:۴۴-۴۹)

۲۴:۴۴-۴۷ این آیات شرح مختصری از تعالیم نجات‌دهنده در فاصله زمانی میان قیام و صعود او ست.. او گفت که قیام او تحقق سخنان اوست. آیا به آنها نگفته بود که تمام نبوتهای عهدعتیق درباره او باید به انجام رسد؟ تورات موسی و صحف انبیا و زبور سه قسمت اساسی عهدعتیق محسوب می‌شدند. آنها در کنار یکدیگر کل عهدعتیق را تشکیل می‌دادند. موضوع اصلی نبوتهای عهدعتیق در مورد مسیح چه بودند؟

۱- او باید زحمت بکشد (مزمور ۲۲:۱-۲۱، اشعیا ۵۳:۱-۹)

۲- او باید در روز سوم از مردگان برخیزد (مز ۱۶:۱۰، یونس ۱:۱۷، هو ۶:۲)

۳. از اورشلیم شروع کرده، موعظه به توبه و آمرزش گناهان در همه امتها به نام او کرده شود.

عیسی ذهن ایشان را روشن کرد تا تمام کتب را بفهمند. در حقیقت این با بی‌سرشار از حقایق باز است، قبر گشاده (آیه ۱۲)، خانه باز (آیه ۲۹)، چشمان گشوده (آیه ۳۱)، کلام روشن (آیه ۳۲)، لبهای گشوده (آیه ۳۵)، ذهن روشن (آیه ۴۵)، آسمان گشوده (آیه ۵۱).

۲۴:۴۸، ۴۹ شاگردان شاهد قیام مسیح بودند. آنها باید همچون منادیان این خبر پرجلال پیش می‌رفتند. اما ابتدا باید برای موعود پدر انتظار می‌کشیدند، به عبارتی برای روح‌القدس در روز پنطیکاست. سپس باید با قوت الهی از اعلی آراسته شوند تا بر مسیح قیام کرده شهادت دهند. پدر در آیاتی از عهدعتیق همچون اشعیا ۴۴:۳، حزقیال ۳۶:۲۷، یوئیل ۲:۲۸ نزول روح‌القدس را وعده داده بود.

ث) صعود پسر انسان (۲۴:۵۰-۵۳)

۲۴:۵۰-۵۱ صعود مسیح چهل روز پس از قیام او رخ داد. او شاگردان خود را به بیت‌عنیا، در جانب شرقی کوه زیتون برد و دستهای خود را بلند کرده، ایشان را برکت داد. او در حال انجام این کار به سوی آسمان بالابرده شد.

۲۴:۵۲-۵۳ شاگردان او را پرستش کرده با خوشی عظیم به سوی اورشلیم بازگشتند. آنها در ده روز آینده در

هیکل مانده خدا را حمد و سپاس می‌گفتند. انجیل لوقا با ایمان‌داران وفاداری که در هیکل انتظار مسیح موعود را می‌کشیدند آغاز شد. و با ایمان‌داران وفاداری که خدا در همان مکان برای اینکه به دعاهای آنها پاسخ گفت و نقشه نجات را تکمیل کرد و حمد و سپاس می‌گفتند به پایان رسید. و این نقطه اوج کتابی است که ارنست رنان آن را زیباترین کتاب دنیا خوانده است. آمین